

درآمدی بر
فلسفه ادبیات و زبان

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

درآمدی بر فلسفه ادبیات و زبان

- ◆ تنظیم: گروه تحقیقات مبنایی
- ◆ صفحه‌آرایی و طرح جلد: حسین فقیهی
- ◆ تکثیر اول: ۱۳۷۰
- ◆ نوبت تکثیر: دوم / شهریور ۱۳۸۷
- ◆ شمارگان: ۵۰ جلد / تکثیر داخلی

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

قم / خیابان آیت‌الله مرعشی

روبروی کوچه ۲۰ / پلاک ۳۵۵

تلفن و دورنویس: ۷۷۳۴۳۹۰ - ۰۲۵۱

فهرست مطالب

- انگیزه تدوین جزوه..... ۹
- مقدمه..... ۱۱

فصل اول:

جهت‌داری ادبیات و زبان

- بخش اول: جهت‌داری ادبیات از موضع ارتباط با فرهنگ: ۱۷
- بخش دوم: جهت‌داری ادبیات از موضع مفاهیم..... ۱۸
- بخش سوم: جهت‌داری ادبیات از موضع زیباشناسی..... ۲۰
- بخش چهارم: نقش استعمار در جهت‌داری زبان و ادبیات..... ۲۳
- ۱ - ادبیات فارسی..... ۲۳
- ۲ - ادبیات در صحنه بین‌المللی..... ۲۵

فصل دوم:

گفتمانی مقدماتی پیرامون زیباشناسی (فلسفه بدیع)

- بخش اول: زیباشناسی بر اساس نگرش تجربیدی و پسند عقلا (اصالت شیئی)..... ۲۷
- بخش دوم: زیباشناسی بر اساس اصالت شرایط..... ۳۰
- بخش سوم: زیباشناسی بر اساس نظام ولایت..... ۳۲
- قسمت اول: فلسفه زیبایی..... ۳۲
- قسمت دوم: زیبایی بر اساس نظام ولایت و مراتب آن..... ۳۳

زیبائی در مراتب مادون معصوم.....	۳۶
نتیجه‌گیری.....	۳۶

فصل سوم:

گفتاری مقدماتی پیرامون آواشناسی

بخش اول: آواشناسی بر اساس نگرش حسی.....	۳۹
بخش دوم: آواشناسی بر اساس نظام ولایت.....	۴۰
فلسفه آوا یا زبان.....	۴۰
آوای الهی و شیطانی.....	۴۲
قسمت اول: مراتب آوا.....	۴۳
۱- آوای تبعی.....	۴۳
الف: آوا و موسیقی.....	۴۳
۲- آوای اجتماعی (اصلی).....	۴۵
کلمه هماهنگ « و کلمه الهی ».....	۴۷

فصل چهارم:

پیش‌نویس مقدماتی در پی‌ریزی ادبیات اسلامی

بخش اول: سیر مراحل کار.....	۴۹
هدف نهائی.....	۴۹
بخش دوم: علم اصول تصرف.....	۵۱
الف - علم اصول موجود علم اصول تصرف نیست.....	۵۲
ب - مراتب علم اصول تصرف.....	۵۲
بخش سوم: جایگاه زبان به عنوان زیر مجموعه علم اصول تصرف.....	۵۲

- ۵۳ علم بدیع
- ۵۶ علم معانی
- ۵۷ علم صرف و نحو
- ۵۷ علم بیان
- ۵۸ خاتمه: راه حل بالا بردن ظرفیت ارتباط فرهنگستان
- ۵۸ ۱ - تعمیم توانائی روحی
- ۶۰ ۲ - تعمیم توانائی ذهنی
- ۶۱ انحلال «فرهنگ ارتباط موجود» در فلسفه و مبانی خود
- ۶۴ ۳ - تعمیم توانائی عینی (توسعه ارتباطی عینی)

ضمیمه

- ۶۹ شناخت «دستور زبان فارسی» موجود برای تغییر و تبدیل
- ۷۰ کلی ترین اصول شناسایی «دستور زبان فارسی»
- ۷۱ تقوم علم صرف به علم نحو
- ۷۲ ثمره بحث (نزاع)

انگیزه تدوین جزوه

به دنبال طرح مشکلاتی پیرامون کیفیت ارائه مباحث دفتر به جامعه و همچنین مسئله قلم زنی و نویسندگی که بعضا دوستان را مجبور به استفاده از کلاسهای در خارج از دفتر در این زمینه نمود بر آن شدیم تا طی چند جلسه در محضر حضرت استاد حجت الاسلام والمسلمین سید منیرالدین حسینی معضلات ریشه‌ای نویسندگی و ادبیات بررسی گردد که بحمدالله در دهه اول ماه مبارک رمضان ۱۳۷۰ موفق به تشکیل جلسات بحثی در این زمینه شدیم.

جزوه حاضر حاصل جمع‌بندی و ویرایش مطالب مطرح شده آن جلسات، جهت استفاده علاقمندان ارائه می‌گردد.

گرچه مطالب مطروحه در این جزوه بسیار اجمالی و کلی است و هر قسمت از آن، دقت و بررسی بیشتری را می‌طلبد اما به همین میزان در تبیین نظر دفتر در زمینه ادبیات می‌تواند نقش بسزایی را ایفا نماید.

مقدمه

سیاس و ستایش خداوندی را که بر ملت ما منت نهاد و آنها را از گرداب فتنه‌ها و دامهای طاغوتیان و مستکبران جهان رهایی بخشید و زنجیرهای اسارت و بندگی دنیا را از پایشان گشود و به صراط ولایت خود هدایت فرمود و قلوبشان را به نور محبت و ولایت اهل بیت (علیهم‌السلام) مزین ساخت و پرچم طرفداری از حق و حقیقت را به دستشان سپرد.

«الحمد لله الذی هدینا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدینا الله» و شکر و حمد خدائی را که افتخار درک فیض حضور ولایت فقیه و نظام مبارک جمهوری اسلامی را به دست یکی از پاکان سلاله اهل بیت عصمت علیهم‌السلام امام خمینی قدس الله نفسه الزکیه به ما ارزانی داشت و فرمود: «لان شکرتم لازید نکم» که بالا ترین مرتبه شکر نعمت ولایت فقیه، تبعیت از دستورات رهبری عظیم الشان انقلاب حضرت آیت اله خامنه‌ای دامت ظلّه العالی در تمامی جوانب می‌باشد.

«ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمه»

و اکنون که سیزده سال از عمر پر برکت این نظام مقدس سپری شده است و نه تنها انقلاب از پانایستاده، بلکه به حول و قوه الهی روز بروز بر توسعه و رشد و شکوفائی آن افزوده می‌گردد.

از جمله عنایات خاصه حضرت ولی عصر (عج) در حفظ نظام جمهوری اسلامی توجه مسئولین محترم نظام به امر انقلاب فرهنگی است که در این بخش نیز فرهنگستان علوم اسلامی به عنوان نهادی خدمتگذار به معصومین علیهم السلام و متعهد به نظام ولایت مطلقه فقیه توانسته است به نتایج ریشه‌ای و اصولی دست یابد که در مورد زحمات حاصله از دقت‌هایی که این مورد به عمل آمده لازم است مطالبی به صورت اصولی مطرح شود تا غرض از این نوشتار واضح گردد.

همانطور که می‌دانیم اندیشه و فکر در حل معضلات اجتماعی انقلاب جایگاهی بس رفیع و شایان توجه دارد، لذا جهت از بین بردن مشکلاتی که زائیده نظام حکومت ستمشاهی گذشته و حاصل تأثیر روابط بین المللی شرق و غرب بر نظام مبارک جمهوری اسلامی است، نیاز به تحولی اساسی در نظام تعاریف و فرهنگ و اندیشه و ساختار نظام فکری جامعه، هر لحظه پیش از پیش احساس می‌شود که در رفع این مشکل (که موضوع اصلی کار فرهنگستان علوم اسلامی می‌باشد) این نهاد توانسته است در سیر رشد مباحث خود اصول مبانی نظام ولایت را در تمامی مراتب اعم از تکوین و اجتماع و فرد توصیف نماید. روشن است که دقت در مورد نحوه جریان یافتن فلسفه ولایت جا معه نیز امری ضروری و الزامی است که در این میان ادبیات نقش مهمی را ایفا می‌نماید. آنچه مسلم است این که جریان یک فلسفه در عینیت باید به وسیله ادبیاتی (زبان ارتباطی) متناسب با آن فلسفه صورت گیرد، زیرا تناسب ظرف و مظهر ما را از استفاده از ادبیات موجود در امر انتشار مبانی فلسفی اصول ولایت بر حذر

می‌دارد. لذا طرح جهت‌داری ادبیات و ضرورت پی‌ریزی ادبیاتی نوین مبتنی بر ادبیات و حی‌زمینه تحول انقلاب فرهنگی را مهیا می‌سازد.

بنابراین به طور خلاصه هدف از این نوشتار:

در قدم اول تعیین جایگاه ادبیات و جهت‌دار بودن آن در فرهنگ یک امت از پایگاه نظام ولایت می‌باشد.

و در قدم دوم شناخت ابزار مناسب با نظام فکری فرهنگستان علوم اسلامی است که منجر به ارائه یک راه‌حل هماهنگ پیشنهادی در امر ادبیات می‌شود.

و در قدم سوم جمع‌بندی به دست آمده از تجارب فرهنگستان در ارتباطات مختلف با مراکز فرهنگی نظام مبارک جمهوری اسلامی است که ما را در رسیدن به راه‌حل فرهنگی در حل معضلات اجتماعی و همچنین ایجاد شرائط برخورد سالم بین مراکز فرهنگی و فکری جامعه مساعدت می‌نماید.

در نتیجه برای پیگیری مقاصد فوق، عناوین کلی این نوشتار در ۴ فصل و یک خاتمه و یک ضمیمه ذیلاً عرضه می‌گردد:

جهت‌داری ادبیات و زبان.

گفتاری مقدماتی پیرامون زیبا‌شناسی (فلسفه علم بدیع)

گفتاری مقدماتی پیرامون آوا‌شناسی

سیر مراحل کار

شایان ذکر است که این مجموعه با عنوان «پیش‌آهنگ آوای رسای بسیج» مقدمه‌ای بر فلسفه ادبیات و زبان» در سال ۱۳۷۰ توسط گروه تحقیقات مبنایی تنظیم و تکثیر داخلی گردیده است و مجدداً در مردادماه سال ۱۳۸۷ با عنوان «درآمدی بر فلسفه ادبیات و زبان» توسط دفتر فرهنگستان آماده تکثیر داخلی گردید.

قابل ذکر است که ضمیمه این تحقیق بدون هیچ دخل و تصرفی به همان صورت تنظیم و تکثیر اولیه، ارائه شده است. گرچه ممکن است به نظر بعضی عزیزان، تأملاتی بخصوص در کدها و شماره‌ها داشته باشد.

معاونت ارتباطات فرهنگی
دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

فصل اول:

جهت داری ادبیات و زبان

صحبت از جهت داری ادبیات و زبان را با ذکر چند نمونه از ادبیات در مقاطع مختلف تاریخی زبان فارسی آغاز می‌نمائیم.

نگرشی گذار بر داستانهای کلیله و دمنه در قرون قبل از اسلام و ملاحظه کتب اخلاقی در دوره صفویه و قاجاریه و نحوه گفتار و ترکیب کلمات در این نوشتارها و همچنین نظری اجمالی در نوشته‌های نویسندگانی همچون شریعتی و جلال آل احمد و در نهایت تاملی در بیانات و مقالات و اعلامیه‌ها و کلمات گهربار حضرت امام رحمه الله در صحیفه نور یا منشور انقلاب و... و مقایسه آنها با یکدیگر روشنگر این مطلب است که تغییر و تحول در تمامی مراحل تاریخ در ادبیات از صرف و نحو و معانی و بیان به تناسب وضعیت روحی و اجتماعی جامعه وجود داشته و به وضوح می‌توان رشد و نکس آن را ملاحظه کرد.

البته بروز تحولاتی نو در ادبیات ملتها در مقاطع مختلف تاریخی نشانگر محوری بودن یک ادبیات در آن مقطع می‌باشد به گونه‌ای که می‌توان

تغییر در ادبیات دیگران را حول آن محور نشان داده و یک ادبیات را به عنوان زبان مفاهمه اصلی معرفی کرد. به طور نمونه تصرفات ادبیاتی اعلامیه‌ها و بیانات حضرت امام (ره) بر روی آثار تمامی نویسندگان و صاحب‌نظران اعم از دانشگاهی و حوزوی بخصوص در مطبوعات و رادیو و تلویزیون بر کسی پوشیده نیست، همانطور که در مقاطع گذشته اشعار بزرگانی همچون سعدی و حافظ، مولوی یا فردوسی و دیگران نسبت تاثیر اصلی را بر روی سبکها و سلیقه‌های رایج آن عصر در ادبیات داشته و توانسته خود را به صورت میزان معرفی کنند.

اما ادبیاتی که می‌تواند به عنوان محور اصلی در طول تاریخ مطرح شود و در هر زمان معیاری برای صحت ادبیات آن زمان قرار گیرد همانا ادبیات وحی است که شامل کلیه پیام‌ها و کلمات و روایات و ادعیه و زیارات و خطابه‌های معصومین علیهم السلام و در راس آن ادبیات قرآن و کلام خداوند می‌باشد. البته پیرامون چگونگی و کیفیت ادبیات وحی و حکومت آن بر تاریخ در فرازهای آتی مطالبی را متذکر خواهیم شد.

حاکمیت تاریخی ادبیات وحی به این معنا نیست که این ادبیات در هر زمان و مکانی به هر گونه موجود می‌تواند با اندیشه‌ها و زیباشناسی‌های هر ملت ترکیب شود. چه بسا جامعه‌ای که حاکمیت ادبیات وحی را بر زبان و کیفیت مفاهمه خود نپذیرد و اگر از آن اعراض کرده و ادبیاتی متناسب با تعلقات روحی خود را جستجو نماید، قطعاً در ترکیب با کلمات الهی در منزلتی پائین تر از منزلت حقیقی خودش قرار می‌گیرد، یعنی آن را در چارچوب فکری خود حل نموده و طبعاً آثاری که بر کلمات وحی مترتب است (که همانا قدرت ایجاد تحولات اجتماعی و در هم ریختن و از بین بردن ادبیات کفر است) از آن حاصل نمی‌شود.

به طور خلاصه باید گفت با توجه به اینکه ادبیات هم در مسیر رشد و حرکت است، در هر عصر و زمان دارای ترکیبات خاصی متناسب با هدفی است که اگر در آن هدف تغییراتی حاصل شود طبعاً آثار این تغییرات در ادبیات ملموس و مشهود می‌گردد. لذا جهت‌داری ادبیات باهدف‌داری آن در مسیر یک حرکت و رشد خاص با توجه به اختلافات ادبی در ادبیات‌های قرون مختلف تاریخی و ملاحظه تاثیر انگیزه‌های مادی یا الهی در شکل‌گیری آن به خوبی واضح و روشن بوده و نیازی به استدلال منطقی و براهین مختلف ندارد. با این بیان معلوم می‌شود که اعتماد به اهل فن در ادبیات موجود جهت ارتباطات اجتماعی از نهاد فرهنگی همچون فرهنگستان که خود در جایگاه دقت فرهنگی بوده و از طرف مقام معظم رهبری نیز مأمور به دقت در امور فرهنگی است قابل قبول نمی‌باشد.

بخش اول: جهت‌داری ادبیات از موضع ارتباط با فرهنگ:

جهت‌داری ادبیات از موضع فرهنگ نیز امری قابل دقت و توجه است. ربط فرهنگ و زبان و ادبیات در جامعه به گونه‌ای است که در ارتکازات جامعه، زبان و ادبیات بخشی از فرهنگ جامعه به شمار رفته است و این مطلب در مورد فلسفه نیز جریانی دارد.

اینکه برای شناسائی فرهنگ یک جامعه از علائم خاص تلفظی و کتبی استفاده می‌کنند یک فرهنگ و اندیشه را با این علائم و کلمات می‌شناسند و همین که بر روی کتابهای لغت، واژه فرهنگ را به لغات افزوده و آن را فرهنگ لغات می‌خوانند و همین که فرهنگ را از ادبیات و سخن گفتن و زبان یک امت می‌شناسند دلیل بر این مطلب است که فرم و کیفیت اجتماعی مفاهیم و لغات، نشانگر کیفیت بروز فکر و اندیشه در آن جامعه است.

اگر فکر و اندیشه و آرمانهای یک ملت، خدا را بچوید و اعتقاد به خداوند، محور شکل‌گیری فرهنگ و اندیشه آن ملت باشد طبیعی است که کیفیت بروز این اندیشه یعنی زبان و ادبیات هم، جهت همان اندیشه را به خود یافته و از آن متأثر خواهد بود و صراحتاً باید گفت علت اختلاف زبان و نحوه سخن گفتن‌ها در جوامع مختلف نیز ریشه در همین امر دارد. لذا برگرداندن اختلاف زبان به اختلاف مناطق جغرافیائی و یا فیزیولوژی و ارگانیسم اندام صوتی انسانها حاکی از مستقل دیدن زبان از اندیشه و فرهنگ جامعه است در حالی که بنا بر توصیفات جدید منطقی مبتنی بر اصول نظام ولایت، ادبیات و زبان ابزار جریان دادن نظام تمثالات در جامعه است.

بخش دوم: جهت‌داری ادبیات از موضع مفاهیم

از آنجا که ادبیات و زبان با معنا و مفهوم، یک ارتباط به هم پیوسته و فشرده دارند، سخن از جهت‌داری ادبیات از این موضع نیز قابل توجه و دقت است. روشن است مفاهیمی که مجموعه معارف و اعتقادات یک فرهنگ را تشکیل می‌دهند همه در ارتباط با یک جوهره اصلی و یک حقیقت شکل می‌گیرند. کلیه تعاریف درون یک مجموعه فرهنگی حول آن محور حاکم و جهت‌کلی فرهنگ ارائه می‌گردند. اگر جهت‌گیری حاکم بر فرهنگ، جهتی الهی و اسلامی داشته باشد طبیعتاً معنا و مفهوم کلمات هم بر آن اساس هویت می‌یابند که همین تعاریف و معانی در دستگاه کفر، حول محور لذت‌جوئی دنیا به گونه‌ای دیگر تعریف می‌شود.

بنابراین، مفاهیم در دو دستگاه دو تعریف دارند. به طور مثال با دقتی پیرامون مفهوم «عفت» در دو دستگاه الهی و مادی روشن می‌گردد که:

کلمه «عفت» در اسلام به معنی رعایت تقوی، حیا و حجاب برای مؤمنین و مؤمنات آمده است که هر کلام با احکام و دستوراتی خاص معنا می‌شود. اما چنین مفهومی از «عفت» در روانشناسی غرب و شرق به تمسخر و استهزاء گرفته می‌شود، زیرا مرز محدودیت و آزادی مسائل جنسی از پایگاه تفکر مادی به توسعه رفاه اجتماعی و اصل قرار دادن آن نسبت به وجود جامعه انسانی و ابزار ساختن این انگیزه همچون دیگر انگیزه‌ها تعریف می‌شود و این تعاریف اینگونه در دستور کار متخصصین قرار می‌گیرد و با توجه به این مطلب چگونگی عفت و سایر مسائل ارزشی را مشخص ساخته و ضوابط قانونی آن را جهت تصویب اجتماعی تنظیم می‌نمایند.

مفهوم عفت در دستگاه کفر به رعایت عدم تجاوز به حقوق یکدیگر در مسائل اجتماعی معنا و مفهوم می‌یابد؛ یعنی نسبت به نظم دنیا پرستی اشان همه را تو صیف به عفت و پر هیزکاری و حفظ حقوق هموعان می‌نمایند بهطور نمونه معنای عفت را در مشروب نخوردن حین رانندگی می‌دانند، یا کسی که فعل اجتماعی او فیلم‌برداری و عکس‌برداری از زنان برهنه جهت چاپ در مجلات مبتذل و تبلیغ کالاها ی مورد نظر است در حین انجام کار هر گونه طلب تمتعات جنسی برای او امری غلط و باطل و غیر معقول و مخالف نظم و عفت عمومی به حساب می‌آید، ولی همین امر در غیر وقت کار اجتماعی امری طبیعی و حتی از نظر روانشناسان غربی، آزادی مردان در بهره‌وری از یکدیگر در جامعه امری الزامی بوده و به آن نیز توصیه می‌شود.

با توجه به این نمونه‌ها جهت‌داری مفاهیم به خوبی واضح و روشن است، اما نکته مهم در این قسمت این است که ادبیات هر جامعه در به جریان انداختن این مفاهیم در جامعه نقش اساسی دارند.

جایگزینی مفاهیم در قالب کلمات خاص که مشخص کننده آن معنا و مفهوم خاص است و نحوه چیش و گزینش آنان در کنار هم باید به گونه‌ای باشد که آن معنا و مفهوم خاص را تداعی نموده و ارتکازات جامعه را شکل دهد. روشن است که این کار که وظیفه اصلی ادبیات یک جامعه است متناسب با آن معنا و مفهوم خاص است.

گزینش کلمات، هماهنگ با جهت آن بوده و همه اینها حول محور آن شکل می‌یابند.

کلمات به مثابه ابزاری برای تصرف می‌باشند و این ابزار با موضوع کار باید متناسب باشد. از این جهت است که در دو جامعه با دو فرهنگ و عقاید و آرمانهای مختلف، دو نحوه ادبیات جریان داشته و اذهان عمومی به گونه‌ای به آن خو گرفته اند که استفاده از ادبیات یک جامعه در جامعه دیگر غیر قابل قبول و نامأنوس است.

بخش سوم: جهت داری ادبیات از موضع زیباشناسی

در این قسمت ابتدا پیرامون تأثیر زیباشناسی در ادبیات لازم است توضیح داده شود. در رابطه با ادبیات عمده ترین و مهم ترین موضوعی که در کیفیت شکل گیری و ساختار آن نقش اساسی را ایفا می‌کند همانا بخش زیباشناسی است.

اجمالاً می‌توان زیباشناسی را در موضع نظام حساسیت‌های شاعر و نویسنده و ادیب قرار داد و جایگاهی را که نظام حساسیت‌ها در انسان شناسی نسبت به نظام تمثیل و تصرفات داراست در موقف ادبیات می‌توان به زیباشناسی شاعر اطلاق نمود.

ارتباط روحیات و اخلاقیات و ملکات نفسانی شاعر، تأثیر به سزایی در نحوه بیان و شکل گیری کلمات در ذهن او داشته و ادبیات را رنگ و جلای

خاصی می‌دهد که از این معنا در لسان عرف به ذوق و سلیقه شاعر نام برده می‌شود.

سبکها و روشهای مختلف در نحوه بیان اشعار و مقالات ادبی و انتخاب یک سبک به عنوان سبک شاخص، همه متأثر از ذوق و طبع و حالات روحی و روانی شاعر و ادیب است.

طبع شاعر نسبت به آن چیزی که حساسیت نشان می‌دهد طبیعتاً آن چیز برای او ارزشمند و پربها بوده و در اشعارش جایگاه رفیعی دارد و بالعکس نیز آنچه در نظرش کم ارزش جلوه کند دارای ارزشی ناچیز و کم بها است و این اولویت‌گذاری متناسب با حساسیت‌هایش در شعرها به خوبی هویدا و آشکار است. اینکه چه چیزی زشت و چه چیزی زیبا است، چه چیزی رنج‌آور و چه چیزی نشاط‌آفرین است، چه چیزی باعث کدورت خاطر و الم و درد روحی و چه چیزی موجب سرور و بهجت روان می‌گردد، همه گویای این مطلب است که روحیات شاعر یا نویسنده در برخورد با موضوعات، محور زیباییها و زیبا شناسیها یش حول محور تلذذات مادی و دنیائی می‌چرخد یا اینکه شاخصه زیبایی و زشتی را الهی تعیین می‌نماید.

اگر او نسبت به تعلقات دنیائی فریفته گردد طبیعتاً هر آنچه رنگ و بوی دنیائی دارد از بیان زیباییهای طبیعی تا توصیف از زیبایی با مجالس عیش و عشرت و هوسرانی بوالهوسان تا تمجید و تکریم‌های ارباب ادب در دربار شاهان به خاطر قرب به دربار و کیسه‌های زر، همه و همه در لسان نظم و نثر شاعر به خوبی واضح و روشن است؛ یعنی در لسان انسان دنیا پرست کلمات خاصی است که شادی‌آفرین و موجب انبساط خاطر و فرح روح می‌گردد و بالعکس کلمات خاصی او را ناراحت و مشمئز می‌کند. در مقابل محور زیبا شناسی‌های انسان مؤمن و خدا پرست حول محور ولایت ربوبیه شکل می‌گیرد؛

یعنی از آن چیزی لذت می‌برد که خدایش راضی و خشنود است و آن چیزی در نظر او زشت و ناپسند است که مولایش آن را کراهت دارد.

یاد گناه و دوری از رحمت خدا برای او زشت و مشمئز کننده است و ذکر لقای پروردگار و نور عزه الابهج موجب مسرت خاطر و شادی روح وی است و رنگ و بوی رنگ و بوی خدائی است «و من احسن من الله صبه».

به طور مثال حضور یک مؤمن در جبهه جنگ برای رسیدن به مقام شهادت، همراه با بیان کلماتی شیرین و زیبا است که ناشی از شدت شوق و ذوق به رحمت و لقاء پروردگار می‌باشد که در اعلی‌ترین مرتبه حضرت مولی‌الموحدين علی (علیه‌السلام) در کمال ابتهاج در محراب شهادت کلمه «فرت و رب الکعبه» را بر زبان جاری می‌سازد.

اما کلماتی را که یک کافر هنگام کوچ از این دنیای فانی بیان می‌کند ناشی از شدت تعلق به دنیا و فراق و هجران از همه دنیا است که معمولاً با آه و آخ و افسوس و ناله‌های گوناگون همراه است که حکایت از دوری از لذائذ دنیا می‌باشد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام هنگام مراجعت از جنگ از اینکه این بار هم به فیض شهادت نائل نیامدند همواره اظهار ناسراحتی می‌نمودند که افسوس و عدم توفیق از زیارت و لقاء در کلمات خاصی جاری می‌گردد.

در حالیکه یک فرمانده رزمی در بازگشت خود از جنگ از زنده بودن و سلامتیش خوشحال و پیروزش را جشن می‌گیرد که این هم نیز در آوا و کلمات خاص دنیائی ظهور می‌یابد.

خلاصه اینکه مؤمن همیشه در پی تحقق آرمانهای الهی خود می‌باشد و چیزی را جز توسعه دین آرزو نمی‌کند و بالعکس آن یک نفر کافر به جز توسعه پرستش لذائذ دنیائی آرزوئی ندارد.

حال این تأثر و ابتهاج و درد و آرامش در ادبیات، چه نقطه اثرهائی می‌تواند داشته باشد؟ در چه جایگاهی باید با آوای ابتهاج و درچه جائی با آوای سؤال و تعجب و در کجا با غم و درد باید سخن گفت؟

هرگاه نظام حساسیت‌ها عوض شود متناسب با آن، جایگاه کلمات نیز تغییر یافته و عوض می‌شود. حتی علامتهایی را که یک کافر یا یک مسلم در حین بر خورد با حوادث بیان می‌دارند فرق دارد.

علامت تعجب معصومین (علیهم‌السلام) در مقابله با مسائل عظیمی که حادث می‌شد کلماتی چون تهلیل و تمجید و تکبیر بود.

عزیزان بسیجی در جبهه‌ها «با تکبیر» حمله را آغاز می‌کردند در حالی که آوای سربازان عراقی در آغاز حملاتشان آوای کلماتی از قبیل فریاد و هل‌هله کشیدن بود.

امام عزیز (ره) در بر خورد با تظاهرات جبهه ملی در مورد لایحه قصاص به عنوان تعجب آیه استرجاع را بر زبان جاری نمودند. همه اینها دلیل بر این مطلب است که اختلاف حساسیت‌های مؤمن و کافر در علامت آوایی و کلمات اثر می‌گذارد و ترکیبات دیگری را متناسب با انگیزه‌های خود را ارئه می‌دهد.

بخش چهارم: نقش استعمار در جهت‌داری زبان و ادبیات

۱- ادبیات فارسی

مروری گذرا و اجمالی بر زندگی ننگین و حکومت جبار پهلوی در این بخش نمایانگر بر خورد خصمانه آنها با حضور و پیوستگی زبان عربی و لسان قرآنی در فرهنگ ملت شیعه ایران به عنوان یک امر ضد ارزش و تحمیلی بر زبان فارسی می‌باشد که در برنامه‌ریزی‌های وسیع، احزاب و دسته جات خود فروخته و وابسته را در این امر ضد ارزشی سازماندهی نمودند:

الف: ملی‌گراها را به عنوان احیای زبان فارسی در دانشگاهها تقویت می‌نمودند و زبان فارسی دری را به زبان فارسی پهلوی سوق می‌دادند. لغات عربی را در ادارات و مدارس و تمام شئون نظام حذف و به جای آن از لغات فارسی باستان استخدام می‌نمودند. ملی‌گراها در احزابشان «بدرود» را به جای واژه مقدس «سلام» قرار داده بودند^۱ و ... که این امور مکرر و حیل‌هائی بود که نزدیکی زبان فارسی به زبان قرآن را از بین ببرند و آن را به فرهنگهای شرک آلود سستی نزدیک سازند.

ب: قرار دادن غرب زده‌ها در مناصب فرهنگی، هنری و ادبی پی آمده‌های زیانباری بر پیکره فرهنگ این امت وارد آورد. ورود سبکهای مختلف نویسندگان غرب به وسیله ترجمه داستانها و رمانها، اخلاق کثیف دنیای کفر آلود غرب را در ادبیات و زبان این ملت تزریق نمود. ترجمه‌های اشعار شعرای آمریکائی و اروپائی، تقویت شعر نو و اضافه کردن وصف کهنه و سستی به اشعار و سبک‌های شعرای این مرز و بوم و ... ضربه‌های مهلکی بر ادبیات و زبان فارسی بود.

البته آوردن تکنولوژی تئاتر، سینما، عکاسی و ... تحول در نقاشی، خطاطی، موسیقی و ... پی آمده‌های غیر قابل جبران و سهمگینی در هجوم به فرهنگ و ادبیات دینی و ملی ما داشته است.

۱ - پرداختن به این بخش احتیاج به تتبع‌های وسیع و نوشتن کتابهای مستقل دارد و به علت اختصار به ذکر کلیاتی در این باب اکتفا شده است.

ج: آزاد بودن نویسندگان چپ‌گرا در ارائه بعضی تفکرات مارکسیستی، گرایشات بخشی از ادبیات و زبان این ملت را به سمت فرهنگ شرق نشان می‌دهد.

به طور کلی این توپه‌ها مختص و منحصر به ایران اسلامی ما نمی‌گشت، بلکه ملت عرب زبان نیز از آن بی‌نصیب نبودند. همانطور که در دانشگاه‌های مصر و عربستان، زبان و ادبیات جدید را در مقابل ادبیات و زبان حجاز مطرح کرده‌اند و زبان قرآن را نعوذ بالله سستی و ارتجاعی می‌خواندند.

۲- ادبیات در صحنه بین‌المللی

نگرشی به ادبیات در یک سطح وسیع و بین‌المللی و طرح یک زبان رایج در کل جهان به عنوان زبان رسمی و شناخته شده و نشر و گسترش ترجمه‌های مختلف و فراوان از نویسندگان و رمانها و داستانهای غربی با ادبیات واحد، همه و همه نشانگر انحلال ادبیات ملل در زبان و ادبیات استکبازی است که پیامدی جز استعمار ملتها را به دنبال نداشته و نخواهد داشت.

خود باختگی در مقابل فرهنگ و ادبیات بیگانه و انحلال و تحیب در آن که در یک جمله می‌توان شدت تمایلات مادی ملتها بعد از رنسانس را در آن ملاحظه نمود، سبب شد که کفار بتوانند در صحنه بین‌الملل نیز ادبیات مادی خود را رواج داده و آن را به صورت یک ادبیات رسمی در سطح وسیع با ارائه زبان بین‌المللی مانند انگلیسی و فرانسه مطرح کنند.

بدیهی است که استعمار ملتها منحصر در ارتباطات نظامی و سیاسی و در نهایت تکنولوژی و صنعت بوده و نیست بلکه در موضع فرهنگ و ادبیات نیز زنجیرهای استعمار توانسته است دامنه فرهنگ ملتها را در برگرفته و در هر

مملکتی متناسب با اوضاع روحی و حساسیتهای قومی آن مرز و بوم، آثار خاص خود را به جا بگذارد.

فصل دوم:

گفتاری مقدماتی پیرامون زیباشناسی (فلسفه بدیع)

بخش اول: زیباشناسی بر اساس نگرش تجریدی و پسند عقلا (اصالت شیئی)

زیباشناسی در هر دستگاه منطقی، منسوب به تعریف آن دستگاه از زیبایی و زشتی است و این تعریف نیز مبتنی بر محور آن دستگاه منطقی شکل می‌یابد. براساس نگرش تجریدی و ملاحظه بریده امور از هم، زیبایی و زشتی ذاتی شیئی تفسیر می‌شود، یعنی یک شیئی زیبا ذاتاً زیباست و یک شیئی زشت نیز ذاتاً زشت است. زیبایی یک گل، بوی عطر یاس، زیبایی یک ساختمان و معماری، زیبایی چهره یا یک لباس، زیبایی رفتار یک انسان و در مقابل زشتی یک منظره، یا یک ساختمان خرابه یا بوی تعفن و یا چهره کریه و لباس مندرس و کهنه و بالاخره زشتی کردار و رفتار یک انسان، همه و همه ذاتی آن شیئی است که همین امر در مورد رفتار انسانها به پسند عقلا و پذیرش عرف باز می‌گردد. آن رفتاری در جامعه زیبا است که مورد پسند عموم جامعه باشد و بالعکس رفتاری زشت و بد است که ارتکازات عرف آن را نپذیرفته و از آن متفر باشد. معیار در

شناسائی زیبایی و زشتی بدهت در نزد عقلای آن جامعه است که این مطلب ریشه در حسن عدل و قیح ظلم داشته یا به ذوق سلیم و طبع روان یعنی فطرت عمومی انسانها بر می‌گردد.

در این نگرش، زیبایی و زشتی به امری مشترک بین کافر و مؤمن تعریف می‌شود، چون هر دو دارای فطرت عمومی بوده و این خصوصیت را دارا هستند.

ریشه این طرز تفکر چنانکه معلوم است به اصالت شیء و علیت تجریدی و جبری باز می‌گردد. چه اینکه زیبائی و زشتی را منسوب به ذات شیئی کنند و یا آن را در انسانها به فطرت عمومی و تمایل و تنافر طبع باز گردانند، جای پای اختیار در آن مشخص نبوده و در نهایت علیت جبری و تجریدی است که بر روان و طبع و فطرت انسانها و جامعه حکومت می‌نماید و همین نیز معرف زیباییها و زشتیها، خوبیها و بدیهای یک جامعه است و همه مردم عالم نیز در این امر مشترکند.

روشن است که هرگاه همه انسانها در زیبا شناسی از موضع مشترک برابر و یکسان شدند چنین تعریفی انتزاعی است و چنین اشتراکی وقوع عینی ندارد و علاوه بر عدم توانائی جریان آن در عینیت، قدرت کنترل زیبا شناسی‌های جامعه را هم نخواهد داشت.

در اینگونه توصیف از زیبا شناسی که عمدتاً غایت و هدف را از آن بریده و آن را بی‌جهت، محض معرفی می‌نماید در عمل هر گونه زیبایی مورد قبول بوده و هر چیزی به طور نسبی زیبا و یا زشت است که این توصیف از زیبا شناسی توصیفی صرفاً مادی و دنیائی خواهد بود. به طور مثال خرید یک شاخه گل مرغ عشق به قیمت ۳ الی ۴ هزار تومان صرفاً برخاسته از دید گاه یک انسان مادی است که زیبایی را تنها زیبایی دنیائی و آنرا در لذت جوئی‌های مادی

جستجو می‌نماید. گرچه گفته شود که خرید این شاخه گل ممکن است از لحاظ شرعی اشکال نداشته باشد.

اما حقیقت مطلب این است که که منفصل دیدن امور از هم و برخورد انتزاعی به آنان ما را از وادی حقیقت خارج کرده و به فضای موهومات و تخیلات رهنمون می‌گردد.

لذت بردن از شاخه گلی که بیش از چند روز دوام ندارد، در کنار اشخاصی در جنوب شهر که حتی نان تنها برای گذران زندگی خود ندارند بسیار زشت و کریه و مشمئز کننده است.

صورت‌های بزک کرده کفار که تمام هستی خود را در هدم و نابودی دین اسلام صرف نموده اند زشتی محض است و در مقابل انسانهایی که برای احقاق کلمه حق و توحید از هیچ کوششی فروگذار نبودند و حتی در این راه شکنجه‌ها و سختیها را متحمل شده و جان باختند این عین زیبایی و خوبی است.

به طور نمونه بلال مؤذن رسول خدا (ص) شاید از نظر ظاهر در دیدگاه دنیا پرستان صورتی زیبا نداشته باشد، اما سیرت زیبا و نیکوی وی چنان شخصیتی را برای او در تاریخ ترسیم نموده است و چنان مقامی را در محضر رسول خدا (ص) پیدا می‌کند که اذان گوی مخصوص حضرت می‌گردد. صورت از سیرت نمی‌تواند بریده فرض شود و اگر این دو به هم پیوسته و مرتبط بودند در دیدگاه مادی صورت اصل در سیرت و در دستگاه الهی سیرت اصل در صورت خواهد بود.

حال نکته سخن اینکه این نحوه نگرش به زیبایی و زشتی در ادبیات و زبان نیز ظهور و بروز عینی دارد. زشتی و زیبایی در کلام مبتنی بر اصالت شیء به ذات کلمه و کلام و قانونمندی حاکم بر آن تو صیغ می‌گردد و این نقطه مشترک بین مؤمن و کافر است؛ یعنی ادیب کافر همانگونه می‌نویسد که ادیب

مؤمن می‌نویسد. پسند عرف و عقلای قوم در شناسائی زیباییها در متون ادبی، نقش اساسی را ایفا می‌نماید.

جریان علیت تجریدی در ادبیات و محکومیت آن تحت قوانین ادبی و سبکها و سلیقه‌های فطری و عمومی جامعه و ادبیات را مجرد از جهت فرض کرد و در عمل همه گونه ادبیاتی جائز بوده و جریان می‌یابد.

اما اگر زشتی و زیبایی کلام حول محور انگیزه‌ها و تمایلات و فاعلیت انسانها شکل گیرد طبیعی است آنکه دنیا را محور زیبایی در سخن قرار می‌دهد ترکیب و چینش سخنانش چه در سخنرانیها و چه در قطعات ادبی به گونه‌ای است که تحریک اهواء و حساسیتهای مادی را به دنبال خواهد داشت و در مقابل نیز جوهره و سیاق کلمات و جملات در یک قطعه ادبی الهی، خدا محوری را حتی تا گزینش کلمه‌ها جریان داده و آن را متناسب با هدف و غایت خاص خود شکل داده و همین محور زیبایی در کلام است.

بخش دوم: زیباشناسی بر اساس اصالت شرایط

گاه امور را بریده ملاحظه نکرده و در ربط می‌بینند؛ یعنی زیباییها و زشتیها در ترکیب مجموعه‌های عینی بیان می‌شود، منتهی مجموعه‌ای که بریده از غایت عالم آفرینش و جهت نهائی خلقت است.

لذا در صورتی که مجموعه عالم را مستقل و اصل قرار دهیم، توصیفها همه مادی می‌شوند و به تبع آن توصیف از زیبایی و زشتی نیز مادی می‌گردد؛ یعنی تلذذی دائم‌التزاید از این دنیا، جهت زیباشناسی را بر روی دنیا خواهی و منافع دنیائی می‌آورد. همانطور که اگر قائل به آخرت و بهشت و جنت باشیم زیباییهای دنیا، زیباییهای حین کشت و زرع است و نه زیباییهای ثمره و منفعتها.

بنابراین اگر جهت غائی و مقصد از مجموعه‌ها ببریم، دچار نگرش اصالت شرایط که همان دنیا خواهی است می‌گردیم و در زیباشناسی قانونمندی‌های مادی حاکم بر شرایط و مجموعه‌ها اصل در زیباشناسی می‌گردند؛ یعنی دنیا جهت زیباشناسی را معرفی می‌کند.

در این بخش نمونه‌ها بسیار زیاد است. آنچه تمدن موجود مادی و دنیائی برای بشریت به ارمغان آورده است حاصل این نگرش در امر زیبایی است، ملت‌های دنیا در نظام معشیت خود اعم از خوراک و پوشاک و منزل و وسیله نقلیه و... در کیفیت فرمها، الگوها، رنگها، بوها، بسته‌بندی‌ها، آواها، و... گرفتار زیباشناسی بولهوسان دنیا پرستند که همه دعوتشان معطوف به زیبائیهای فریبنده دنیائی است.

در نظام روابط انسانی، ارزش‌گذاری در کیفیت روابط مدیریت، مفاهمه و اداره اقتصادی تا نحوه آداب و معاشرت و ازدواج‌ها، جهت‌گیری زیباییها کاملاً با معارف حقه الهی فرق می‌کند و زیباشناسی مادی در همه این امور جریان دارد.

در علم، تحقیر ملت‌ها، در هنر، شهوات و آرمانهای پوچ و خیالی، در اقتصاد غارت ملت‌ها، در سیاست بندگی و اسارت و استعمار حکومت‌ها، در فرهنگ، به زنجیر کشیدن عقلها و فکرها اینها همه حاصل نظام ارزشی مادی است که تکیه به تلذذ دائم التزاید مادی دارد و هر مبنای دیگری را برای رسیدن به اهداف حیوانی خود ممانع می‌بیند. حاصل این نحوه نگرش به زیباشناسی در ادبیات، جریان یافتن سبکها و سیاقهای مادی در ادبیات و هنر است؛ یعنی علاوه بر مفاهیم و معانی ادبی که حاکی از عشق به دنیا و تهییج اهواء مادی است نحوه چیدن کلمات در کنار هم و نتیجه‌گیری از آن (که ادبیات و هنر هر جامعه آن امر خطیر را به عهده دارند) نیز دعوت به دنیا و تحریک روحيات دنیا پرستی

است که حاصل آن ایجاد علاقه شدید و دائم التزائد و شوق به کثرت ارتباط به مظاهر دنیا در جمیع روابط بوده که در نهایت منجر به ایجاد بحرانهای اجتماعی در روحيات عمومی جامعه و نیرنگ بازیهای قدرتمندان در استعمار و استشمار دولتها و ملت‌هایی است که سرسپردگی به آستان کاخ سیاه و سرخ استکباری نظام غرب و شرق را بر اطاعت و تبعیت از خالق رحمان و اولیاء و انبیاء عظام ترجیح داده و عزت و شرافت انسانی را اسیر امیال نفسانی و حیوانی خود نموده اند.

بخش سوم: زیباشناسی بر اساس نظام ولایت

برای روشن ساختن زیباشناسی بر اساس نظام ولایت ابتدا به فلسفه زیبایی و ریشه آن می‌پردازیم و دوباره به اصل بحث بر می‌گردیم و جریان آن را در ادبیات ملاحظه می‌کنیم.

قسمت اول: فلسفه زیبایی

هر وقت کسی به چیزی وابستگی روحی پیدا کرد و منحل در او شد، در مرتبه‌ای او را می‌پرستد؛ یعنی اصل محبت نسبت به آن امر ایجاد می‌شود، حال این محبت چه نسبت به امور دنیائی و نسبت به امور اخروی و لقاء رحمت باشد. بنابراین هرگاه اصل محبت نسبت به امری کیفیت پیدا کند و این کیفیت ربط در کیفیت اوصاف، تحقق یابد، زیبایی در شامل‌ترین و عام‌ترین معنای خود شکل می‌گیرد. بنابراین محبت و حب در توصیف از زیبایی اصالت داشته و در جریان یافتنش، نیز نظام اوصاف یا کیفیت اوصاف اصل می‌گردد.

اما در سمت گیری و جهت زیبایی، طرف محبت و حب نقش اصلی را ایفا می‌کند، لذا زیبایی الهی به حب فی‌الله و حب معصومین (علیهم‌السلام) و هر آنچه ایشان دوست دارند تعریف شده و زشتی به بغض فی‌الله و معصومین

علیهم السلام و هر آنچه ایشان نفرت دارند تعریف می‌شود همانطور که زیبایی و زشتی الحادی نیز به حب و بغض نسبت به دنیا و چهره‌های مختلف آن تعریف می‌شود.

قسمت دوم: زیبایی بر اساس نظام ولایت و مراتب آن

هرگاه حب و عشق، منشاء حرکت در نظام ولایت گردید و حرکت نیز به جریان فاعلیت معنا شد، حب منشاء ایجاد و کیف تصرف و کیف حرکت خواهد شد و زیبایی جدای از ایجاد خالق متعال و تصرفات و پرورش و هدایت او معنا نمی‌شود و زیبایی مطلق از آن کمال مطلق و قادر مطلق خواهد شد و اوست که محور زیباشناسی و زیباییها و مظهر جمال است. با توجه به این صحبت نمی‌توان زیبایی را در پایگاه مشترک بین خالق و مخلوق معنا کرده و به صورت تجریدی و بریده از فاعلیت حضرت حق تعریفی مشترک از زیبایی ارائه داد، بلکه بر اساس نظام ولایت، زیبایی در تصرفات و تحرکات فاعلیت مخلوق، به فاعلیت خالق معنا و تحقق می‌یابد.

در این دیدگاه به دلیل این که طرف تعلق و حب، محور در زیباشناسی قرار گرفت، لذا زیباشناسی فاعلیت مخلوق در کیفیت حرکت (متناسب با طرف تعلق) می‌تواند الهی یا الحادی باشد.

آن کس که در خانه محبوب بیاید یک نحوه الم و درد متناسب با سیر رضوان دارد و آن کس که از در خانه محبوب دور شود یک نحوه ابتهاج و لذات و درد الم متناسب با دوری از لقاء را خواهد داشت.

بنابراین در قدم اول زیبایی به فاعلیت حضرت حق و در قدم دوم و در مرتبه اسوه و اسطوره مخلوقات فاعلیت حضرت ختمی مرتبت رسول

اکرم (ص) و ائمه معصومین علیهم السلام در جهت و شدت قرب به حضرتش محور زیبایی‌ها و زیباشناسی‌ها می‌گردد.

بنابراین «ادبیات مطلق» و حاکم، ادبیات قرآن است که سخن خالق به «مخلوق اسوه» است و «ادبیات اسوه» کلام معصوم است که با خالقش راز و نیاز می‌کند و ریشه در سخن خالق دارد. و چه زیبا فرموده حضرت امام رضوان الله تعالی علیه که سخن خالق «قرآن نازل» است و سخن معصوم «قرآن صاعد» و زیبایی در ادبیات نیز چیزی جز جریان محبت نیست که در ادبیات خاصی به نام ادعیه و زیارت به لسان معصومین علیهم السلام بیان شده است و ادعیه تکیه گاه زیباشناسی در ادبیات و زبان غیر معصومین بوده و راه ورود به فهم از قرآن است.

با اندکی تأمل در زندگی معصومین (ع) و نحوه ولایت و سرپرستی اولیای عظام مخصوصاً نبی اکرم صلوات الله علیهم اجمعین، این اسطوره‌ها و اسوه‌های عالم خلقت و این محورهای ایجاد آفرینش و برگزیدگان و انوار روشن بخش ظلمتها، در می‌یابیم که اینان چنان با محبت و رأفت با مردم سلوک می‌نمودند و آنها را دستگیری می‌کردند و چنان در هدایت و سرپرستی جامعه، خود را در سختی‌ها افکنده و تلاش می‌نمودند که اگر آن یهودی یک روز خاکستر بر سر حضرتش نریزد، رحمه للعالمین جوایحی حاصل او شده و به دیدارش شتافته و از او دلجوئی می‌نمودند که همین امر نیز سبب نجات او از آن گرداب ظلمتها می‌گردد.

این نحوه سلوک با مردم نیز در ادبیات ایشان و لسان ادعیه که لسان پرورشی جامعه است به خوبی واضح و روشن است. ادبیات وحی نیز ادبیات تربیت و رحمت و محبت با بندگان است، چه در لسان توبه و انابه به درگاه حضرت حق و چه در لسان تصرف و ولایت در جامعه و هدایت مردم.

شما مفاتیح الجنان را گشوده و در دعای ابوحمزه ثمالی اندکی دقت کنید
 آنگاه که سخن از گناهان و التَّجاء به درگاه حضرت حق به میان می‌آید ایجاد
 طوفانهای روحی و تحولات درونی چنان است که وقتی نظر به رحمت واسعه
 او می‌اندازد خود را مستغرق در نعمات دائم التزائد حق می‌بیند، «سیدی، انا
 الصغیر الذی ربیته، و انا الجاهل الذی علمته، و انا الضال الذی هدیته... و الفیر
 الذی اغنیته قویته و الذلیل الذی اعزته...». وقتی نظر به اعمال و رفتار ناپسند
 خود می‌افکند خود را ذلیل‌ترین و فقیرترین و محتاجترین افراد به رحمت
 می‌یابد... «انا صاحب الدواهی العظمی، انا الذی علی سیده اجتری، انا الذی
 عصیت جبار السماء...».

روش تربیتی این مریبان به گونه‌ای است که ابتدا از منشاء خیر و رحمت
 بودن محبوب آغاز می‌کنند. بعضاً نهیب می‌زنند و از خوف و غضب الهی
 می‌ترسانند و سریع بندگان را نوازش داده امیدوار می‌سازند و سعی به همراه
 کردن عباد دارند. از یأس و ناامیدی دور می‌کنند و دعوت به توبه و انابه
 می‌نمایند و سخن از کرم و غفران و محو گناهان به میان می‌آورند که این با
 روش بعضی از کتب اخلاقی که بیشتر با ترس کار می‌کنند و نتیجه آن یک
 نحوه یأس، یا انزوا را به دنبال دارد و با روش بعضی از اشعار و شعرها که
 محبت برای خدا را با محبت برای دنیا در کیفیت لغات و ادبیات ترکیب کرده و
 در امر زیباشناسی ادبیات دچار التقاط گشته اند کاملاً فرق می‌کند.

این نکته مسلم است که تمامی انبیاء و اولیای الهی برای شکستن زیباشناسی
 اقوام و ملل قیام کرده اند و در آن نیز متصرف بوده اند. لذا تمسک به هر قول و
 ادبیاتی غیر از معصوم (ع) حتماً عجب به مفهوم و وابستگی به سیر و راه را به
 دنبال می‌آورد و از تعلق و حب به رب الارباب دور نگه داشته و زیبایی دیگری
 را در ادبیات به دنبال دارد.

زیبائی در مراتب مادون معصوم

روشن شد که قرآن و ادعیه، ادبیات و لسان حاکم بر تاریخ است « و القرآن یجری کما تجری الشمس و القمر » و تا شب و روز باشد قرآن نیز هست و در پرورش و تصرف در کلیت و جامعیت خود قدرت کشش و جریان را در تاریخ دارد.

اما در رتبه غیر معصوم هر چه ادبیات ما به ادبیات وحی نزدیکتر باشد کشش و جریان یافتنش دوام بیشتری می‌یابد. گر چه هیچوقت بر تاریخ حاکم نخواهیم شد، اما ادبیات نزدیک به ادبیات وحی در تاریخ باقی می‌ماند. مانند کلمات و فرامین حضرت امام رضوان الله تعالی که تا مدت‌ها این انقلاب را بیمه خواهد کرد و جهت‌گیری نظام را نشان خواهد داد، اما ادبیات و زیباشناسی کفر قطعاً زهوق و باطل و از بین رفتنی است.

نتیجه‌گیری

برای جامعه اسلامی ما که وارث نظام ستم شاهی پهلوی است و در نظام ولایت استکباری ساخته شده است راهی بس طولانی داریم تا بتوانیم تمامی شئون حیات جامعه اسلامی خود را از زنگار زیبایی‌های دنیائی برهانیم و روشن است که برای رهائی از این دلبستگی‌ها و تعلقات باید محبت‌ها و تمایلات جامعه را بر اساس محبت و عشق به اهل بیت و تولی به ولایت ایشان سامان داده و زیباشناسی ولایت را محور زیبایی‌های جامعه قرار دهیم. لذا با این تعریف جدید از زیبایی، اموری زیباست که خدا پسند بوده و مورد رضایت اولیاء نعم باشد. آنچه را ایشان زیبا می‌دانند، جامعه نیز باید آن را زیبا بداند و آنچه را که ایشان زشت نامند، آن را زشت انگارد. بعد از تبدیل محور زیباشناسی جامعه،

طبیعی است که ادبیات و هنر که در جایگاه فرم و قالب قرار دارد با محتوا و معنا متناسب گشته و لقب زیبایی پیدا می‌کند.

فصل سوم:

گفتاری مقدماتی پیرامون آوا شناسی

به مسئله آوا نیز دو گونه برخورد وجود دارد.

بخش اول: آواشناسی بر اساس نگرش حسی

تعریف حسی از زبان در باب آوا شناسی و تبعهای بسیار زیاد و ادعائی در موضوع انسان و حیوانات (در باب آوا) در قرنهای مختلف حیات بشر و تأسیس آزمایشگاهها و انجام آزمایشهای بسیار و نوشتن کتب مفصل در این باب، همه نتیجه یک امر است که قوانین ماده را به این موضوع مهم حاکم کنند و این گونه تحلیل، از فرهنگ شیطانی و ولایت استکباری بر خواسته است که آن هم از عشق به دنیا و اسباب سرچشمه می گیرد که متأسفانه اینگونه طرز تفکر در مورد زبان و ادبیات در جوامع اسلامی موجب مسخ شدن و خود باختگی و انحلال و تحیب بسیاری از مسلمین گشته است که امیدواریم به حول و قوه الهی مسلمین در این باب نیز شرافت از دست رفته خود را باز یافته و غلهای شیطانی فرهنگی بیگانه را که حتی ادبیات غنی اسلام را نیز مورد تاراج

قرار داده اند از گردن خود باز کرده و کید و مکر شیطان را از خود دور نمایند بدرستی که « ان کید الشیطان کان ضعیفا».

بخش دوم: آواشناسی بر اساس نظام ولایت

بر اساس نظام ولایت، ولایت ربوبیه الهی در زبان اصل است و همه چیز مخلوق و حضرت سبحانه و تعالی خالق آنهاست و همه در نظام ولایت ربوبی رب العالمین، تحت سیطره و نفوذ و تصرف او می‌باشند و در مرتبه دوم نیز ولایت حضرت ختمی مرتبت محور و اساس در تعریف از زبان می‌گردد. آواشناسی برخورد از نازلترین مراتب به زبان است و «آوا» به معنای صدا و آوای انسان، نیز خارج از نظام ولایت نیست؛ یعنی از نظر شرائط محیطی، پرورشی انسان و اندام صوتی، تحت تصرف اولیای تکوینی است و از نظر شرائط فکری و ذهنی، حساسیتها تحت تصرف اولیای تکوینی و تشریحی و اجتماعی می‌باشد.

فلسفه آوا یا زبان

وجود آواهای مختلف در جوامع، غیر قابل انکار است. مثلاً برای صوت «ز»، «ر» «س»، «ح»، «م»، ... آواهای مختلف وجود دارند و بعضاً هر کدام به تنهایی به کیفیتهای مختلف «نیز» قابل تلفظ می‌باشند و آثار خاص خودشان را دارند همانطور که در اصول مبانی نظام ولایت به این مهم پرداختیم که آثار، در نظام ولایت قابل تحلیل و ترکیب می‌باشد می‌توان گفت آواهای دارای فعالیت های تبعی هستند تا بتوانند در نظام فاعلیت، با فاعلیتهای تصرفی ترکیب بشوند.

البته تا این آواها نیز در «نظام حساسیت فاعلیتهای تصرفی»، جایگاهی نداشته باشند مورد تصرف واقع نخواهند شد.

آواهای مختلف نسبت به یک حرف خاص (ز) قابل ملاحظه است، اما اینکه همه نسبتهای آوایی در مورد تلفظ حرف «ز» در یک ملت وجود دارد؟

قطعا چنین نیست. از اینجا به این نکته منتقل می‌شویم که برای جریان یافتن یک آوا در یک اجتماع، نظام فاعلیت تصرفی آن قوم یا امت نسبت به تلفظ شکل خاصی از حروف باید حساسیت داشته باشند و این اعمال فاعلیت اجتماعی تا نسبت تأثیر عینی ظهور خارجی پیدا می‌کند. حتی اینکه اکسنت تلفظ حرفها یا به عبارتی فشارهای قوی یا ضعیفی که حین اداء در تلفظ حروف در قومی دون قوم دیگر فرق می‌کند نشانگر این نکته است که جریان آواها در اقوام، اجتماعی است و به نظام ولایت تصرفی آن قوم بر می‌گردد، زیرا بستر (فاعلیت تبعی آواها) منحل در فاعلیت تصرفی می‌باشد.

بنابراین نظام ولایتهای مختلف برای روشن ساختن ویژگیهای آوایی یا زبان شناسی خود، دست به ساختن ابزار منطقی متناسب با زبان خود می‌زنند و آن را به شکل ساختار در آموزش و توسعه مطرح می‌سازند؛ بدین معنا که برای آواها علائمی کتبی و لفظی قرار می‌دهند و از این علائم تعریف ارائه می‌دهند.

بنابراین هر وقت آواها در یک قوم دارای علائم و تعریف شوند این آواها اجتماعی هستند و دارای رسمیت می‌شوند که تخلف از آن برای آن قوم قابل مفاهمه و پسندیده نمی‌باشد.

لذا آواها هم در تعلقات نظام اجتماعی و هم در کیف و تبدیل نظام اجتماعی حضور دارند و همانطور که فاعلیت فرد در آن نسبت تأثیردار، فاعلیتهای اجتماعی (اعم از ولی و غیر ولی) نیز در آن نسبت تأثیردار، اما جهت را ولی اجتماعی معین می‌کند. اینکه گفته می‌شود آواها در تبدیل نظام اجتماعی حضور دارند بدین معناست که ساختارها و تعیین احکام آواها در تبدیل اجتماعی معین می‌گردند و نهایتاً تمثیل را شکل می‌دهند که بعد می‌توان گفت زبان در نظام اجتماعی دارای چه جایگاهی می‌باشد. مثلا در لسان محاوره عرب حجاز چه در

تلفظ و چه در نوشتن، حروف «پ»، «ژ»، «گ»، «چ»، جایگاه و رسمیتی ندارد، اما در لسان محاوره دیگر اعراب به تناسب و انس با فرهنگهای بیگانه، سعی بر تلفظ و نوشتن بعضی از این حروف را دارند و یا تغییراتی در اکسنت آواها و حروف حین اداء در لسان اعراب فرنگی مآب به خوبی ملاحظه می‌شود و این نکته نشان دهنده تغییر در ساختار و احکام آواها در تبدیل اجتماعی است که در امر توسعه آواها بی ارتباط با ولایت استکبار جهانی نیست.

حال که ولایت در آواشناسی و زبان، اصل قرار گرفت روشن می‌شود که تصرف در آوا نیز با تغییر ابزار تصرف ممکن می‌گردد؛ یعنی تصرف در تمایلات انسانها با ابزار تصرف (ادبیات و فرهنگ که مراتب کمال آوا می‌باشند) صورت می‌گیرد، نه با انقلاب در ابزار سازی و تکنولوژی که انقلاب در ابزار سازی در حوزه ولایت تبعی است و تکنولوژی ابزار تصرف، در مرتبه مادون است.

آوای الهی و شیطانی

۱- براساس نظام ولایت، آوای الهی مختص به ظرفیت و رتبه انسانی می‌باشد و کمال و حقیقت آوا و آوای محور کائنات، آوای ادعیه و زیارات می‌باشد که به آوای قرآن صاعد نیز لقب یافته است.

۲- اما آوای شیطانی صدای سرپرستی اولیاء ظلمانی است که دعوت به دنیا می‌کنند و آن آوا از ادبیات کفر و الحادی که آوای پست تر از حیوانات می‌باشد نشئت گرفته است.

در خاتمه باید گفت که عناوین و تعاریف کاربردی به علت ظرفیت خاص انسانی که توسعه الهی و توسعه شیطانی برایش قابلیت تحقق دارد، جهت الهی

و یا شیطانی پیدا می‌کند؛ یعنی کلمه باطل، قول زور از عناوین شیطانی خواهند شد و کلمه الله هی العلیا از عناوین الهی شناخته خواهند شد.

قسمت اول: مراتب آوا

۱- آوای تبعی

آوای تبعی آوایی است که حرکت و ترکیب و فاعلیت دارد، اما توسعه^۱ ندارد، زیرا فاعلیت آنها تبعی است و آوای حیوانات و جمادات و نباتات از آن جمله می‌باشند و قطعا دارای آثار می‌باشند، اما توسعه اجتماعی ندارند، بلکه آثار آنها در ترکیب با رتبه بالاتر در جهت توسعه ظرفیت الهی و یا الهادی می‌باشد.

مثلا «بع بع» بزغاله و آگاه کردن مادرش از نیازش به غذا و آوایی در این سطح، ترکیباتی بسیار محدود را نتیجه می‌دهد. هر چند این آواها بسیار پیچیده باشد، اما از ظرفیت خودش بالا تر نمی‌آید. مثل این مطلب در بحث تمدن، هم چون خانه سازی زنبور عسل است که اگر میلیاردها سال دیگر بگذرد قدرت ساختن تمدنی جدید در خانه سازی را ندارد.

الف: آوا و موسیقی

از آنجا که حضرت امام رضوان الله تعالی علیه در «منشور برادری»، حوزه‌های علمیه را به بررسی پیرامون موضوعاتی از جمله موسیقی دعوت نموده‌اند، متناسب این بحث اشاره‌ای به آوای موسیقی می‌نمائیم.

آوای غیر انسانی، آوای حیوانات یا آوای طبیعت است که به وسیله چوب و تار ... تولید می‌شوند و در نظام ولایت جایگاه مخصوص به خودشان را دارند و در زمره فاعلیتها ی تبعی شمرده می‌شوند. بنابراین حذف اینها به طور کلی از

۱ - رجوع شود به اصول مبانی نظام ولایت (بحث توسعه)

نظام غلط است، اما توسعه آنها در جایگاه محور برای به حرکت در آوردن انسانها نیز امری غیر قابل قبول است، زیرا صدائی که در مرتبه فاعلیتهای تبعی از ابزاری همچون سیم و تار و ستور و... تولید می‌شود با مرتبه و منزلت خودش که هم ردیف اشیاء است تناسب دارد و در همان مرتبه نیز انسان می‌تواند به وسیله این ابزار ایجاد تحرک و نفوذ کند. صدائی که از اصطکاک و کشیده شدن سیمی بر روی سیم دیگر یا به وسیله ضربه زدن و ایجاد ارتعاش و فرکانس خاصی تولید می‌شود هر چند که منسوب به فاعلیت انسان است و از طرفی بیان روحیات و حالات درونی فاعلیت اوست که با شور و اشتیاق زخمه بر تار می‌زند، اما از طرفی نیز به دلیل اینکه این ابزار، ابزار تصرف در مادون مرتبه انسانی است (به دلیل حقیقت تناسب اشیاء با مرتبه خود) به وسیله آن می‌توان در رتبه حیوانات متصرف شد و آنها را با خود همراه کرد (که در قدیم نیز از آوای نی برای راندن و حرکت دادن شتران و قافله‌ها استفاده می‌نمودند).

البته نا گفته نماند انسانهایی هم که با فاعلیت خود، خود را از مرتبه انسانی متنازل کرده و در مرتبه حیوانیت قرار داده اند نیز این ابزار می‌تواند ابزار خوبی برای تصرف و ایجاد جاذبه برای آنها قلمداد شود و از این جهت است که مطلقاً نمی‌توان آن را حذف کرد، اما ابزار تصرف در مرتبه انسانیت انسان و توسعه فاعلیتهای تصرفی به انحلال این آواها در آواهای انسانی است.

لذا توسعه فاعلیتهای تصرفی و انسانی به انحلال این آواها در نظام ولایت و تبدیل و تغییر حالت آنها به نحو انسانی و الهی ممکن است، نه اینکه به صورت موضوع مستقل برای آنها قائل به توسعه باشیم و توسعه و رشد را در جایگاه انسانی برای آنها مطرح کنیم که این امر تبعیت از قوانین مادی و ولایت استکباری و ترویج فرهنگ شیطانی را به دنبال می‌آورد.

اما آنچه در این باب مورد نظر است این که برای ترویج ولایت حقه الهیه در این باب آوایی زیبا تر و دلنشین تر و جذاب تر از مناجات بندگان خالص خدا و صوت دلنشین کلام خدا و آوای محرکه اشعار در مدح و رشای اهل بیت عصمت و طهارت (ع) چه آوایی می‌تواند مطرح باشد. این آوا است که می‌تواند محور موسیقی در ایجاد جاذبه اجتماعی و تحرک انسانها در فیلمها و مراکز هنری قرار گیرد که روح و نشاط می‌بخشد و دل را آرامش می‌دهد، که فرمود: «الا بذكر الله تطمئن القلوب».

موسیقی ما ایجاد آن صدائی است که بتواند در هر لحظه با ایجاد تحریک عاشق، او را به معشوق نزدیکتر سازد که هیچ صدائی برای عاشق روح افزاتر و زیبا تر از صوت و کلام معشوق نیست. آوای متناسب با مرتبه انسانیت آوای سوز درون عاشق دل‌باخته است که به وسیله چیدن کلماتی در کنار هم به عنوان شعر، ظاهر می‌گردد. آوای انسانی آوای قلب و روح انسان به لسان شعر و نثر است. آوای انسانی، آوای زیبای ادبیات و نظم و نثر اهل بیت است؛ هم در موقف خشوع و خضوع به درگاه رب الارباب و هم در موقف تصرفات روحی و اجتماعی.

بنابراین، ایجاد جاذبه اجتماعی و تحریک انسانها در مرتبه انسانیت انسان و شرافت او جز ابزار نظم و نثر و اشعار متناسب شایستگی نداشته و آواهای طبیعی، صدای آبشار و قناری و بلبل و غیره به صورت فرعی منحل در آواهای الهی می‌گردد.

آوای تصرفی^۱، آوایی انسانی و اجتماعی است؛ یعنی یک حرف و یک علامت و یک آوا هم در تکلیف و تبدل و تمثیل فرد و هم در کیف ارتباطات اجتماعی و علوم اصطلاحی جریان دارد و هم برای فرد و هم برای یک قوم رسمیت آوا موضوعیت دارد.

این بدان معناست که فاعلیت اجتماعی بر نظام تمثلی، یک آوا هائی را از مجموعه خارج و بعضی را در مجموعه وارد می‌کند و به وسیله طبقه بندی و تعاریف و علائم (اعم از علائم آوایی یا علائم کتبی) احکامی برایشان مطرح می‌شود و تلقی عرفی آن، اجتماعی می‌گردد و تناسبات اجتماعی از این علائم و تعاریف و احکام می‌تواند کلمات را به وسیله ایجاد نظام فاعلیت اجتماعی به صورت مجموعه‌های کوچک در آورد. و عکس آن نیز قابل ملاحظه است که گفته شود این مجموعه‌ها به وسیله ارتباط بین تعاریف به دست آمده و تعاریف از طریق دسته بندی صداها و علائم اصطلاحی که علائم اجتماعی نیز خوانده می‌شوند (علائم کتبی) مشخص می‌گردند. البته بررسی آوا که مربوط به وضعیت تأثیر نظام اجتماعی، فاعلیت فرد و نظام تکوینی است به فلسفه روابط اجتماعی یا کیفیت ارتباط در نظام ولایت مربوط می‌شود که پایه‌های اصلی این تعاریف در آنجا باید مورد ارزیابی قرار گیرد.

بنابراین، آوای اجتماعی که آوایی تصرفی است، پرستش اجتماعی است و موضوع توسعه در آن راه دارد و توسعه الهی (همانطور که گذشت) وقتی جریان می‌یابد که آوای الهی (آوای ادعیه) در توسعه آوا برای تصرف، محور قرار گیرد.

۱ - اینکه آوای تصرفی را آوای اجتماعی می‌شماریم، رجوع شود به اصول مبانی نظام ولایت (بحث پرستش اجتماعی و توصیف جدید از کار فردی و اجتماعی)

کلمه هماهنگ « و کلمه الهی »

بنابراین « کلمه هماهنگ » یا « کلام هماهنگ » همراه با طلب توسعه ولایت ربوبی در خود، غیر از « کلمه الهی » است که « کلمه الهی » نسبتش مربوط به ادعیه و کلام الله مجید است و در منزلت مادون کلمه هماهنگ صحیح است. گر چه از « کلمه الهی » در منزلت خود، جمله‌ها ساخته می‌شود که با احکام الهی جمله سازی الهی صورت می‌گیرد و این مربوط به منزلت اولیاء نعم، یعنی معصومین صلوة الله علیهم اجمعین می‌باشد.

فصل چهارم:

پیش نویسی مقدماتی در پی ریزی ادبیات اسلامی

بخش اول: سیر مراحل کار

۱. جهت گیری اصولی ولایت
۲. اصول در جهت گیری «اصول در نظام ولایت»
۳. نظام معانی و مفاهیم
۴. نظام تمثیل یا ابزار تصرف
۵. قواعد معانی و بیان و بکارگیری در نظام خاص
۶. قواعد جمله « احکام »
۷. قواعد کلمه «تعریف»

هدف نهائی

برای خدمتگذاری به اولیای نعم (معصومین علیهم السلام) در باب فرهنگ، بعد از پی ریزی و پیروی از کلمات معصومین و معین شدن فلسفه، به دنبال ادبیات

متناسب و جریان دادن آن فلسفه در عینیت می‌باشیم. و ادبیات که زبان گفتاری و مفاهمه با جامعه می‌باشد، باید در قدم اول تبعیت خود را از ادبیات مذهب تمام کند تا راهگشا و داعیاً الی‌الله گردد. پرستش خدای متعال، در به کارگیری ادبیاتی است که نسبت به ولایت ما فوق تابع باشد و برای این مهم مراحل ذیل را متذکر می‌گردیم:

- (۱) اصل سرپرستی و عهده داری به طرف جریان ولایت ربوبی است.
- (۲) دستیابی به اصول استفاده از کلمات معصومین (ع) اولین قدم برای پی ریزی ادبیاتی نزدیک به ادبیات معصومین (ع) می‌باشد و بعد از تکیه ادبیات معصومین (ع) دستیابی به اصول سرپرستی و ارشاد به کلمات معصومین (ع) لازم می‌گردد.
- (۳) تسلط کامل بر مفاهیم بر اساس شناخت شناسی بدون در نظام ولایت می‌باشد.
- (۴) روشن ساختن نسبت بین فلسفه و مفاهیم و ابزارها تعیین کننده جریان فلسفه و مفاهیم و ابزارها تعیین کننده جریان فلسفه در روش اصول مفاهمه می‌باشد.
- (۵) تسلط بر علم معانی و بیان و بدیع موجود برای منحل ساختن آن در ساختار طبقه بندی مفاهیم نظام نوین و جدید لازم است.
- (۶) تسلط بر «دستور زبان» موجود برای منحل ساختن آن در ساختار علم بدیع بیان و معانی متخذ از کلمات وحی لازم می‌گردد.

بنابراین، برای ایجاد تحرک عظیم در جهان و اسلامی کردن چهره تمدن، نیاز به ابزار تصرفی ... که همان تکنولوژی اسلامی است ... داریم که بدون آن جریان توسعه قدرت اسلام میسر نیست، اما قبل از آن باید رابطه انسانها با جهان،

تصحیح و اسلامی شود؛ یعنی تکنولوژی منوط به زبان و ادبیات فرهنگ عمومی یک امت است که باید در راستای پرستش الهی قرار گیرد و به معنای دقیق آن تا وقتی که ولایت در نظام تمثلی جامعه که همان فرهنگ به معنای عام آن است حضور پیدا نکند، در ادبیات و زبان هم حضور پیدا نخواهد کرد و تصرف در تمایلات و سازمان دهی اسلامی تمایلات بوجود نخواهد آمد.

این امر نیازمند حضور ملتی بیدار و آگاه در کنار رهبریهای داعیانه بمقام معظم رهبری است که در زبان، فاعلیتهای تبعی^۱ (قابلیتها) و در تکنولوژی، فاعلیتهای تصرفی تحویل دهد.

بخش دوم: علم اصول تصرف

برای تصرف ولی در جامعه، امور زیر اجتناب ناپذیر است:

۱ - نظام ولایت

یعنی تصرف در چه جهت و تحت چه ولایتی است.

۲ - کیفیت تولی به ولایت

چگونگی و نحوه ارتباط با مولی و نحوه ارتباط با مولی علیه.

۳ - ضرورت فلسفه خاص

چگونگی جریان ولایت مولی در طرز تولی «مولی علیه» در مرتبه تمثیل، می‌بایست دارای فلسفه خاص باشد که اصولی را برای شناسائی و عملکرد در نظام به ما تحویل دهد.

۴ - علم اصول تصرف

۱ - رجوع شود به بحث اصول مبانی نظام ولایت (تعریف جامعه - بخش تعلقات - قابلیتها - فاعلیتها)

پذیرش تصرف مولی و جریان ولایت او در مادون، یعنی روشن شدن کیفیت برخورد مولی با نحوه تفهیم مطالب از طرف مولی به خودمان، شکل پذیری ما را تمام می‌کند. این امر زیربنای اصول تصرفی ما، در مادون می‌گردد؛ یعنی تصرف نمودن و شکل دادن به ارتباطات خود و جامعه منوط به علم اصول تصرف است.

الف - علم اصول موجود علم اصول تصرف نیست

علم اصول موجود، علم اصول تصرف نیست، زیرا این اصول فقط اصول فتواست؛ یعنی اصول فهم از کلمات در شکل ضعیف آن است چون مجموعه نگر نیز نمی‌باشد.

ب - مراتب علم اصول تصرف

مرتبه اول در تبعیت از مولا، شکل‌گیری مولی علیه و سرپرستی آن است؛ یعنی اصول تبعیت و تعبد، فهم از کلمات و پیروی از احکام توصیفی، تکلیفی و ارزشی مولا را به ما نشان می‌دهد و در مرتبه دوم اصول کیفیت برخورد با مادون و کیف سرپرستی و ولایت ما را در مادون برای ما معین می‌کند؛ یعنی نفوذ قدرت مولا دارای کیفیتی است که در جریان دادن ما نیز همان کیفیت را در منزلت خود به طور نازل به طبقه تحت تصرف خود منتقل می‌نماید.

جریان این دو رتبه، مجموعه اصولی را نشان می‌دهد که تحت عنوان علم اصول تصرف در نظام ولایت می‌توان از آن نام برد.

بخش سوم: جایگاه زبان به عنوان زیر مجموعه علم اصول تصرف

همانطور که گذشت تقوم اصول تبعیت به اصول برخورد، علم اصول تصرف را جریان می‌دهد و در باب آواشناسی براساس فلسفه اصول مبانی نظام، به نظام

ولایت آوائی پرداختیم که این مطلب خود مبین فلسفه زبان و حاکم بر ادبیات است؛ بدین معنی که صحت سخن گفتن از این فلسفه جهت می‌گیرد. بنابراین، نظام ولایت آوائی شامل اصول تبعیت از ادبیات قرآن و معصومین علیهم السلام و همچنین اصول تصرف و هدایت و ارشاد مبتنی بر آن است.

در درون نظام آوا، حرکت فاعلیت تصرفی، در شکل‌گیری نظام آوائی از انگیزه و سیاق سخن و برنامه مفاهمه و سرعت انتقال آن و ایجاد سبکها و ادبیات مفاهمه و سرعت انتقال آن و ایجاد سبکها و ادبیات تخصصی و فرهنگ و ادبیات عمومی آغاز می‌شود. و نهایتاً به تولید کلمه و کلام و مقاله و خطبه و کتاب ختم می‌شود.

اما بیان ساختار و قواعد عمومی و جزئی در هر مرحله از حرکت، نظام ولایت آوائی را نشان می‌دهد که در این فصل به شرح مختصری درباره این علوم می‌پردازیم.

علم بدیع

علم بدیع که علم زیبا شناسی است جایگاهی بس خطیر و ارزنده در جهت گیری ادبیات و شکل‌گیری آن دارد به گونه‌ای که می‌توان جهت فرهنگ و ادبیات و آواشناسی هر جامعه‌ای را از زیباشناسی آن جامعه به دست آورد. علم بدیع متناسب با نظام حساسیتهای یک جامعه شکل می‌گیرد. اگر حساسیت‌ها حول محور دنیا و فاعلیتهای تبعی و لذائذ دنیائی باشد کیفیت چیش کلمه‌ها و ترکیب کلمات به گونه‌ای خاص جلوه می‌کند.

در علم بدیع حق آن است که زیباییهای شاعر و نویسنده اصل در زیبایی کلمه و کلمات باشد و این زیبایی در فاعلیتهای تبعی (کلمه و کلام) جریان یافته و زیبایی آنها را تحویل دهد که نتیجه این امر، محکومیت کلمه و کلام و

سخن نسبت به فاعلیت و ولایت انسان در نظام ولایت آوائی است، زیرا هویت اصلی را به ولایت و هویت تبعی را به بسترها و کلمات می‌دهد. برخلاف وقتی که در ادبیات توجه به فاعلهای تبعی؛ یعنی زیبایی نفس کلمه و کلام، محور زیبایی‌های انسانی شاعر و نویسنده باشد که امر محکومیت انسانها را نسبت به کلمات بدنال دارد، نه حاکمیت فاعلیتها و انسانهایی که خداوند آنها را فطرتاً در نظام آفرید محور شدن فاعلیتهای تبعی (کلمه و کلام) به مثابه حکومت قانون است. ولو اینکه در ادبیات، آن قانون رنگ و بوی ادبی به خود گرفته باشد. حکومت قانون، مقهوریت انسانها را در هر کجا و به هر رنگ و بوئی که باشد به دنبال می‌آورد.

ادبیات مادی ادبیات خود باختگی و تهی شدن از فطرت انسانی خود است. بدیع ادبیات مادی، بدیع ادبیات دنیا پرست است که شدت تهییج و ترغیب به سمت دنیا در شکل گیری کلماتشان به خوبی واضح و هویداست. زیبا شناسی هر فرد در ارتباط مستقیم با اوصاف روحی و ملکات و فضائل، یا خباث و رذائل اخلاقی آن فرد است. کسی که روحیات و اخلاقیات خودش را به گونه‌ای شکل داده که امور دنیائی و لذتهای آن در نظرش زیبا و جالب جلوه می‌کند و دلش متمایل به آن است قطعاً تعریفی را که از زیبایی می‌دهد با تعریف یک انسان وارسته و تزکیه شده از نظر روحی و اخلاقی بسیار فرق دارد. کسی که هر یک از تعلقات دنیائی مانند ریسمانی به دور گردن او پیچیده شده و او را در اعماق خود فرو برده است زیبایی را به گونه‌ای دیگر می‌بیند.

محور بودن حالت روحی در ساختار افکار و اعمال از جمله فرهنگ و ادبیات و زبان به خوبی واضح و روشن است. از شعرهای یک شاعر به خوبی

می‌توان به روحیات و حساسیتهای اجتماعی وی پی‌برد و او را مورد شناسائی قرار داد.

بدیع که علم زیبا شناسی در کلام است تحت تأثیر مستقیم حالات و روحیات اجتماعی شکل گرفته و زیبایی در کلام را توصیف می‌نماید. حال اگر این زیبایی حول محور تعلقات به دنیا و محبت ماده حاصل شود طبعاً در سروده‌ها نیز تأثیر مستقیم گذاشته علاوه بر محتوی کیفیت و قالب ریزی کلمات و اوزان آنها را نیز تحت تأثیر قرار داده رنگ مادی به خود می‌گیرد. برخلاف وقتی که زیباییهای یک شاعر یا نویسنده در شکل‌گیری نظام اوصاف وی متأثر از حب و ولایت ائمه نور و هداه‌الابرار باشد.

وقتی محور زیبا شناسی‌های یک جامعه یا یک فرد به عشق و تعلق به معصومین علیهم‌السلام تعریف شود طبیعی است که او آن چیزی را زیبا می‌داند که اولیانش زیبا می‌دانند و آن چیزی را زشت می‌انگارد که موالیانش آن را زشت دانسته‌اند و تأثیر این مطلب در ادبیات، ساختن ادبیاتی متناسب با اوزان و ارزشهای الهی است.

گرچه هیچ‌گاه بشر نمی‌تواند به زیبایی کلمات قرآن و ائمه سخن براند، اما می‌تواند به گونه‌ای خود را با ادبیات وحی مأنوس کند که ادبیاتش مبتنی بر ادبیات ائمه و قرآن سازمان یابد؛ تصرفاتش در قلوب انسانها به وسیله کلماتی گردد که اولیای تاریخی با آن ابزار، بر تاریخ حکومت می‌نموده‌اند.

بر خلاف طرز تفکری که ادبا در این باب داشته‌اند و صحبت از اثر جاویدان می‌کنند و بقا و محوریت را از آن زیبا شناسی انسان می‌دانند و آن را به نبوغ و استعدادی که در جوهره انسانها به نحو مستقل وجود دارد تعریف می‌نمایند و در توصیف اثر جاویدان جمع بین وزن و محتوی سهل‌الانتقال بودن معنا، صرف و نحو، ذوق خاص شاعر (که در زمانهای مختلف، آن را

هماهنگ با آن زیباشناسی فطری و غریزه‌ای انسانها می‌دانند) را محور آثار جاویدان می‌دانند و هر شعری که به این فطرت نزدیک تر باشد جاودانه تر بوده و ماندنی تر است مانند اشعار حافظ. در حالیکه بر اساس نظام ولایت آوایی در تعریف اثر هنری ادبیاتی مقرب تر و ماندنی تر است که متصل به ادبیات حاکم بر تاریخ یعنی ادبیات قرآن و معصومین (ع) باشد

از این نکته که بگذریم هرگاه در نظام ولایت آوایی تبعیت از معصومین (ع) محور صحت فلسفه مدل یعنی علم اصول تصرف شد حتماً جهت زیبا شناسی در علم ادبیات که تحقق نظام اوصاف و حساسیت شاعر و نویسنده می‌باشد از صحت منطقی برخوردار است. مسلم است که این چنین روحیه‌ای در برخورد با مخاطب، قدرتی الهی می‌یابد و تأثیری چند برابر در ذهن ایجاد می‌کند، چرا که منشق از محور نفوذ ولایت اهل بیت (ع) است.

علم معانی

گفته شد که با فاعلیت تبعی فرد نسبت به مولا، مولا در مرتبه حالات، حساسیتهای او را شکل داده و نظام اوصاف را می‌سازد.

این حالات و اوصاف برای به جریان افتادن، نیاز به ابزاری تمثلی و صورتی دارد، که مدل جریان حالات را مشخص می‌نماید. آن حالت در جایگاه تمثیل با فاعلیت تمثلی تبدیل به یک صورت و شکل و مدل تصرف در مادون می‌شود. در این مرتبه طبعاً باید به گونه‌ای مدل ادبی ساخت که متناسب با روحیات و حساسیتهای مخاطب باشد.

ملاحظه حال و مقال شنونده یک عامل بسیار مهم در ساختار آن صورت ادبی ذهنی به شمار می‌رود، چون در این مرحله باید به گونه‌ای صحبت شود که شنونده یا به سکوت کشیده شود یا همراه گردد،

«چون که با کودک سرو کارت فتاد پس زبانی کودک باید گشاد»

این عمل مهم به عهده علم معانی است، چرا که این علم مقید به زمان و مکان بوده و دارای کیفیت است.

علم صرف و نحو

علم اصول تصرف در رتبه عینیت نیز بر این بخش حکومت می‌کند و تبعیت از ولایت معصومین علیهم‌السلام به عنوان جریان همان فلسفه مدل در بخش اجرا واضح و روشن می‌شود، اما علم نحو و صرف صحبت از اجرای خاص می‌کند که تحت عنوان آئین نامه اجرائی از آن نام می‌بریم. اجرای برنامه کمی و تنظیمات خاصی است که جریان برنامه کیفی ما را که در علم معانی به آن دست یافته بودیم نشان می‌دهد.

مشخص کردن حجم کمی نقشها در یک خطبه یا یک مقاله و یا یک سخن ساده برای تصرف، در جایگاه نحو قرار می‌گیرد. و مشخص کردن حجم کمی حروف و کلمه‌ها در یک سخن ساده علم صرف را نتیجه می‌دهد.

علم بیان

بعد از اینکه ادیب و شاعر در مرحله روابط قلبی متعلق به معصومین (ع) شد، روحی زیبا به او اعطا می‌شود که منشأ زیبا شناسی‌های اوست. در مرتبه تمثیل نیز ادیب به فاعلیت خود، تمسک به مولا می‌کند که متناسب و متنازل حال و طبع روحی وی در این منزلت نیز بنا به دقت و تبعیتی که در دستیابی به سیاق ادبیاتی وحی در استنباط و دلالت ادبی کلمات معصوم (ع) به کار می‌برد، مولا قدرت و نور بیان را در آن رتبه به وی عطا می‌نماید که همان نور بیان است که محور در علم معانی قرار می‌گیرد؛ یعنی صورت تصرفی حول محور در نور بیان شکل گرفته متناسب با حال مخاطب، تمثیل می‌سازد.

خاتمه: راه حل بالا بردن ظرفیت ارتباط فرهنگستان

در رابطه با بالا بردن ظرفیت ارتباطات هر مجموعه فکری که وظیفه انتقال مفاهیم علمی و عقیدتی را به عموم مردم جامعه به عهده دارد زبان و ادبیات نقش اساسی را ایفا می‌کند.

بالا بردن ظرفیت ارتباط نهادهای فرهنگی با نگرش جدید به زبان و ادبیات، قطعاً نیاز به تعمیم توانائی‌های روحی و ذهنی و عینی دست اندرکاران روابط عمومی در هر نهاد فرهنگی مخصوصاً نهاد فرهنگستان دارد، زیرا واحد روابط عمومی در هر تشکیلاتی به منزله زبان آن ارگان و مجموعه به حساب می‌آید.

همانطور که در ابتدا گفته شد ارائه یک فرهنگ و نظام فکری جدید و انتقال آن به جامعه نیاز به ادبیات و زبانی متناسب و مبتنی بر ارزشها و مبانی اعتقادی آن فرهنگ دارد.

طرح ادبیات جدید اولاً مستلزم تعمیم توانائی روحی طراحان، یعنی حل نشدن در ادبیات موجود و در مرتبه ثانی قدرت و توانائی ذهنی و در مرتبه ثالث منوط به تعمیم و توسعه توانائی عینی است.

۱- تعمیم توانائی روحی

آنچه ما را در ایجاد قدرت روحی مناسب در هر زمینه‌ای یاری می‌نماید، همانا توجه به ادعیه و زیارات و اذکار است. پرورش روحی و تغییر ظرفیت قطعاً از طریق اعطاء معصومین (علیهم‌السلام) صورت می‌پذیرد. التماس و التجا و تمنای افاضه از درگاه این موالیان، حقیقت رشد و سعه روحی را به دنبال داشته و موجب شرح صدر می‌شود.

بنابراین، بالا ترین کار در موضع پرورش روحی، توسل به ذیل عنایات معصومین (علیهم‌السلام) است که باید آن را مد نظر قرار داد. ثانیاً شناسائی رابطه ایمان با موضوع کار هر فرد نیز امری است که باید مورد دقت قرار گیرد.

اگر شخص مؤمن رابطه ایمانش را با موضوع کارش نشناسد یعنی طلب و هدف و مقصد او در رتبه پرستش فردی با پرستش اجتماعی وی هماهنگ نباشد و به عبارت دیگر در عبادات فردی بسیار کوشا و فعال بوده، اما در صحنه اجتماع و پرستش اجتماعی توجه به وظیفه خود نداشته باشد و در نتیجه در مسیر دنیا گام بردارد، چنین فردی ارتباط فعالیت‌ها و رفتارش با کفار و درگیری با آنها مشخص نبوده و موضع‌گیری ایمانی خود را در برابر نفوذ سیطره و استیلای کفر نمی‌تواند معین نماید و بالمآل رابطه پرستش اجتماعی با مقاصد ادعیه که جوهره پرورش روحی در جهت بندگی می‌باشد قطع می‌گردد. به عبارت دیگر این فرد قدرت ارائه و گسترش حالات روحی و توجهات فردیش را در جامعه نداشته و چه بسا این ضعف بزرگ باعث منزوی شدن و در نهایت از بین رفتن وی در جامعه گردد.

درست مانند قالی بافی که قطعه قالی بسیار زیبایی را با خامه یا پشم خالص و اعلی و گران قیمت ببافد و به بازار عرضه کند، اما در ارائه آن به بازار فروش در موضع فروش آن به دلیل عدم توانائی و قدرت دفاع متناسب با حقیقت ارزشی آن قالی، نتواند از نقشه و ترکیب رنگها و تعداد گره‌ها و جنس خامه و پشم و زحمتهای دیگر که روی آن انجام شده دفاع لازم را انجام داده و در نتیجه در مقابله با دلالها و خریدارها در موضع انفعال قرار گرفته و با تحقیر کامل جنس خود را به قیمتی بسیار نازل و ارزان به فروش برساند.

همچنان است جایگاه ادبیات و زبان در موضع انتقال یک فرهنگ به جامعه، که اگر ادبیاتی متناسب با مبانی آن فرهنگ تدوین نشود قدرت توصیف و تبیین و ارثه آن به جامعه بسیار ضعیف گشته و آن فرهنگ پامال ضعف ارتباطات یو ادبیاتی می‌گردد. یعنی این مفاهیمی که باید در موضع خود در صورت درست بیان شدن ایجاد جاذبه اجتماعی نماید (به دلیل اینکه مبتنی بر اصول اعتقادات و ارتکازات مردم است) در عوض مورد تاخت و تاز قرار گرفته و به گونه‌ای پامال شود که حتی امر بر بعض دوستان و معتقدین به این فلسفه نیز مشتبه گردد که تا کی باید در این مفاهیم ذهنی ماند. فرهنگستان چه موقع وارد عینیت می‌گردد و سؤالاتی از این قبیل که همه و همه ناشی از عدم توجه به ابزار انتقال مفاهیم فرهنگی این مجمع به جامعه و اکتفا نمودن به ادبیات موجود می‌باشد.

بنابراین، شناخت ادبیات و زبان متناسب با فرهنگ ادعیه در امر مفاهمه، برادران ما را در تمامی دوران رشد مباحث از مشکل و تنگنا بیرون آورده و متناسب با بالا رفتن ظرفیت روحی، ارتباطشان با موضوع کارشان محفوظ خواهد ماند و در این صورت امکان آسیب‌پذیری در آنان به حد اقل رسیده و از نظر روحی مجبور به تجدید نظر در مواضع ریشه‌ای و اصولی خود نخواهند گردید، یا خدای نا کرده در برخورد اجتماعی، نسبت به طوفانهای سهمگین فرهنگی اجتماعی احساس حقارت نخواهند نمود.

۲- تعمیم توانائی ذهنی

تعمیم توانائی ذهنی عملاً در بالا بردن ظرفیت، اولویت مرتبه دوم را داراست، زیرا در طول سیر مباحث و بررسیها اثبات شد که به تناسب توسعه ظرفیت پرورشی، ظرفیت تحلیلی افراد نیز باید توسعه یابد.

در این بخش تحلیل داشتن و قدرت تجزیه و ترکیب را از سطح الگوی تخصیص (در بحث مدل) تا نازلترین مرحله شناسائی یعنی تصرف در کلی‌ترین تقسیمات شامل بر مجموعه باید در طول سیر متناسب با مراحل رشد ظرفیت ذهنی انجام پذیرد. بنا براین تغییر و الگوی تخصیص یا تصرف در کلی‌ترین تقسیم‌بندی‌ها (ساده نمودن مسئله فرهنگ) اولین گام در تحلیل فرهنگ و شناخت آن است تا در نهایت به طبقه بندی کامل و جامع و دارای قدرت کنترل ارتباط فرهنگی برسیم.

انحلال «فرهنگ ارتباط موجود» در فلسفه و مبانی خود

براساس سخنی که در امر انقلاب فرهنگی برای پی‌ریزی تمدن جدید الهی داشتیم، فلسفه فرهنگستان جهت‌گیری جامعه را در راستای الهی ترسیم می‌کند؛ یعنی ایمان، هم جهت‌گیری حاکم بر فلسفه و هم در همه سطوح موضع‌گیری فلسفه را نشان می‌دهد. حضور فلسفه در همه مراتب اعم از پیدایش اولین زمینه ارتباط بنام «آوا» تا پیچیده‌ترین ابزارهای فرهنگی و هنری ضروری است.

بنابراین، برای شناسائی ابزارها و تکنولوژی ارتباطات، قدرت تبدل و انحلال و تولید در ظرفیت ذهنی باید به گونه‌ای پیدا شود که بتوان با آن فرهنگ ارتباطات موجود جامعه را در فلسفه خود منحل نمود، زیرا تا قدرت حل فرهنگ ارتباط موجود را در فلسفه خود نداشته باشیم هرگز نمی‌توانیم عهده دار ارتباط فلسفه خود با نظریات دیگران شده و مستقیماً با فرهنگ اجتماع ارتباط برقرار کنیم و روشن است که انقلاب فرهنگی نیز بدون چنین تحرکی ممکن نیست. لذا برای تحقق امر خطیر انقلاب فرهنگی ... که امام بزرگوار (ره) و رهبر عزیزمان به انحاء مختلف آن را توصیه نموده‌اند، ناچار از بازسازی ابزار مفاهیم و فرهنگ ارتباط با جامعه هستیم.

در بخش گذشته در مورد تعمیم توانائی روحی متذکر شدیم که برای جریان فلسفه‌ای مبتنی بر نظام ولایت در جامعه ابتدا باید نسبت به آن مطلب تقویت روحیه نمود و تا زمانی که از لحاظ روحی اشراف بر روحيات موجود جامعه پیدا نشود، جریان پیدا نمی‌کند و منجر به تضعیف روحیه و تحقیر و در نهایت انحلال در جاذبه‌های کاذب اجتماعی می‌گردد. در مورد شیوه‌های تمثلی و روشهای ارتباطی همین مطلب به نحوه دیگر صادق است؛ یعنی باید قدرت جریان دادن توانائی روحی در مرتبه ذهن را داشته باشیم و فرهنگ ارتباطی و شیوه‌ای متناسب با مبانی ایمانی خود را به جامعه ارائه دهیم که در غیر این صورت پذیرش شیوه‌ها و فرهنگ ارتباطی موجود در نشر و گسترش فلسفه جدید به معنای فروغلتیدن در سبکها و شیوه‌های فرهنگ ارتباط موجود است که پس از تحقیر روحی و ذهنی و عملی، عناصر مجموعه را نا آگاهانه تحویل فرهنگ رایج و سمت گیری آن می‌دهد و نه فقط زبان ارتباط مفاهمه این نهضت فکری و فلسفه نوین نمی‌گردد بلکه علاوه بر انحلال قدرت تمثیل و نمونه سازی آن در فرهنگ موجود، مجبور به عقب نشینی نسبت به مواضع بر حق خود خواهیم شد.

عدم توانائی ذهنی و تمثلی در مقابله با فرهنگ بیگانه و اکتفا نمودن به روحيات فردی نسبت به دین و اعتقادات و عدم توجه به چگونگی و کیفیت تحقق آن در جامعه به مثاله کسی است که در نظام طاغوت در اعمال فردی اعم از نماز - روزه - خمس و... بسیار متعبد به دین بوده و پرستش فردی را در حد اعلائی ظرفیت خود انجام می‌داده، ولی در جایگاه پرستش اجتماعی یعنی ایجاد جاذبه اجتماعی در تحقق اهداف اعتقادی خود به دلیل عدم قدرت تحلیل در بخش فرهنگ، ناآگاهانه ابزار دست نظام طاغوت شده و ابزاری برای صدمه زدن به دین می‌شد و در این مهم نه تنها کراهتی ظاهری و باطنی در مسئولیت

اجتماعی از آنها دیده نمی‌شد، بلکه بالعکس خود را در کوتاهی از انجام وظائف و مسئولیت‌های اجتماعی سرزنش می‌نمودند و با اذن مجتهد نیز از حلال بودن در آمد خود با خیالی راحت و آسوده از خدمت و تعهد سخن می‌راندند. همچنان است حال مقدس مآبها و متحجرین و جاهلان متنسکی که امام (ره) در اواخر عمر پر برکشان با خون دل از اینان یاد می‌کند، زیرا اینان به دلیل عدم شناخت صحیح از فرهنگ انقلاب، خواسته یا ناخواسته طعمه دست کهنه کاران فرهنگ غرب شده و عملاً تحلیلهای فرهنگی غرب را بازگو کرده و منعکس می‌نمودند.

با اندکی تأمل در آخرین اعلامیه‌های حضرت امام در باب اسلام ناب محمدی (ص) و اسلام آمریکائی و تفکیک این دو از هم، روشن است که نوک حمله ایشان به اسلام آمریکائی منحصر در کشورهای اسلامی منطقه و شیوه‌های غلط حکام دست نشانده و به ظاهر مسلم این مناطق در معرفی اسلام نیست، بلکه حمله ایشان را در این باب می‌توان به تحلیل‌های غلط فرهنگی متحجرین به ظاهر متعبد به احکام و حتی مستحبات هم دانست که با ساده اندیشی تمام، پیوسته دین را سپر مقابله با حرکت‌های اندیشمندانه امام (ره) قرار داده و در مقابل ایشان ناآگاهانه موضع می‌گرفتند. و به خوبی می‌توان گفت، خطر کسانی که در لباس دین، تیشه به ریشه دین می‌زنند از کسانی که آشکارا رو در روی انقلاب می‌ایستند به مراتب سهمگین تر است.

توجه به مطالب مذکور اهمیت کار را صد چندان می‌کند و ما را به دقت بیشتر و توسعه توانائی ذهنی در ارائه تحلیل‌های فرهنگی هم سو و هم جهت با انقلاب سیاسی و ادار می‌نماید.

۳- تعمیم توانائی عینی (توسعه ارتباطی عینی)

پس از امر قدرت تحلیل و ساختن ابزارهای لازم برای منحل ساختن فرهنگ و زبان در سمت گیری الهی لازم است به توسعه ارتباطات عینی پرداخته شود.

تکامل هر گونه حرکتی در عالم به وقوع و تحقق آن حرکت در عینیت است، لذا این مرتبه از تحقیق نیز از اهمیت شایان توجهی برخوردار است. این مطلب روشن است که صرف توجه به تشدید روحیه و توسعه آن و عدم التفات به توسعه ذهنی و عینی، فرد را منزوی از جامعه و گوشه گیر با می آورد. این گونه افراد که نمونه های آن در طول تاریخ بسیار بوده و در انقلاب اسلامی هم شاهد آن بوده ایم، بدون توجه به امر جامعه و مردم، شدت روحی و در حقیقت پرستش فردی را ملاک و معیار برای رشد قرار داده و ولایت و سرپرستی و در حقیقت پرستش اجتماعی را رها کرده اند. چنین افرادی علاوه بر آنکه هیچ نفعی برای جامعه نخواهند داشت، سردمداران کفر بین الملل نیز در امر توسعه حکومت استکباری خود هیچ گونه استیحاخ و اضطرابی از وجود چنین افرادی ندارند، چون ضرری برای کفر ندارند.

اکتفا کردن به تحلیل ها و روشها و عدم توجه به توسعه ارتباطات عینی در زمینه تحقق آن در جامعه، ما را دچار انزوا می سازد. آنان که در امر نظر از حدت و تمرکز ذهنی بسیار عالی برخوردار بوده، اما در مورد عینیت و روشهای اداره و مدیریت، هیچ گونه کارائی عینی نداشته و بعضاً از آن هم گریزان می باشند از این دسته افرادند.

طبیعی است که این گونه افراد هر چند با احتمالات دقیق فلسفی خود نظرات فلاسفه دیگر را تحت تأثیر قرار دهند، ولی به جهت این که فلسفه آنها در عینیت در پیشبرد اهداف انقلاب و رشد جامعه کارائی و اثری ندارد هیچ گونه وحشتی برای نفوذ عینی کفار نداشته و نخواهند داشت، اما کفر بین الملل

از حرکت مسلمین زمانی به وحشت می‌افتد که استراتژی توسعه بتواند در عینیت مواضع اصولی، خود را مطرح کرده و تئوری اداره جامعه را از چنگ خونخواران جهانی بیرون آورد.

مؤید این مطلب تحقق انقلاب اسلامی ایران در مواضع مختلف است. اولین مرتبه انقلاب ایجاد انقلاب روحی در مردم بود که رهبر کبیر انقلاب با نفوذ خود توانست تمایلات مردم را از رژیم طاغوت به سمت اسلام تغییر داده و فضای بد بینی نسبت به حکومت شاهنشاهی را در جامعه ایجاد کند.

البته مرحله دیگر این انقلاب، زمانی بود که رهبری توانا و قدرتمند، با پشتوانه مردم حزب الله بعد از شکستن نفوذ کفار، با تئوری‌ها و طرح‌های برخاسته از متن انقلاب همچون طرح قانون اساسی و طرح‌های دیگری چون طرح بسیج بیست میلیونی در امر نظامی و طرح جهاد در امر سازندگی توانستند مدیریت و اداره مملکت را به دست گیرند.

همچنان است در امر انقلاب فرهنگی که به فرموده امام راحل، انقلابی عظیم تر و سخت تر از انقلاب اول است همین مراحل باید طی شود؛ یعنی بعد از ایجاد بدینی نسبت به فرهنگ غرب و روگرداندن از آن و تمایل به فرهنگ غنی اسلام و همچنین عبور از مرحله دوم که توسعه توانائی ذهنی و قدرت تحلیل منطقی مناسب با انقلاب سیاسی در امر فرهنگ است، مرحله سوم موضوعیت می‌یابد.

در این مرحله بعد از هجوم و مقابله عینی به فرهنگ کفر، بسیجیان فرهنگی باید بتوانند با ایجاد سبک‌های نوین در زبان مفاهمه فلسفه خاص خود و پی‌ریزی تکنیک‌های جدید در کیفیت ارتباطات، تحولی نو در فرهنگ جامعه بوجود آورند.

طبیعی است که توسعه ارتباطات عینی در امر فرهنگ با روشها و اسلوبهای موجود قابل تحقق نمی‌باشد، زیرا با مطالعه نظام آموزشی حاکم بر جوامع موجود عالم، اصل قرار دادن حافظه به جای تفکر و اندیشیدن در سیستم آموزشی به خوبی روشن و هویداست.

تکیه مطلق بر رشد حافظه و سعی بر دور کردن انسانها از تفکر و اندیشه و استقلال فکری و دست یابی به روشهای صحیح تدبر و در نهایت پی بردن به حیل‌های فرهنگی استعمارگران در فریب دادن جوامع تحت ستم، همه و همه از شیوه‌های مزدورانه استکبار در به استضعاف کشیدن ملت‌ها است، که متأسفانه این امر با ورود تکنولوژی در صحنه آموزش و استفاده از کامپیوترهای مدرن با حافظه‌های آنچسانی و همچنین ورود هنر و هنرمندان و فیلمها و خلاصه تکنولوژی سمعی و بصری، نه تنها از تسلط کفار نمی‌کاهد که بر سلطه فرهنگ استکباری بر عالم سرعت بخشیده و نظم مادی را بر جهان غلبه می‌دهد.

بنابراین، در طرح این جزوه (طی مدت کوتاهی) ابتدا سعی شده است که قوائد دستوری تجزیه گردد که در نهایت به دنبال پی‌ریزی زبانی نوین بتوانیم رابطه بین نظام فکری موجود و فرهنگ اجتماعی را مشخص نماییم. یعنی ابزار نظام ولایت را در موضع خود تعمیم داده تا امکان بالا رفتن ظرفیت را در این امر برای ما میسر سازد.

ضیاء

شناخت «دستور زبان فارسی» موجود برای تغییر و تبدیل

قواعدی که از درست سخن گفتن، درست نوشتن و یا درست فهمیدن صحبت می‌کند دستور زبان نامیده می‌شود. ضرورت پی‌ریزی قواعد دستور زبان، برای جلوگیری از وقوع غلط در امر مفاهمه و جریان آموزش این قواعد می‌باشد.

دستور زبان از دو بخش عمده تشکیل شده است. ۱ - علم صرف یا تجزیه ۲ - علم نحو یا ترکیب که نازلترین وجه آن ملاحظه جمله می‌باشد.

علم صرف یا تجزیه از خصوصیات و چگونگی کلمات به تنهایی صحبت می‌کند و علم نحو از نقش و حالات کلمات در ترکیب و ساختن یک جمله سخن می‌گوید.

واحد گفتاری علم صرف «کلمه» می‌باشد و واحد گفتاری علم نحو «جمله» می‌باشد، برای کلمه تقسیماتی ذکر کرده‌اند که عبارتند از^۱:

۱ - گرچه در مورد تقسیمات کلمه بین علماء این علم نیز اختلاف نظر است، ما ناچاراً از منابعی که در دست تهیه داشتیم یکی را گزینش کردیم زیرا اختلاف آقایان در این باب و در این مرحله برای تهیه گزارش مورد مناقشه ما نبوده است.

- ۱ - اسم
- ۲ - فعل
- ۳ - ضمیر
- ۴ - صفت
- ۵ - قید
- ۶ - حرف
- ۷ - صوت

و برای نقش کلمه در جمله نیز تقسیماتی را ذکر کرده‌اند که عبارتند از^۱:
۱ - نهاد ۲ - گزاره ۳ - وابسته

کلی‌ترین اصول شناسایی «دستور زبان فارسی»

در بخش صرف از اصول سه گانه عناوین، تعاریف، وسایل استفاده شده است و در بخش نحو از اصول سه گانه عناوین، تعاریف، احکام استفاده شده است و این اولین تصرف منطقی ما برای نظام دادن به «دستور زبان فارسی» موجود می‌باشد که هر کدام از این اصول را توضیح می‌دهیم.

عناوین:

شناسایی تغیری از کلمات (به تنهایی)، در بخش صرف و شناسایی تغیری از نقش کلمات در ترکیب جمله را تحت عناوین ذکر می‌کنند.

تعاریف:

تشخیص حدود و مشخصات «عناوین صرفی و نحوی» را تعاریف می‌گویند.

وسائل:

۱ - به قدر متیقن و شامل‌ترین دسته‌بندی در این بخش تکیه شده است.

ابزار، علائم یا خصوصیاتی را که در سخن گفتن ادا، و در نوشتن منقوش می‌گردد، و سائل می‌نامیم.

تقسیمات و سائل عبارتند از:

۱ - معنوی ۲ - تضامنی ۳ - تضمینی که در بخش عناوین صرف تعریف شده‌اند.

احکام:

نقش عناوین نحوی در ترکیب جملات تحت قواعدی صورت می‌پذیرد که به آن قواعد احکام در بخش نحو می‌گوییم و عبارتند از:

۱ - احکام ترتیب «جایگاه» ۲ - احکام حذف

۳ - احکام کاربرد ۴ - احکام خاص

که در بخش عناوین نحو تعریف شده‌اند.

تقوم علم صرف به علم نحو

بنابراین علم صرف که متکفل تجزیه مفردات در رتبه عناوین، تعاریف، و سائل و ابزار می‌باشد متقوم به نحو است که متکفل معین کردن احکام، یعنی دیدن نسبت بین وسایل و ابزار و نسبت بین تعاریف و نسبت بین عناوین می‌باشد زیرا تجزیه ذاتاً متقوم به ترکیب است و ترکیب نیز ذاتاً متقوم به تجزیه است، هیچ ترکیبی را جدای از تجزیه و هیچ تجزیه‌ای را نیز جدا از ترکیب نمی‌توان شناخت.

بنابراین استدلال، مقسم تقسیمات عناوین، در بخش صرف دستور زبان فارسی با تقسیمات در بخش نحو، یکی بوده و به یک جا بازگشت می‌نماید.

مثلاً اگر عناوین، بر یک مبنایی به ۷ قسمت اصلی تقسیم شد باید نقش آنها

نیز در جمله (که علم نحو متکفل آن است) به ۷ قسمت اصلی تقسیم شود.

یا در دستور زبان عربی اگر جمله به اسم، فعل و حرف معرفی می‌شود باید نقش آنها در جمله نیز به یک فاعل، فعل، مفعول یا مسند و مسند الیه و ربط معرفی شود.

که در غیر این صورت علم صرف و علم نحو ذوقی خواهد شد و تلاش برای ارائه قواعد به جایی نمی‌رسد و اگر در اصول اختلاف شود، در حقیقت سخن از کلام صحیح و یا کلام غلط از بین می‌رود.

ثمره بحث (نزاع)

۱ - این امر اثبات می‌کند که این کار جدید از پایگاهی صورت گرفته است که منطقاً قدرت شمول دارد.

۲ - تسلط بر هر علمی با روش جدید در اندک زمان حاصل می‌گردد گرچه علمای این فن برای تسلط باید سال‌های متمادی با روش‌های ناقص عمر خود را تلف نمایند.

۳ - با توجه به این دسته‌بندی جدید، روشن است که زبان و ادبیات و قواعد دستوری نیز مانند علوم دیگر در ایجاد توسعه سهیم و شریک است، یعنی ادبیات ماده و دنیاپرستی، توسعه دنیاپرستی را به دنبال دارد و ادبیاتی که مبتنی بر قواعد و ادبیات وحی پایه‌ریزی شود توسعه پرستش خدای متعال و گسترش نفوذ فاعلیت او را به همراه خواهد داشت.

۵ - تذکرات

در خاتمه لازم است متذکر شویم که تهیه این گزارش از «دستور زبان فارسی» تنها با تصرف در کلی‌ترین تقسیمات این علم صورت گرفته است، گرچه در هر سه بخش اعم از عناوین، تعاریف و وسایل مؤلفین با مجموعه‌نگری بسیار ضعیفی نموده‌اند اما به علت اینکه موضوع این مقاله تهیه

گزارش از وضع موجود بوده است به نقد و بررسی اشکالات درون نظام ارائه شده، نپرداخته‌ایم.

نکته بعدی اینکه، مباحث بخش نحو نیز پراکنده و نامنظم بوده است و خصوصاً در بخش احکام، به علت تشتت در دسته بندی، ناچار از تصرفات بیشتری شدیم تا بتوانیم تمامی موضوعاتی را که از آن بحث شده بود در یک نظام آورده و حتی المقدور مطالب حذف نگردد.

نکته آخر اینکه، چون سیر «دستور زبان فارسی» از زمان نظریات آقای دکتر پرویز ناتل خانلری تحولی نوین یافته است به ناچار در تهیه منابع و برای تهیه گزارش، از منابعی استفاده شده است که جدیدترین نظریات را در بر داشته باشد و در عین حال برای اینکه گزارش کامل تر شود، کتاب دستور زبان فارسی سید کمال طالقانی که به «دستور زبان فارسی» پنج استاد نزدیک‌تر بود نیز در شمار منابع آورده شده است. منابع استفاده شده به شرح ذیل می‌باشند.

۱ - دستور زبان فارسی - دکتر پرویز ناتل خانلری

۲ - دستور زبان فارسی - تألیف دکتر حسن احمد گیوی - دکتر حسن انوری

۳ - دستور زبان فارسی نظریه گشتاری - دکتر مهدی مشکوه الدینی

۴ - اصول دستور زبان فارسی، شامل صرف و نحو، تجزیه و ترکیب

مفردات، تست - سید کمال طالقانی

لازم است در اینجا از حضرت حجت‌الاسلام سید معزالدين الحسينی الهاشمی که در تهیه منابع و بیان تاریخچه مختصری از دستور زبان فارسی در دهه اخیر ما را یاری و راهنمایی فرمودند تشکر و سپاسگزاری نمایم.

گروه تحقیقات مبنایی

۱- اسم

۲- فعل

۳- ضمیر

۴- صفت

۵- قید

۶- حرف

۷- صوت

۱۰- معنوی

۱۱- تضامنی

۱۲- تضمینی

۱/۱- مشتق

۱/۲- جامد

۱/۳- خاص

۱/۴- عام

۱/۴/۱- اسم جنس

۱/۴/۲- اسم نوع

۱/۵- معرفه

۱/۵/۱- اسم‌های خاص

۱/۵/۲- موضوعات صفت‌های اشاره

۱/۵/۳- اسم جنس

۱/۵/۴- مفعول مستقیم

۱/۵/۵ - مضاف (اسم) به اسم‌های معرفه یا ضمیرهای

شخصی، مشترک و اشاره باشد.

۱/۵/۶ - با قرینه لفظی

۱/۵/۷ - با قرینه معنوی

۱/۶ - نکره

۱/۷ - مفرد

۱/۸ - جمع

۱/۹ - اسم جمع

۱/۱۰ - ساده

۱/۱۱ - مرکب

۱/۱۱/۱ - جزء پیوند

۱/۱۱/۱/۱ - پیشوند

۱/۱۱/۱/۲ - پسوند

۱/۱۲ - ذات

۱/۱۳ - معنی

۱/۱۴ - اسم صوت

۱/۱۵ - اسم مصغر

۱/۱۶ - مصدر

۱/۱۷ - اسم مصدر

۲/۱ - شخص

۲/۱/۱ - متکلم

۲/۱/۱/۱ - متکلم فرد

۲/۱/۱/۲ - متکلم جمع

۲/۱/۲ - مخاطب

۲/۱/۲/۱ - مخاطب مفرد

۲/۱/۲/۲ - مخاطب جمع

۲/۱/۳ - غائب

۲/۱/۳/۱ - غایب مفرد

۲/۱/۳/۲ - غایب جمع

۲/۲ - زمان

۲/۲/۱ - گذشته

۲/۲/۱/۱ - ماضی مطلق

۲/۲/۱/۲ - ماضی استمراری

۲/۲/۱/۳ - ماضی نقلی

۲/۲/۱/۴ - ماضی بعید

۲/۲/۱/۵ - ماضی ابعد

۲/۲/۱/۶ - ماضی نقلی استمراری

۲/۲/۱/۷ - ماضی ملموس

۲/۲/۱/۸ - ماضی ملموس نقلی

۲/۲/۱/۹ - ماضی التزامی

۲/۲/۲ - حال (مضارع)

۲/۲/۲/۱ - اخباری

۲/۲/۲/۲ - التزامی

۲/۲/۲/۳ - ملموس

۲/۲۳ - آینده (مستقبل)

۲/۳ - فعل امر

۲/۴ - فعل نهی

۲/۵ - فعل دعا

۲/۶ - فعل لازم

۲/۷ - فعل متعدی

۲/۸ - فعل معلوم

۲/۹ - فعل مجهول

۲/۱۰ - فعل خاص

۲/۱۱ - فعل ربطی

۲/۱۲ - فعل تام

۲/۱۳ - فعل ناقص

۲/۱۴ - وجه فعل

۲/۱۴/۱ - اخباری

۲/۱۴/۲ - التزامی

۲/۱۴/۳ - امری

۲/۱۴/۴ - شرطی

۲/۱۵ - ساختمان

۲/۱۵/۱ - صیغه یا ساخت

۲/۱۵/۲ - ماده (بن)

۲/۱۵/۳ - شناسه

۲/۱۵/۴ - فعل های ساده

۲/۱۵/۵ - فعل های پیشوند

۲/۱۵/۶ - فعل های مرکب

۲/۱۵/۷ - فعل های پیشوندی مرکب

۲/۱۵/۸ - عبارتهای فعلی

۲/۱۵/۹ - فعل های لازم یک شخصه

۲/۱۶ - فعل وصفی

۲/۱۷ - فعل معین

۲/۱۸ - فعل غیر شخصی

۲/۱۹ - فعل مثبت

۲/۲۰ - فعل منفی

۳/۱ - ضمیر شخصی

۳/۱/۱ - منفصل

۳/۱/۲ - متصل

۳/۲ - ضمیر مشترک

۳/۳ - ضمیر اشاره

۳/۴ - ضمیر پرسشی

۳/۵ - ضمیر تعجبی

۳/۶ - ضمیر مبهم

۳/۷ - ضمیر شمارشی

۳/۸ - ضمیر ملکی

۴/۱ - مفهوم

۴/۱/۱ - بیانی

۴/۱/۱/۱ - ساده

۴/۱/۱/۲ - فاعلی

۴/۱/۱/۳ - مفعولی

۴/۱/۱/۴ - نسبی

۴/۱/۱/۵ - لیاقت

۴/۱/۱/۶ - مطلق

۴/۱/۱/۷ - تفضیلی

۴/۱/۱/۸ - عالی

۴/۱/۲ - اشاره ای

۴/۱/۳ - شمارشی

۴/۱/۳/۱ - اصلی

۴/۱/۳/۲ - ترتیبی

۴/۱/۳/۳ - کسری

۴/۱/۳/۴ - توزیعی

۴/۱/۴ - پرسشی

۴/۱/۵ - تعجبی

۴/۱/۶ - مبهم

۴/۲ - ساختمان

۴/۲/۱ - ساده

۴/۲/۲ - مرکب

۴/۲/۳ - گروه صفتی (وصفی)

۴/۳ - جامد

۴/۴ - مشتق

۵/۱ - قید مختص

۵/۲ - قید مشترک

۵/۳ - ساده

۵/۴ - مرکب

۵/۵ - مفهوم

۵/۵/۱ - زمان

۵/۵/۲ - مکان

۵/۵/۳ - مقدار

۵/۵/۴ - کیفیت

۵/۵/۵ - حالت

۵/۵/۶ - تأسف

۵/۵/۷ - تعجب

۵/۵/۸ - تصدیق

۵/۵/۹ - پرسش

۵/۵/۱۰ - شک و تردید

۶/۱ - حرفهای ربط

۶/۱/۱ - ساده

۶/۱/۲ - مرکب

۶/۲ - حرفهای اضافه

۶/۲/۱ - ساده

۶/۲/۲ - مرکب

۶۳ - حرفهای نشانه

۶۳/۱ - نشانه ندا

۶۳/۲ - نشانه مفعول

۶۳/۳ - نشانه اضافه و صفت

۷/۱ - امید و آرزو و دعا

۷/۲ - تحسین و تشویق

۷/۳ - درد و تأسف

۷/۴ - تعجب

۷/۵ - تنبیه و تحذیر

۷/۶ - امر

۷/۷ - احترام و قبول

۷/۸ - جواب و تصدیق

۱ - اسم: کلمه‌ای است که برای نامیدن کسی یا چیزی به کار می‌رود و می‌توان امری را به آن نسبت داد.

۲ - فعل: کلمه‌ای است که انجام گرفتن یا انجام پذیرفتن کاری یا داشتن یا پذیرفتن حالتی را در زمان گذشته یا حال یا آینده بیان می‌کند.

«هر فعل ۳ مفهوم کار یا حالت، زمان و شخص را در بردارد»

۳ - ضمیر: کلمه‌هایی که جانشین اسم می‌شوند را ضمیر می‌نامند.

۴ - صفت: کلمه‌ای است وابسته به اسم که با آن خصوصیتی به اسم نسبت داده می‌شود.

۵ - قید: کلمه‌ای است وابسته به فعل که با آن چگونگی اتفاق افتادن فعل را بیان می‌کنیم (خصوصیتی را به مفهوم فعل می‌افزاید)

به کلمه‌ای که صفت و یا قید دیگر را مقید سازد نیز قید گویند.

۶ - حرف: کلمه‌ای که به خودی خود معنا ندارد و برای نسبت دادن و مربوط ساختن کلمه‌ای به فعل یا پیوستن اجزای جمله به یکدیگر یا مربوط ساختن دو جمله به یکدیگر و یا به عنوان نقش نما به کار می‌رود.

۷ - صوت: نوع دیگری از کلمه است که به آن شبه جمله نیز می‌گویند و برای بیان حالات عاطفی گوینده مانند درد و شادی و تحسین و تعجب و تحذیر به کار می‌روند.

۱۰ - معنوی: وسیله‌ای است که علامت، ابزار یا خصوصیت صرفی ندارد بلکه از روی معنا و مفهوم وسیله شناخته می‌شود.

۱۱ - تضامنی: وسیله‌ای است که از دو یا چند کلمه تشکیل شده است.

۱۲ - تضمینی: وسیله‌ای است که از یک کلمه همراه با پیشوند و یا پسوند تشکیل شده است.

۱/۱ - مشتق: آن است که از کلمه دیگر جدا شده باشد.

۱/۲ - جامد: کلمه‌ای است که از کلمه دیگر جدا نشده باشد.

۱/۳ - خاص: اسمی است که بر فرد یا افرادی مخصوص و معین دلالت کند.

۱/۴ - عام (جنس) اسمی را گویند که شامل همه افراد هم جنس باشد.

۱/۴/۱ - اسم جنس: اسمی است که بر تمامی افراد تحت یک جنس

شامل است مثل «انسان مخلوق است»

۱/۴/۲ - اسم نوع: اسمی است که تمامی افراد تحت نوع خود می‌باشد مثل «مرد از زن بهتر است».

۱/۵ - معرفه: اسمی که نزد مخاطب یا خواننده شناخته و آشنا باشد.

۱/۵/۱ - اسم‌های خاص (کد ۳ - ۱)

۱/۵/۲ - موصوف صفت‌های اشاره در بخش نحو می‌آید

۱/۵/۳ - اسم جنس (کد ۱/۴/۱)

۱/۵/۴ - مفعول مستقیم در بخش نحو می‌آید

۱/۵/۵ - مضاف (اسم) در بخش نحو می‌آید

۱/۵/۶ - قرینه لفظی قرینه‌ای که لفظاً در کلام بر تعیین اسم باشد

۱/۵/۷ - قرینه معنوی قرینه‌ای معنوی مثل «اشاره با دست» در حین

سخن گفتن، که اسم را تعیین کند

۱/۶ - نکره: اسم اگر برای مخاطب یا خواننده، آشنا و شناخته شده باشد آن را نکره گویند.

۱/۷ - مفرد: اسم اگر بر یک فرد، چیز و یا مفهوم دلالت کند آن را مفرد گویند.

۱/۸ - جمع: اسم اگر به بیشتر از یکی دلالت کند جمع نامیده می‌شود.

۱/۹ - اسم جمع: اسم اگر به صورت، مفرد و در معنا جمع باشد اسم جمع نامیده می‌شود.

۱/۱۰ - ساده: اسم اگر دارای یک جزء باشد (از دو بخش یا بیشتر تشکیل نشده باشد) ساده نام دارد.

۱/۱۱ - مرکب: اسم اگر از دو بخش یا بیشتر تشکیل شده باشد مرکب نامیده می‌شود.

۱/۱۲ - ذات: اسم‌هایی که به طور مستقل در خارج از ذهن وجود دارند
اسم ذات نام دارند.

۱/۱۳ - معنا: اسم‌هایی را گویند که وجود آنها در خارج وابسته به
وجود شخص یا چیز دیگر است

۱/۱۴ - اسم صوت: لفظی است مرکب که معمولاً از صداهای طبیعی
گرفته شده و بیانگر صداها می‌باشد

۱/۱۵ - اسم مصغر: اسمی است که مفهوم خردی و کوچکی را
می‌رساند.

۱/۱۶ - مترادف: اگر کلمات از حیث لفظ جدا ولی از حیث معنا یکی
باشند مترادف نامیده می‌شوند.

۱/۱۷ - متشابه: اگر از حیث معنا جدا ولی از جهت لفظ یکی باشند،
متشابه‌اند

۱/۱۸ - متضاد: اگر از جهت لفظ یکی نباشند و از حیث معنا ضد هم
باشند متضاد نام دارند.

۲/۱ - شخص (گوینده، شنونده، غایب)

۲/۲/۱ - متکلم: کسی که سخن می‌گوید.

۲/۲/۱/۱ - متکلم مفرد

۲/۲/۱/۲ - متکلم جمع

۲/۲/۲ - مخاطب: کسی که با او سخن می‌گویند.

۲/۲/۲/۱ - مخاطب مفرد

۲/۲/۲/۲ - مخاطب جمع

۲/۲/۳ - غایب: یعنی کسی که از او سخن گویند

۲/۲/۳/۱ - غایب مفرد

۲/۲/۳/۲ - غایب جمع

۲/۲ - زمان

۲/۲/۱ - گذشته: مرحله قبل از ادای جمله را گذشته می‌گویند.

۲/۲/۱/۱ - ماضی مطلق: کاری که در زمان گذشته انجام گرفته و

تمام شده است.

۲/۲/۱/۲ - ماضی استمراری: فعل یا کاری که در زمان گذشته

واقع شده و وقوع آن مدتی دوام داشته یا تکرار شده

است

۲/۲/۱/۳ - ماضی نقلی: فعلی است که در گذشته واقع شده اما

اثر یا نتیجه آن تا زمان حال نیز باقی است.

۲/۲/۱/۴ - ماضی بعید: فعلی است که پیش از واقع شدن فعل

گذشته دیگر انجام گرفته است.

۲/۲/۱/۵ - ماضی ابعَد: برای بیان فعلی که در گذشته دورتری

روی داده است به کار می‌رود.

۲/۲/۱/۶ - ماضی نقلی مستمر: فعلی که با ماضی نقلی بیان

می‌شود، اگر در گذشته همراه با تکرار یا استمرار بوده

باشد، ماضی نقلی مستمر نامیده می‌شود.

۲/۲/۱/۷ - ماضی ملموس (یا ماضی ناتمام): فعل را در حال

اتفاق افتادن یا نزدیک به اتفاق افتادن در گذشته نشان

می‌دهد.

۲/۲/۱/۸ ... ماضی ملموس نقلی: فعل را در حال اتفاق افتادن یا

نزدیک به اتفاق افتادن و به طریق نقلی مستمر بیان

می‌کند.

۲/۲/۱/۹ ... ماضی التزامی: بیان کاری است که واقع شدن آن در

گذشته لازم بوده اما یقین نیست که انجام گرفته باشد.

۲/۲/۲ ... حال (مضارع): صیغه‌ای است که بر زمان حال یا آینده

دلالت کند.

۲/۲/۲/۱ ... مضارع اخباری: از انجام فعل به طور قطع خبر

می‌دهد.

۲/۲/۲/۲ ... مضارع التزامی: از انجام فعل همراه با شک و تردید

یا میل و خواهش و آرزو و نظایر اینها خبر می‌دهد.

۲/۲/۲/۳ ... مضارع ملموس: فعل را در حال رخ دادن یا نزدیک

به رخ دادن بیان می‌کند.

۲/۲/۳ ... آینده (مستقبل)

۲/۳ ... فعل امر: فعلی است که با آن، انجام دادن کار یا داشتن و پذیرفتن

حالتی را طلب می‌کنیم.

۲/۴ ... فعل نهی: امر منفی را نهی گویند.

۲/۵ ... فعل دعا: فعل طلبی همراه با خواهش و تقاضا را فعل دعا گویند.

۲/۶ ... فعل لازم: فعلی که بدون مفعول معنای جمله را تمام کند (به

مفعول نیاز نداشته باشد) فعل لازم نام دارد.

۲/۷ ... فعل متعدی: فعلی که به مفعول نیاز دارد.

۲/۸ ... فعل معلوم: فعلی که فاعل آن معلوم باشد.

۲/۹ - فعل مجهول: فعلی است که فاعل آن معلوم نباشد.

۲/۱۰ - فعل خاص: فعلی است که بر وقوع کاری مخصوص با داشتن حالتی مخصوص دلالت می‌کند.

۲/۱۱ - فعل ربطی: فعلی است که معنای کاملی ندارد و فقط برای نسبت دادن چیزی به چیز به کار می‌رود.

۲/۱۲ - فعل تام: اگر همه ساخت‌ها و همه زمانهای فعل در زمان استفاده شود فعل تام است.

۲/۱۳ - فعل ناقص: اگر همه ساخت‌ها و همه زمانهای فعل در زمان بکار نرود فعل ناقص است.

۲/۱۴ - وجه فعل: وجهی است که بیانگر جهت فعل می‌باشد.

۲/۱۴/۱ - اخباری

۲/۱۴/۲ - التزامی

۲/۱۴/۳ - امری

۲/۱۴/۴ - شرطی

۲/۱۵ - ساختمان: بنای فعل را ساختمان آن گویند.

۲/۱۵/۱ - صیغه، ساخت: صیغه یا ساخت فعل، صورتی از کلمه

است که از روی آن شخص و زمان فعل را می‌توان دریافت.

۲/۱۵/۲ - ماده (بن ماضی و بن مضارع): جزئی از کلمه است که

معنای اصلی را در بر دارد و در همه صیغه‌ها ثابت است و

تغییر نمی‌کند.

۲/۱۵/۳ - شناسه: جزئی از فعل است که در هر صیغه تغییر می‌کند و

مفهوم شخص و عدد را به فعل می‌افزاید.

۲/۱۵/۴ - صرف: دلالت صورت‌های فعلی بر زمان‌ها و صورت‌های مختلف را، صرف آن فعل گویند.

۲/۱۵/۵ - فعل‌های ساده: فعلی است که مصدر آن بیش از یک کلمه نباشد.

۲/۱۵/۶ - فعل‌های پیشوندی: آن است که از یک پیشوند و یک فعل ساده ساخته شود

۲/۱۵/۷ - فعل‌های مرکب: فعل‌هایی که از یک صفت یا اسم با یک فعل ساده ساخته می‌شوند و مجموعاً یک معنا را می‌رساند.

۲/۱۵/۸ - فعل‌های پیشوندی مرکب: فعل‌های پیشوندی اگر با اسم ترکیب شوند و یک معنا را برسانند فعل پیشوندی مرکب نامیده می‌شوند.

۲/۱۵/۹ - عبارات‌های فعلی: به دسته‌ای از کلمات گفته می‌شود که از مجموع آنها یک معنا بدست آید.

۲/۱۵/۱۰ - فعل‌های لازم یک شخصه: فعلی است که نمی‌تواند مفعول داشته باشد و فقط به صورت سوم شخص به کار می‌رود.

۲/۱۶ - فعل وصفی: اگر فعل با ساخت صفت مفعول به کار برده شود فعل وصفی نام دارد.

۲/۱۷ - فعل معین: فعلی است که به صرف فعل‌های دیگر کمک می‌کند.

۲/۱۸ - فعل غیرشخصی: اگر ساخت فعل بر شخص معین دلالت نکند فعل غیرشخصی است.

۲/۱۹ - فعل مثبت: اگر فعل بر انجام شدن کار یا داشتن حالتی یا به بود امری دلالت کند فعل مثبت نامیده می‌شود

۲/۲۰ - فعل منفی: اگر فعل بر انجام نشدن کار یا نداشتن حالت و یا به نبود امری دلالت کند فعل منفی نام دارد.

۳/۱ - ضمیر شخصی: ضمیری را گویند که برای هر یک از اشخاص، ساخت جداگانه دارد.

۳/۱/۱ - منفصل: ضمیری است که به کلمه پیش از خود نمی‌چسبد.

۳/۱/۲ - متصل: ضمیری است که به کلمه پیش از خود می‌چسبد.

۳/۲ - ضمیر مشترک: ضمیری است که همیشه یک صورت دارد اما به جای شش صیغه ضمیر ممکن است به کار رود.

۳/۳ - ضمیر اشاره: ضمیری که مرجع آن به اشاره معلوم باشد.

۳/۴ - ضمیر پرسشی: اغلب، همان واژه‌های پرسشی هستند که اگر تنها بیایند ضمیر پرسشی نام دارند.

۳/۵ - ضمیر تعجبی: ضمیری است که مفهوم تعجب و شگفتی را می‌رساند.

۳/۶ - ضمیر مبهم: ضمیری است که بر شخص، چیز یا مقدار مبهمی دلالت می‌کند.

۳/۷ - ضمیر شمارشی: صفت شمارشی اگر به همراه اسم بیاید ضمیر شمارشی نام دارد.

۳/۸ - ضمیر ملکی: ضمیری است که ملکیت را می‌رساند.

۴/۱ - مفهوم:

۴/۱/۱ - بیانی: صفتی است که چگونگی و خصوصیات اسم را بیان

می‌کند.

۴/۱/۱/۱ - ساده: فقط چگونگی موصوف را می‌رساند بدون

معنای فاعلی، مفعولی، نسبی و جز آن.

۴/۱/۱/۲ - فاعلی: صفتی است که به کننده کار دلالت می‌کند.

۴/۱/۱/۳ - مفعولی: یا اسم مفعولی صفتی است که معنای

مفعولیت دارد، یعنی کار بر آن واقع می‌شود.

۴/۱/۱/۴ - نسبی: صفتی است که به کسی، جایی یا چیزی نسبت

داده می‌شود.

۴/۱/۱/۵ - لیاقت: صفتی است که شایستگی موصوف را

می‌رساند.

۴/۱/۱/۶ - مطلق: اگر صفت بدون سنجش با دیگری حالت

موصوف را بیان کند مطلق نام دارد.

۴/۱/۱/۷ - تفضیلی: با آن، موصوفی را با یک یا چند موصوف

دیگر سنجیده و آنرا بر موصوف‌های دیگر برتری

می‌دهیم.

۴/۱/۱/۸ - عالی: با آن موصوفی را با موصوف‌های دیگر سنجیده

و آن را بر همگان ترجیح می‌دهیم.

۴/۱/۲ - اشاره‌ای: صفت اشاره در اصل دو لفظ «این» و «آن»

هستند، وقتی به همراه اسمی بیایند، بدان اشاره کنند.

۴/۱/۳ - شمارشی: شماره و تعداد چیزی را بیان می‌کند.

۱/۱۳/۱ - اصلی: اعدادی هستند که بدون افزودن پیشوند یا

پسوندی می‌آیند و شماره معدود خود را بیان می‌کنند.

۱/۱۳/۲ - ترتیبی: ترتیب قرار گرفتن معدود را می‌رساند.

۱/۱۳/۳ - کسری: یک یا چند جزء از یک یا چند واحد را

می‌رساند.

۱/۱۳/۴ - توزیعی: موصوف را به بخش‌های برابر تقسیم

می‌کند.

۱/۱/۴ - پرسشی: صفتی است که با آن از نوع، چگونگی یا مقدار

موصوف پرسش می‌کند.

۱/۱/۵ - تعجبی: صفتی که برای رساندن تعجب گوینده به کار

می‌رود.

۱/۱/۶ - مبهم: بر نوع، چگونگی و یا شماره اسم به طور مبهم دلالت

می‌کند.

۴/۲ - ساختمان:

۴/۲/۱ - ساده: صفتی است که یک جزء داشته باشد.

۴/۲/۲ - مرکب: صفتی است که از دو جزء یا بیشتر تشکیل شده

باشد.

۴/۲/۳ - گروه صفتی (وصفی): صفتی است که بزرگتر از صفت

مرکب است و در ساختمان آن معمولاً یکی از حروف

اضافه به کار می‌رود.

۴/۳ - جامد: صفتی است که از بن فعل گرفته نشده باشد.

۴/۴ - مشتق: صفتی است که از بن فعل جدا شده باشد.

۵/۱ - قید مختص: قیدی که جز نش قیدی، نقش دیگری را در جمله نپذیرد.

۵/۲ - قید مشترک: کلماتی که گاهی در جمله نقش قیدی بیابند، قید مشترک نام دارند.

۵/۳ - ساده: قیدی است که یک جزء داشته باشد و قابل تقسیم به اجزاء معنادار نباشد.

۵/۴ - مرکب: قیدی است که دارای چند جزء است.

۵/۵ - مفهوم:

۵/۵/۱ - زمان: قیدی است که زمان فعل را می‌رساند.

۵/۵/۲ - مکان: قیدی است که مکان فعل را می‌رساند.

۵/۵/۳ - مقدار: قیدی است که اندازه فعل را می‌رساند.

۵/۵/۴ - کیفیت: قیدی است که چگونگی فعل را می‌رساند.

۵/۵/۵ - حالت: حالت فاعل یا مفعول را حین انجام کار بیان می‌کند.

۵/۵/۶ - تأسف: تأسف گوینده را از واقع شدن یا نشدن فعل

می‌رساند.

۵/۵/۷ - تعجب: تعجب گوینده را از وقوع فعل می‌رساند.

۵/۵/۸ - تصدیق: مفهوم فعل را از جهت وقوع، تصدیق می‌کند.

۵/۵/۹ - پرسش: قیدی است که با آن از فعل استفهام می‌شود.

۵/۵/۱۰ - شک و تردید: شک و تردید را در وقوع فعل می‌رساند.

۶/۱ - حرف ربط: حرفی که دو کلمه یا جمله را به هم ربط می‌دهد.

۶/۱/۱ - ساده: حرفی که دارای یک جزء باشد.

۶۱/۲ - مرکب: مجموعه‌ای از دو یا چند کلمه که یک حرف را

تشکیل دهند حرف ربط مرکب نام دارد.

۶۲ - حرف اضافه: حرفی است که معمولاً کلمه یا گروهی را به فعل

جمله نسبت می‌دهد و آنها را به فعل وابسته می‌نماید (آن کلمه

متمم فعل نام دارد).

۶۲/۱ - ساده: دارای یک جزء است.

۶۲/۲ - مرکب: بیشتر از یک جزء داشته باشد.

۶۳ - حرفهای نشانه: کلمه‌هایی هستند که برای تعیین نقش کلمه در

جمله می‌آیند.

۶۳/۱ - نشانه ندا: کلمه بعد از آن نقش منادایی پیدا می‌کند.

۶۳/۲ - نشانه مفعول: کلمه پیش از آن نقش مفعولی پیدا می‌کند.

۶۳/۳ - نشانه اضافه و صفت: کلمه‌ای که این نشانه در آخر آن بیاید

یا موصوف است یا مضاف.

۷/۱ - امید و آرزو و دعا: بیان حالات روحی و درونی که امید، آرزو و

دعا را می‌رساند.

۷/۲ - تحسین و تشویق: بیان حالات روحی که تحسین و تشویق را

می‌رساند.

۷/۳ - درد و تأسف: بیان حالات روحی که درد و تأسف را می‌رساند.

۷/۴ - تعجب: بیان حالات روحی که تعجب را می‌رساند.

۷/۵ - تنبیه و تحذیر: بیان حالاتی که تنبیه و تحذیر را می‌رساند.

۷/۶ - امر: بیان حالات روحی که امر را می‌رساند.

۷/۷ - احترام و قبول: بیان حالات روحی که احترام و قبول را می‌رساند.

۷/۸ - جواب و تصدیق: بیان حالات روحی که جواب و تصدیق را می‌رساند.

۱- اسم

۲- فعل

۳- ضمیر

۴- صفت

۵- قید

۶- حرف

۷- صوت

۱۰- معنوی

۱۱- تضامنی

۱۲- تضمینی

۱/۱ - مشتق

۱/۲ - جامد

(۱۰) ۱/۳ - خاص

(۱۰) ۱/۴ - عام

«انسان» (۱۰) ۱/۴/۱ - اسم جنس

«مرد» (۱۰) ۱/۴/۲ - اسم نوع

(۱۰) ۱/۵ - معرفه

قرآن (۱۰) ۱/۵/۱ - اسم‌های خاص

این قلم (۱۰) ۱/۵/۲ - موصوف صفت‌های اشاره

انسان (۱۰) ۱/۵/۳ - اسم‌های جنس

کتاب را (۱۰) ۱/۵/۵ - اسم مضاف به معرفه

- (۱۰) ۱/۵/۶ - همراه قرینه لفظی
- (۱۰) ۱/۵/۷ - همراه قرینه معنوی
- (۱۱) ۱/۶ - نکره
- یک نفر (۱ - ۱۱) ۱/۶ (عدد یک + اسم)
- هر نفر (۲ - ۱۱) ۱/۶ - (هر + اسم)
- (۱۲) ۱/۶ - نکره
- نفری (اسم + ی)
- (۱۰) ۱/۸ - جمع مکسر
- (۱۲) ۱/۸ - جمع (اسم + (ان - ها - ات - جات - گان - ون - ین))
- کتابها
- لشکر (۱۰) ۱/۹ - اسم جمع
- (۱۱) ۱/۱۱ - مرکب
- «مادر زن» (۱ - ۱۱) ۱/۱۱ - (اسم + اسم)
- «دار و ندار» (۲ - ۱۱) ۱/۱۱ - (فعل + فعل)
- (۳ - ۱۱) ۱/۱۱ - (بن فعل مضارع + بن فعل مضارع)
- «سوز و گداز»
- (۴ - ۱۱) ۱/۱۱ - (بن فعل ماضی + بن فعل ماضی) داد و ستد
- (۵ - ۱۱) ۱/۱۱ - (بن فعل ماضی + بن فعل مضارع) گفتگو
- (۶ - ۱۱) ۱/۱۱ - (فعل امر + فعل امر) بده بستان
- (۷ - ۱۱) ۱/۱۱ - (صوت + صوت) هن هن
- (۸ - ۱۱) ۱/۱۱ - (اسم صوت + اسم صوت) چیک چیک

پول و پله	۹- (۱۱) ۱/۱۱ - (اسم + اتباع) ^۱
سپید رود	(۱۰- ۱۱) ۱/۱۱ - (صفت + اسم)
	(۱۲) ۱/۱۱ - مرکب
دلسوزی	(۱- ۱۲) ۱/۱۱ - (بن مضارع + پسوند)
خوبی	(۲- ۱۲) ۱/۱۱ - (صفت + پسوند)
لاله‌زار	(۳- ۱۲) ۱/۱۱ - (اسم + پسوند)
گفتار	(۴- ۱۲) ۱/۱۱ - (بن ماضی + پسوند)
درآمد	(۵- ۱۲) ۱/۱۱ - (پیشوند + بن ماضی)
وردست	(۶- ۱۲) ۱/۱۱ - (پیشوند + اسم)
	(۱۲) ۱/۱۵ - اسم مصغر
باغچه	(۱- ۱۲) ۱/۱۵ - (اسم + چه)
پسرک	(۲- ۱۲) ۱/۱۵ - (اسم + ک)
پسرو	(۳- ۱۲) ۱/۱۵ - (اسم + و)
مرد که	(۴- ۱۲) ۱/۱۵ - (اسم + که)
خوردن	(۱۲) ۱/۱۶ - مصدر (بن ماضی - ن)
نشست (بن ماضی)	(۱۰) ۱/۱۷ - اسم مصدر
	(۱۱) ۱/۱۷ - اسم مصدر
عقب‌گرد	(۱- ۱۱) ۱/۱۷ - (صفت + بن ماضی)
جستجو	(۲- ۱۱) ۱/۱۷ - (بن ماضی + بن مضارع)
بزن بزن	(۳- ۱۱) ۱/۱۷ - (امر + امر)
رفت و آمد	(۴- ۱۱) ۱/۱۷ - (بن ماضی + و + بن ماضی)

۱- اتباع: لفظی است مهمل (بی معنی) که معمولاً دنبال اسم یا صفت می‌آید.

- (۵ - ۱۱) ۱/۱۷ - (بن مضارع + و + بن مضارع) جنب و جوش
- (۱۲) ۱/۱۷ - اسم مصدر
- (۱ - ۱۲) ۱/۱۷ - (بن مضارع + ش) خواهش
- (۲ - ۱۲) ۱/۱۷ - (بن مضارع + شت) خورشت
- (۳ - ۱۲) ۱/۱۷ - (بن مضارع + های بیان حرکت) خنده
- (۴ - ۱۲) ۱/۱۷ - (بن مضارع + ک)
- (۵ - ۱۲) ۱/۱۷ - (بن مضارع + ان) آشتی کنان
- (۶ - ۱۲) ۱/۱۷ - (بن ماضی + ار) رفتار
- (۷ - ۱۲) ۱/۱۷ - (بن ماضی + ان) ساختمان
- (۸ - ۱۲) ۱/۱۷ - (صفت + ی) نزدیکی
- (۹ - ۱۲) ۱/۱۷ - (صفت عربی + یت) قابلیت
- (۱۰ - ۱۲) ۱/۱۷ - (اسم عربی + یت) اسلامیت
- (۱۱ - ۱۲) ۱/۱۷ - (اسم + ی) مادری
- (۱۲ - ۲) ۱/۱۷ - (پیشوند + بن ماضی) بر آورد
- (۱۲) ۱۲/۳ - فعل امر (بن + بن مضارع) بخور
- (۱۲) ۲/۴ - فعل نهی (ن- یا م- + بن مضارع) نخور
- (۱۰) ۲/۵ - فعل دعا ده
- (۱۰) ۲/۶ - فعل لازم رفت
- (۱۰) ۲/۷ - فعل متعدی برد
- (۱۰) ۲/۸ - معلوم: ماضی مطلق رفت

(۱۱) ۲/۸ - معلوم

(۱ - ۱۱) ۲/۸ - ماضی نقلی (صفت مفعولی + فعل معین از است)

بن ماضی + ه رفته است

(۲ - ۱۱) ۲/۸ - ماضی بعید (صفت مفعولی + ماضی مطلق از بودن)

رفته بود

(۳ - ۱۱) ۲/۸ - ماضی ابعید (صفت مفعولی + ماضی نقلی از بودن)

رفته بوده است

(۴ - ۱۱) ۲/۸ - ماضی التزامی (صفت مفعولی + مضارع ساده)

رفته باشد

(۵ - ۱۱) ۲/۸ - ماضی ملموس (ماضی مطلق از داشتن + ماضی

استمراری از فعل اصلی)

داشت می خورد

(۶ - ۱۱) ۲/۸ - ماضی ملموس نقلی (ماضی نقلی از داشتن + ماضی

نقلی مستمر از فعل اصلی)

داشته می رفته است

(۷ - ۱۱) ۲/۸ - مضارع ملموس (مضارع ساده داشتن + مضارع

اخباری)

داشت می خورد

(۸ - ۱۱) ۲/۸ - مستقبل (مضارع ساده از ساختن + بن ماضی)

خواهد رفت

(۱۲) ۲/۸ - معلوم

(۱ - ۱۲) ۲/۸ - ماضی استمراری (می + بن ماضی) می رفت

(۲ - ۱۱) ۲/۸ - ماضی نقلی مستمری (می + بن ماضی + ه) می رفته

(۳ - ۱۱) ۲/۸ - مضارع اخباری (می + بن مضارع) می رود

(۴ - ۱۱) ۲/۸ - مضارع التزامی (ب + مضارع ساده) بخورد

(۱۱) ۲/۹ - فعل مجهول

(۱ - ۱۱) ۲/۹ - مضارع ساده (صفت مفعولی + مضارع ساده از فعل

معین شدن) برده شوم

(۲ - ۱۱) ۲/۹ - مضارع التزامی (صفت مفعولی + مضارع اخباری از

فعل معین شده) برده شوم

(۳-۱۱) ۲/۹ - مضارع اخباری (صفت مفعولی + مضارع اخباری

از فعل معین شدن) برده می شوم

(۴ - ۱۱) ۲/۹ - ماضی مطلق (صفت مفعولی + ماضی مطلق از فعل

معین شدن) برده شدم

(۵ - ۱۱) ۲/۹ - ماضی نقلی (صفت مفعولی + ماضی نقلی از معین

شدن) برده شده‌ام

(۶ - ۱۱) ۲/۹ - ماضی استمراری (صفت مفعولی + ماضی

استمراری از فعل معین شدن) برده می شدم

(۷ - ۱۱) ۲/۹ - ماضی بعید (صفت مفعولی + ماضی بعید از فعل

معین شدن) برده شده بودم

(۸ - ۱۱) ۲/۹ - ماضی نقلی مستمر (صفت مفعولی + ماضی نقلی

مستمر از فعل معین شدن) برده می شده‌ام

(۹ - ۱۱) ۲/۹ - ماضی التزامی (صفت مفعولی + ماضی التزامی از

فعل معین شدن) برده شده باشم

(۱۰ - ۱۱) ۲/۹ - ماضی ابعدا (صفت مفعولی + ماضی ابعدا از فعل

معین شدن) برده شده بوده‌ام

(۱۱ - ۱۱) ۲/۹ - مستقبل (صفت مفعولی + مستقبل از فعل معین

شدن) برده خواهم شد

نشست	(۱۰) ۲/۱۰ - فعل خاص
بودن - شدن - است	(۱۰) ۲/۱۱ - فعل ربطی
رفت	(۱۰) ۲/۱۲ - فعل تام
باشیدن - بایستن	(۱۰) ۲/۱۳ - فعل ناقص
شاید رفته باشد	(۱۰) ۲/۱۴ - وجه فعل
	(۱۲) ۲/۱۶ - فعل وصفی (بن ماضی + ه) رفته

(۱۱) ۲/۱۸ - فعل غیرشخصی

نتوان رفت	(۱ - ۱۱) ۲/۱۸ - (توانستن + بن ماضی یا مصدر)
نباید رفت	(۲ - ۱۱) ۲/۱۸ - (بایستن + بن ماضی یا مصدر)
نشاید رفت	(۳ - ۱۱) ۲/۱۸ - (شایستن + بن ماضی یا مصدر)
نمی‌رود	(۱۲) ۲/۲۰ - فعل منفی (نَ + فعل اصلی)

۱/۳ - ضمیر شخصی

من - تو - او - وی - ما - شما - ایشان	(۱۰) ۱۳/۱ - منفصل
م - ت - ش - مان - تان - شان	(۱۰) ۳/۱/۲ - متصل
خود - خود	(۱۰) ۳/۲ - ضمیر مشترک
خود - خویش	(۱۲) ۳/۲ - ضمیر مشترک
خویشتن	(۱۲) ۳/۲ - ضمیر مشترک (بی + ضمیر مشترک خود) خویشتن
این - آن	(۱۰) ۳/۳ - ضمیر اشاره
آنها - اینها - ها	(۱۲) ۳/۳ - ضمیر اشاره (ضمیر اشاره + ها) اینها - آنها
که - چه - کدام - کی - کجا - کو - چطور - چند	(۱۰) ۳/۴ - ضمیر پرسشی

(۱۲) ۳/۴ - ضمیر پرسشی کدامین - چگونه - چطور - چندی -

چه قدر

(۱۰) ۳/۵ - ضمیر تعجبی چه

(۱۲) ۳/۵ - ضمیر تعجبی (ضمیر تعجبی + قدر) چقدر

(۱۰) ۳/۶ - ضمیر مبهم همه - هیچ - فلان - خیلی - چند -

برخی

(۱۲) ۳/۶ - ضمیر مبهم (ضمیر مبهم + ی) یا ... یکی - دیگری -

دیگران - کسی هر

کسی - بعضی

چندی - هر که -

هر چه - بهمان -

کمی - قدری

(۱۰) ۳/۷ - ضمیر شمارشی دو

(۱۱) ۳/۸ - ضمیر ملکی (از + ان + ـ) ازان

۴/۱ - صفت

۴/۱/۱ - بیانی

(۱۰) ۴/۱/۱/۱ - ساده خوب

(۱۲) ۴/۱/۱/۲ - صفت فاعلی

(۱ - ۱۲) ۴/۱/۱/۲ - (بن مضارع + پسوند «نده») دارنده

(۲ - ۱۲) ۴/۱/۱/۲ - (بن مضارع + پسوند «ان») دوان

(۳ - ۱۲) ۴/۱/۱/۲ - (بن مضارع + پسوند «ا») گیرا

(۴ - ۱۲) ۴/۱/۱/۲ - (بن مضارع + پسوند «کار») جوشکار

(۵ - ۱۲) ۴/۱/۱/۲ - (بن ماضی + پسوند «ار») خواستار

پرستار (۶- ۱۲) ۴/۱/۱/۲ - (بن مضارع + پسوند از)

آفریدگار (۷- ۱۲) ۴/۱/۱/۲ - (بن ماضی + پسوند گار)

آموزگار (۸- ۱۲) ۴/۱/۱/۲ - (بن مضارع + پسوند گار)

(۹- ۱۲) ۴/۱/۱/۲ - ۴/۱/۱/۲ - (ساخت امر + پسوند «کار»)

بده‌کار

(۱۰- ۱۲) ۴/۱/۱/۲ - (اسم معنی + پسوند «گر») ستمگر

(۱۱- ۱۲) ۴/۱/۱/۲ - (اسم ذات + پسوند «گر») مسگر

(۱۲- ۱۲) ۴/۱/۱/۲ - (صفت + پسوند «گر») روشنگر

(۱۳- ۱۲) ۴/۱/۱/۲ - (بن ماضی + پسوند «گر») ریختگر

(۱۴- ۱۲) ۴/۱/۱/۲ - (بن مضارع + پسوند «گر») دروگر

(۱۵- ۱۲) ۴/۱/۱/۲ - (اسم معنی + پسوند «کار») ستمکار

(۱۶- ۱۲) ۴/۱/۱/۲ - (اسم ذات + پسوند «کار») آهنگار

(۱۷- ۱۲) ۴/۱/۱/۲ - (صفت + پسوند «کار») خطاکار

(۱۲) ۴/۱/۱/۳ - (صفت مفعولی (بن ماضی + ه) دیده

(۱۲) (۴/۱/۱/۴) - نسبی (۱- ۱۲) ۴/۱/۱/۴ (اسم + ی) یا

یرانی (بن ماضی + ه، گان، انه، انی، چی)

یا (۲/۲) ۴/۱/۱/۴ - (صفت + ی) یا یرانی یا ینه، ه، گان، انه،

سبزی (بن ماضی + ه، گان، انه، انی، چی)

یا (۳- ۱۲) ۴/۱/۱/۴ (ضمیر + ی) یا یرانی یا ینه، ه، گان، انه،

خودی (بن ماضی + ه، گان، انه، انی، چی)

(۱۲) ۴/۱/۱/۵ - (مصدر + ی) خوردنی

(۱۰) ۴/۱/۶ - مطلق با هوش

(۱۲) ۴/۱/۱/۷ - (صفت مطلق + تر) با هوشتر

- باهوش‌ترین (۱۲) ۴/۱/۱/۸ - عالی (صفت مطلق + ترین)
- این - آن (۱۰) ۴/۱/۲ - اشاره ای
- اینهم (۱۱) ۴/۱/۲ - اشاره ای این، ان + (هم یا چون یا...)
- دو (۱۰) ۴/۱/۳/۱ - اصلی
- (۱۲) ۴/۱/۳/۲ - ترتیبی
- دوم (۱ - ۱۲) (عدد + - م)
- دومین (۲ - ۱۲) (عدد + - مین)
- (۱۱) ۴/۱/۳/۳ - کسری
- دو سوم (عدد قسمت اول + عدد قسمت + - م)
- یک یک (۱۱) ۴/۱/۳/۴ - توزیعی (عدد + عدد)
- چه چند (۱۰) ۴/۱/۴ - پرسش
- چگونه (۱۱) ۴/۱/۴ - پرسش (ضمیر پرسشی + گونه)
- چه (۱۰) ۴/۱/۵ - تعجبی
- چقدر (۱۲) ۴/۱/۵ - تعجبی (ضمیر تعجبی + قدر)
- هو - فلان (۱۰) ۴/۱/۶ - مبهم
- چندین (۱۲) ۴/۱/۶ - مبهم (ضمیر مبهم + ین)

۴/۲ - ساختمان

- خوب (۱۰) ۴/۲/۱ - ساده
- (۱۱) ۴/۲/۲ - مرکب
- زیردست (۱ - ۱۱) ۴/۲/۲ - (اسم + اسم)
- سرخ و سفید (۲ - ۱۱) ۴/۲/۲ - (صفت + و + صفت)
- کارد و پنیر (۳ - ۱۱) ۴/۲/۲ - (اسم + و + اسم)

سربلند	(۴ - ۱۱) ۴/۲/۴ - (اسم + صفت)
خوشرو	(۵ - ۱۱) ۴/۲/۲ - (صفت + اسم)
با ادب	(۱۲ - ۱) ۴/۲/۳ - (پیشوند + اسم)
دانشمند	(۲ - ۱۲) ۴/۲/۳ - (اسم + پسوند)
سردسیر	(۳ - ۱۲) ۴/۲/۳ - (صفت + پسوند)
هرگز، همیشه، البته	(۱۰) ۵/۱ - قید مختص
معمولاً	(۱۲) ۵/۱ - قید مختص (کلمه + تدوین)
شب	(۱۰) ۵/۲ - مشترک
هرگز	(۱۰) ۵/۳ - ساده
هر روز	(۱۲) ۵/۴ - مرکب ۱ - ۱۲ (پیشوند + اسم)
مردانه	۲ - ۱۲ (اسم + پسوند «انه»)
کنجکاوانه	۳ - ۱۲ (صفت + پسوند «انه»)
تند تند	(۱۱) ۳ - ۱۲ (صفت + صفت)
	(۱۰) ۵/۵ - مفهوم
شب	(۱۰) ۵/۵/۱ - زمان
بعضی وقتها	(۱۲) ۵/۵/۱ - زمان (ضمیر مبهم + قید زمان + ها)
بالا	(۱۰) ۵/۵/۲ - مکان
اینجا	(۱۲) ۵/۵/۲ - مکان (ضمیر اشاره + قید مکان)
زیاد	(۱۰) ۵/۵/۳ - مقدار
کم کم	(۱۱) ۵/۵ - مقدار (قید + قید)
خوب	(۱۰) ۵/۵/۴ - کیفیت
آرامی	(۱۱) ۵/۵/۴ - کیفیت (حرف اضافه ب + قید + ی)

(۱۲) ۵/۵/۵ - حالت (بن مضارع + پسوند ان + و + بن مضارع +

پسوند ان) (۱۰) ۵/۵/۶ - افسوس

(۱۰) ۵/۵/۶ - متأسفانه

(۱۲) ۵/۵/۶ - متأسفانه (م + قید تأسف + پسوند انه)

(۱۱) ۵/۵/۷ - تعجب (قید تعجب + حرف ندا «ا»)

(۱۰) ۵/۵/۸ - تصدیق

(۱۰) ۵/۵/۹ - پرسش (ضمیر مبهم + گونه)

(۱۰) ۵/۵/۱۰ - شک و تردید

۶/۱ - حرف‌های ربط

(۱۰) ۶/۱/۱ - ساده اگر - اما - پس - تا - چون - چه - خواه - زیرا -

که - لیکن - نه - نیز - و - ولی - هم - یا

(۱۱) ۶/۱/۲ - مرکب از این روی - هر وقت که - به شرط آنکه

(۱۲) ۶/۱/۲ - مرکب از بس - اگر چنانچه - آنجا که

۶/۲ - حرف‌های اضافه

(۱۰) ۶/۲/۱ - ساده از - الا - الی - با - بر - چون - در - غیر - فـسـرا -

برای - بی - تا - جز - مانند - مثل - مگر

(۱۲) ۶/۲/۲ - مرکب (۱ - ۱۲) ۶/۲/۲ - (حرف اضافه ساده + صفت +

حرف) هر گاه که

(۲ - ۱۲) ۶/۲/۲ - (حرف اضافه ساده + اسم) به هر حال

۶/۳ - حرف‌های نشانه

(۱۰) ۶/۳/۱ - نشانه ندا - ای یا

ای خدا

علی را	(۱۰) ۶۳/۲ - نشانه مفعول را
مرد دانشمند	(۱۰) ۶۳/۳ - نشانه صفت - (کسره)
کتاب علی	(۱۰) ۶۳/۴ - نشانه اضافه - (کسره)
کاش - الهی	(۱۰) ۷/۱ - امید و آرزو
ای کاش	(۱۱) ۷/۱ - امید و آرزو (حرف ندا + صوت امید و آرزو)
خوب - آفرین	(۱۰) ۷/۲ - تحسین، تشویق
به به	(۱۱) تحسین و تشویق
آه و افسوس	(۱۰) ۷/۳ - درد و تأسف
یا علی	(۱۱) ۷/۳ - درد و تأسف (حرف نشانه ندا + اسم)
عجب، وه	(۱۰) ۷/۴ - تعجب
چه سبزی	(۱۲) ۷/۴ - تعجب (چه + صفت)
امان، هان	(۱۰) ۷/۵ - تنبیه - تحذیر امان، هان
مبادا	(۱۲) ۷/۵ - تنبیه - تحذیر (م- + بن مضارع بود + ا)
خفه، خاموش	(۱۰) ۷/۶ - امر خفه، خاموش
چشم	(۱۰) ۷/۷ - احترام، قبول
ای بچشم	(۱۲) ۷/۷ - احترام و قبول (۱ - ۱۲) (ای + ب + چشم)
بچشم	(۲ - ۱۲) (ب + چشم)
بله، آری	(۱۰) ۷/۸ - جواب، تصدیق بله، آری

۲۰ - جمله

۲۱ - نهاد

۲۲ - گزاره

۲۳ - وابسته

(۳۰) - احکام ترتیب «جایگاه»

(۳۱) - احکام حذف

(۳۲) - احکام کاربرد

(۳۳) - احکام خاص

۲۰/۱ - مفهوم

۲۰/۱/۱ - خبری

۲۰/۱/۲ - التزامی

۲۰/۱/۳ - امری

۲۰/۱/۴ - پرسشی

۲۰/۱/۴/۱ - پرسش از نهاد

۲۰/۱/۴/۲ - پرسش از مفعول صریح

۲۰/۱/۴/۳ - پرسش از قید

۲۰/۱/۴/۴ - پرسش از مسند

۲۰/۱/۵ - تعجبی

۲۰/۱/۶ - مثبت

۲۰/۱/۷ - منفی

۲۰/۱/۸ - مستقل

۲۰/۱/۹ - ناقص

۲۰/۱/۱۰ - عاطفی

۲۰/۱/۱۱ - جمله شرطی

۲۰/۱/۱۱/۱ - فرضی ساده

۲۰/۱/۱۱/۲ - احتمال

۲۰/۱/۱۱/۳ - بیان امر محال

۲۰/۲ - ساختمان

۲۰/۲/۱ - ساده

۲۰/۲/۲ - مرکب

۲۰/۲/۲/۱ - فراکرد پایه

۲۰/۲/۲/۲ - فراکرد پیرو

۲۰/۲/۲/۲/۱ - جانشین جزء اصلی نهاد

۲۰/۲/۲/۲/۲ - جانشین بدل

۲۰/۲/۲/۲/۳ - جانشین صفت و مضاف الیه

۲۰/۲/۲/۲/۴ - جانشین مفعول و وابسته آن

۲۰/۲/۲/۲/۵ - جانشین قید، متمم فعل یا وابسته به یکی از

آن دو

۲۰/۳ - نظم

۲۰/۳/۱ - مستقیم

۲۰/۳/۲ - غیر مستقیم

۲۰/۵ - جمله معترضه

۲۰/۶ - پیوند جمله‌های مستقل

۲۰/۶/۱ - پیوند لفظی

۲۰/۶/۱/۱ - مطابقت

۲۰/۶/۱/۲ - تساوی

۲۰/۶/۱/۳ - تناوب

۲۰/۶/۱/۴ - مقابله و منافات

۲۰/۶/۱/۵ - توالی

۲۰/۶/۱/۶ - اثبات و نفی

۲۰/۶/۱/۷ - مشارکت در نفی

۲۰/۶/۱/۸ - مشارکت در اثبات

۲۰/۶/۱/۹ - بیان علت

۲۰/۶/۱/۱۰ - بیان نتیجه

۲۰/۶/۲ - پیوند معنوی

۲۰/۶/۲/۱ - ترتیب زمانی

۲۰/۶/۲/۲ - ترتیب منطقی

۲۰/۷ - شبه جمله (منادا)

۲۱ - نهاد

۲۱/۱ - فاعل

۲۱/۱/۱ - ضمیر

۲۱/۱/۲ - اسم

۲۱/۱/۳ - گروه اسمی

۲۱/۲ - نائب فاعل

۲۱/۲/۱ - ضمیر

۲۱/۲/۲ - اسم

۲۱/۲/۳ - گروه اسمی

۲۱/۳ - مسند الیه

۲۱/۳/۱ - صفت

۲۱/۳/۲ - اسم

۲۱/۳/۳ - گروه اسمی

۲۲ - گزاره

۲۲/۱ - مسند

۲۲/۱/۱ - صفت

۲۲/۱/۲ - گروه اسمی

۲۲/۲ - گروه فعلی (ساده)

۲۲/۲/۱ - فعل لازم

۲۲/۲/۲ - فعل متعددی

۲۲/۲/۳ - فعل مجهول

۲۲/۲/۴ - فعل ربط

۲۲/۳ - گروه فعلی مرکب

۲۳ - وابسته

۲۳/۱ - وابسته نهاد

۲۳/۱/۱ - اسم (مضاف الیه)

۲۳/۱/۱/۱ - اضافه ملکی

۲۳/۱/۱/۲ - اضافه تخصیصی

۲۳/۱/۱/۳ - اضافه توضیحی

۲۳/۱/۱/۴ - اضافه بیانی

۲۳/۱/۱/۵ - اضافه تشبیهی

۲۳/۱/۱/۶ - اضافه استعاری

۲۳/۱/۱/۷ - اضافه اقتরانی

۲۳/۱/۱/۸ - اضافه بنوت

۲۳/۱/۲ - بدل

۲۱/۱/۳ - صفت

۲۳/۱/۳/۱ - صفت برتر

۲۳/۱/۳/۲ - صفت برترین

۲۳/۱/۴ - گروه اسمی (متمم اسم)

۲۳/۲ - وابسته گزاره

۲۳/۲/۱ - وابسته فعل ساده

۲۳/۲/۱/۱ - قید یا متمم قیدی

۲۳/۲/۱/۲ - مفعول صریح

۲۳/۲/۱/۲/۱ - ضمیر

۲۳/۲/۱/۲/۲ - صفت

۲۳/۲/۱/۲/۳ - گروه اسمی

۲۳/۲/۱/۲/۴ - اسم

۲۳/۲/۱/۳ - متمم (مفعول با واسطه)

۲۳/۲/۱/۴ - متمم مفعولی

۲۳/۲/۱/۵ - تمیز

۲۳/۲/۱/۶ - گروه اسمی

۲۳/۲/۲ - وابسته فعل مرکب

۲۳/۲/۲/۱ - متمم

۲۳/۲/۳ - وابسته مسند

متمم قیودی

متمم اسمی

۲۳/۳ - وابسته وابسته

۲۳/۳/۱ - زنجیره وابسته‌ها

۲۳/۴ - جمله وابسته (یا فراکرد پیرو)

۲۳/۶ - وابسته پیشین

۲۳/۶/۱ - وابسته پیشین (۱)

۲۳/۶/۱/۱ - اسم

۲۳/۶/۱/۲ - صفت

۲۳/۶/۲ - وابسته پیشین (۲)

۲۳/۶/۲/۱ - صفت شمارشی (عدد و ممیز)

۲۳/۶/۲/۲ - صفت عدد ترتیبی

۲۳/۶/۲/۳ - صفت برترین

۲۳/۶/۲/۴ - صفت‌های تنها و یگانه

۲۳/۶/۳ - وابسته پیشین (۳)

۲۳/۶/۳/۱ - صفت اشاره

۲۳/۶/۳/۲ - صفت پرسشی

۲۳/۶/۳/۳ - صفت تعجب

۲۳/۶۳/۴ - صفت نامشخص (مبهم)

۲۳/۷ - وابسته پیشین

۲۳/۷/۱ - وابسته پیشین (۱) (وابسته صفتی)

۲۳/۷/۱/۱ - صفت (حالت)

۲۳/۷/۱/۲ - وابسته بیانی (اسم جنس، اسم نوع)

۲۳/۷/۱/۳ - وابسته توضیحی (اسم خاص)

۲۳/۷/۱/۴ - وابسته تشبیهی (اسم)

۲۳/۷/۲ - وابسته پیشین (۲) (وابسته اسمی)

۲۳/۷/۲/۱ - گروه اسمی

۲۳/۷/۲/۲ - مضاف الیه مالکیت یا تعلق

۲۳/۷/۲/۳ - مضاف الیه (اختصاص)

۲۳/۷/۲/۴ - ضمیر متصل ملکی

۲۳/۷/۳ - وابسته پیشین (وابسته بدل)

۲۳/۷/۳/۱ - گروه اسمی

۲۳/۷/۳/۲ - ضمیر مشترک تأکیدی

۲۳/۷/۳/۳ - گروه صفتی

۲۳/۷/۳/۴ - صفت

۲۳/۷/۴ - وابسته پیشین (۴) (متمم اسم)

۲۰ - جمله: (واحد گفتار) مجموعه ای از کلمه ها که دارای پیام مستقلی باشد

جمله خوانده می شود.

۲۱ - نهاد: به بخشی از جمله که درباره آن خبر داده می شود نهاد می گویند.

۲۲ - گزاره: خبری است که درباره نهاد گفته می شود.

۲۳ - وابسته: کلمه یا گروهی از کلمات است که درباره یکی از اجزای جمله توضیحی می دهد یا آنرا وصف می کند یا چگونگی آنرا بیان می کند.

(۳۰) - ترتیب «جایگاه»: احکامی که ترتیب و مکان کلمه را در جمله معین می کند.

(۳۱) - حذف: احکامی که از حذف بخشی از جمله یا تمامی آن حکایت دارد.

(۳۲) - کاربرد: احکامی که نقش و موقعیت کلمه و تأثیر و کاربرد آن را در جمله معلوم می کند.

(۳۳) - احکام خاص: احکامی که از کیفیت و خصوصیات خاص هر عنوان نحوی صحبت می کند.

۲۰/۱ - مفهوم

۲۰/۱/۱ - خبری: جمله‌ای است که به وسیله آن از وقوع یا بودن یا پذیرفتن حالتی به صورت مثبت یا منفی خبر می دهد.

مانند: علی، بزرگ است

۲۰/۱/۲ - التزامی: جمله‌ای است که به وسیله آن از وقوع یا عدم وقوع فعل به صورت شک و تردید خبر می دهد.

مانند: کاش جهان پر از عدل و داد شود.

۲۰/۱/۳ - امری: جمله‌ای است که با انجام یافتن یا انجام نیافتن فعل طلب می شود.

(طلب به صورت فرمان، خواهش، دعا و نفرین ظاهر می شود)

۲۰/۱/۴ - پرسشی: با آن از وقوع یا عدم وقوع فعل یا امر دیگری پرسش (استفهام) به عمل می آید.

۲۰/۱/۴/۱ - گاه جمله پرسشی از نهاد سؤال می کند.

۲۰/۱/۴/۲ - ممکن است جمله پرسشی از مفعول صریح سؤال

نماید.

۲۰/۱/۴/۳ - ممکن است جمله پرسشی از قید سوال کند.

۲۰/۱/۴/۴ - ممکن است جمله پرسشی از مسند سؤال کند.

۲۰/۱/۵ - تعجبی: گوینده، با آن تعجب خود را از مطالبی ابراز

می‌دارد.

۲۰/۱/۶ - مثبت: جمله‌ای که بین نهاد و گزاره آن رابطه ایجابی باشد

جمله مثبت نام دارد.

۲۰/۴/۷ - منفی: به جمله‌ای که بین نهاد و گزاره آن رابطه نفی و

سلبی باشد جمله منفی گویند.

۲۰/۱/۸ - مستقل: به جمله‌ای که به تنهایی مفهوم تام و مستقلى

داشته باشد جمله مستقل گویند.

۲۰/۱/۹ - ناقص: به جمله‌ای که به تنهایی مفهوم رسایی نداشته باشد

جمله ناقص نام دارد.

۲۰/۱/۱۰ - جمله عاطفی: جمله‌ای را گویند که با آن حالت هیجان

روحی گوینده بیان می‌شود.

۲۰/۱/۱۱ - جمله شرطی: جمله‌ای که شرطی را بیسان کند و بر سه

نوع است:

۲۰/۱/۱۱/۱ - فرض ساده: در این حال به وقوع فعل شرط حکم

نمی‌کنیم تنها می‌گوییم که واقع شدن آن موجب وقوع

فعل پایه بوده، هست، خواهد بود.

مانند: به تیغم گر کشد دستش نگیرم

۲۰/۱/۱۱/۲ - احتمال: گاهی علاوه بر فرض، احتمال وقوع فعل شرط را بیان می‌کند.

مانند: گرت بار دیگر ببینم به تیغ

چو دشمن ببرم سرت بی دریغ

۲۰/۱/۱۱/۳ - بیان امر محال: گاهی فعل شرط، امری را بیان می‌کند که وقوع آن محال است، در این حال مقصود گوینده انکار وقوع فعل پایه یا بیان محال بودن آن است.

مانند: اگر غم را چو آتش دود بودی

جهان تاریک بودی جاودانه

۲۰/۲ - ساختمان:

۲۰/۲ - نهاد + گروه فعلی + عنصر صرفی

۲۰/۲ - گروه اسمی + گروه فعلی + عنصر صرفی

۲۰/۲ - گروه اسمی + گروه اسمی + را + فعل متعدی + عنصر صرفی

۲۰/۲ - اسم + گروه اسمی + را + فعل متعدی + عنصر صرفی

۲۰/۲/۱ - ساده: جمله‌ای که تنها یک فعل داشته باشد و مستقلاً معنا

را برساند جمله ساده نام دارد. مانند: حسن رفت

۲۰/۲/۲ - مرکب: جمله مستقلی را گویند که بیش از یک فعل داشته

باشد.

۲۰/۲/۲/۱ - فراکرد پایه: بخشی از جمله مرکب که غرض

گوینده جمله مرکب، بیان آن است، فراکرد پایه نام

دارد.

۲۰/۲/۲/۲ - فراکرد پیرو: بخشی از جمله که برای تکمیل معنای

فراکرد پایه می آید، فراکرد پیرو نام دارد.

۲۰/۲/۲/۲/۱ - فراکرد پیرو گاهی جانشین جزء اصلی نهاد

است.

۲۰/۲/۲/۲/۲ - گاهی فراکرد پیرو جانشین بدل می شود.

۲۰/۲/۲/۲/۳ - گاهی فراکرد پیرو جانشین صفت و مضاف

الیه می شود.

۲۰/۲/۲/۲/۴ - فراکرد پیرو گاه می تواند جانشین مفعول

باشد.

۲۰/۲/۲/۲/۵ - فراکرد پیرو گاه جانشین قید و متمم فعل یا

وابسته به یکی از آن دو باشد.

۲۰/۳ - نظم

۲۰/۳/۱ - مستقیم: جمله‌ای که در آن اجزاء و ارکان، نظم طبیعی و

جایگاه مخصوص خود را داشته باشند جمله مستقیم نام

دارد.

مانند: هادی دیروز ما را به خانه دعوت کرد.

۲۰/۳/۲ - غیرمستقیم: جمله‌ای که در آن نظم جمله، بر هم نخورده و

اجزاء و ارکان در جای خاص خودش نیامده باشد، جمله

غیرمستقیم نام دارد.

مانند: گلستان از نظر نویسندگی ممتاز است و قابل توجه

۲۰/۵ - جمله معترضه: جمله معترضه آن است که با حمل موضوع مربوط نبوده

و اگر آن را حذف کنیم خللی به مقصود و اصل معنا وارد نمی شود.

۲۰/۶ - پیوند جمله‌های مستقل:

۲۰/۶۷۱ - پیوند لفظی: گاه دو یا چند جمله مستقل که شخص و زمان فعل آنها مشترک است با واسطه کلمه‌ای به هم می‌پیوندند که این کلمه را حرف عطف گویند، جمله‌هایی که با حرف عطف به هم پیوسته اند نسبت به یکدیگر یکی از روابط ذیل را دارا هستند.

۲۰/۶۷۱/۱ - مطابقت: دو یا چند جمله مستقل را گویند که از هر جهت با هم مطابق باشند.

۲۰/۶۷۱/۲ - تساوی: هر گاه مفهوم دو یا چند جمله از جهتی مساوی باشند بین آن دو جمله تساوی برقرار است.

۲۰/۶۷۱/۳ - تناوب: گاهی دو یا چند جمله مستقل که در پی یکدیگر می‌آیند با هم تناوب دارند، یعنی تنها یکی از آنها ممکن است واقع شده یا واقع شود.

۲۰/۶۷۱/۴ - مقابله و منافات: دو جمله مقابل جملاتی هستند که وقوع یکی منافی وقوع دیگری بوده و یا وقوع یکی از حکم کلی‌ای که در دیگری بیان شده مستثنی است.

۲۰/۶۷۱/۵ - توالی: دو جمله خبری را گویند که دومی نسبت به اولی در زمان، توالی دارد و در پی آن واقع شده است.

۲۰/۶۷۱/۶ - اثبات و نفی: دو یا چند جمله‌ای را گویند که شامل دو حکم برای امر واحدی باشد که یکی به اثبات و دیگری به نفی است.

۲۰/۶۷۱/۷ - مشارکت در نفی: دو یا چند جمله‌ای را گویند که در نفی با هم شراکت داشته باشند.

۲۰/۶/۱/۸ - مشارکت در اثبات: دو یا چند جمله مستقل که در

عین اختلاف با یکدیگر، در اثبات اشتراک دارند.

۲۰/۶/۱/۹ - بیان علت: گاهی جمله ثانی علت وقوع امری یا بیان

حکمی را که در جمله اول ذکر شده است می‌رساند.

۲۰/۶/۱/۱۰ - بیان نتیجه: گاه ممکن است جمله ثانی نتیجه جمله

اول را بیان کند.

۲۰/۶/۲ - پیوند معنوی: گاهی دو یا چند جمله مستقل در پی

یکدیگر قرار گرفته و بی واسطه حرفی یا کلمه‌ای به هم

می‌پیوندند. در این حال رابطه جمله‌ها با یکدیگر پیوند

معنوی است، پیوند معنوی به دو وجه حاصل می‌شود:

۲۰/۶/۲/۱ - ترتیب زمانی: آن است که فعل‌های چند جمله

مستقل از حیث زمان در پی هم واقع شوند.

مانند: درویشی در گوشه‌ای نشسته بود، پادشاهی بسر

او گذشت

۲۰/۶/۲/۲ - ترتیب منطقی: آن است که میان دو یا چند جمله،

رابطه علت و معلول، یا مقدمه و نتیجه وجود داشته

باشد.

مانند: سخن نشنیدی، عاقبتش دیدی

۲۰/۷ - شبه جمله

اگر بنخواهیم حالت‌های روحی و درونی خود چون شادی، تعجب، درد، افسوس

و مانند آنها را بر زبان بیاوریم، معمولاً از کلمه‌هایی همچون به، وه، اوخ و جزء

آنها استفاده می‌کنیم. این کلمه‌ها را شبه جمله یا صورت می‌گویند. از آن جهت

به این کلمه‌ها شبه جمله می‌گویند که معنایی مانند جمله دارند. مثلاً وقتی

می‌گویم «آه» مثل این است که بگوییم «درد می‌کشم». به این کلمه‌ها «صوت» هم می‌گویند، زیرا در بیشتر آنها مثل این است که از شدت درد یا تعجب یا افسوس، صوت (یعنی صدایی) از حلق و دهان خود در می‌آوریم.

۲۱ - نهاد

۲۱/۱ - فاعل: اگر فعل در گروه فعلی، فعل لازم باشد در این صورت به نهاد، فاعل نیز می‌گویند.

۲۱/۱/۱ - ضمیر

۲۱/۱/۲ - اسم

۲۱/۱/۳ - گروه اسمی

۲۱/۲ - نائب فاعل: اگر فعل جمله، فعل مجهول باشد در این صورت به نهاد، نائب فاعل نیز می‌گویند.

۲۱/۲/۱ - ضمیر

۲۱/۲/۲ - اسم

۲۱/۲/۳ - گروه اسمی

۲۱/۳ - مسند الیه: اگر فعل جمله، فعل ربطی باشد در این صورت به نهاد، مسند الیه نیز می‌گویند.

۲۱/۳/۱ - صفت

۲۱/۳/۲ - اسم

۲۱/۳/۳ - گروه اسمی

۲۲ - گزاره

۲۲/۱ - مسند: خبری است که به وسیله فعل ربطی به نهاد نسبت داده می‌شود.

۲۲/۱ - مسند: خبری است که به وسیله فعل ربطی به نهاد نسبت داده می‌شود.

۲۲/۱/۱ - صفت

۲۲/۱/۲ - گروه اسمی: مجموعه کلماتی را که جانشین یک اسم یا یک ضمیر باشند گروه اسمی می‌خوانیم.

۲۲/۲ - گروه فعلی (ساده): به فعلی که به همراهی کلمه یا کلمات دیگر (وابسته‌های فعل) یا بدون همراهی آنها در جمله نقش می‌پذیرند، گروه فعلی گویند.

۲۲/۲/۱ - فعل لازم: گاهی فعل در گروه فعلی، فعل لازم است.

۲۲/۲/۲ - فعل متعدی: ممکن است فعل در گروه فعلی، فعل متعدی باشد.

۲۲/۲/۳ - فعل مجهول: ممکن است فعل در گروه فعلی، فعل مجهول باشد.

۲۲/۲/۴ - فعل ربط: ممکن است فعل در گروه فعلی، فعل ربط باشد.

۲۲/۳ - گروه فعلی (مرکب): گاهی فعل در گروه فعلی، فعل مرکب است که همراه با کلمات یا وابسته‌های فعل، گروه فعلی مرکب را می‌سازد.

۲۳ - وابسته نهاد: وابسته‌ای که با اسم پیوند خورده باشد وابسته اسمی نامیده می‌شود.

۲۳/۱/۱ - اسم (مضاف‌الیه)^۱: اسم وابسته‌ای است که برای توضیح

یا بیان تعلق اسم دیگری می‌آید.

۲۳/۱/۱/۱ - اضافه ملکی: آن اضافه‌ای است که ملکیت را

می‌رساند.

مانند: باغ علی.

۲۳/۱/۱/۲ - اضافه تخصیصی: اضافه‌ای است که تخصیص را

می‌رساند. مانند: لباس کار

۲۳/۱/۱/۳ - اضافه توضیحی: اضافه‌ای است که توضیحی را بیان

می‌کند. مانند: کشور ایران

۲۳/۱/۱/۴ - اضافه بیانی: اضافه‌ای است که تبیین‌کننده و

روشنگر است. مانند: لباس پشم

۲۳/۱/۱/۵ - اضافه تشبیهی: اضافه‌ای که شباهتی را می‌رساند.

مانند روی ماه

۲۳/۱/۱/۶ - اضافه استعاری: اضافه‌ای است که مضاف در غیر

معنای حقیقی خود استعمال شده باشد.

مانند: دست‌روزگار

۲۳/۱/۱/۷ - اضافه اقترانی: اضافه‌ای است که مضاف به مضاف

الیه اقتران معنوی داشته باشد. مانند: دست ادب.

۲۳/۱/۱/۸ - اضافه بنوت: در جایی است که پسر را به پدر اضافه

کنند. مانند: عیسای مریم - رستم زال - عباسعلی

۱ - اسم اصلی در این صورت مضاف نام دارد.

۲۳/۱/۲ بدل^۱: اسم وابسته‌ای است که لقب یا نام دیگر یا توضیحی را نسبت به اسم در برداشته باشد. (بدل همیشه همان اسم است)

۲۳/۱/۳ - صفت^۲: کلمه‌های وصفی وقتی همراه اسم بیایند وابسته صفتی یا صفت نامیده می‌شوند.

۲۳/۱/۳/۱ - صفت برتر

۲۳/۱/۳/۲ - صفت برترین

۲۳/۱/۴ - گروه اسمی (متمم اسم): کلمه یا گروهی از کلمات است که به وسیله یکی از حروف اضافه به اسم وابسته می‌شود.

۲۳/۲ - وابسته گزاره

۲۳/۲/۱ - فعل ساده: کلمه یا گروهی از کلمات است که چگونگی وقوع فعل را رسانده یا معنی فعل با آن تمام می‌شود.

۲۳/۲/۱/۱ - قید (یا متمم قیدی): وابسته‌ای است که چگونگی انجام گرفتن فعل را بیان می‌کند.

۲۳/۲/۱/۲ - مفعول صریح: وابسته فعل متعدی است که معنای فعل با آن تمام می‌شود.

۲۳/۲/۱/۲/۱ - ضمیر

۲۳/۲/۱/۲/۲ - صفت

۲۳/۲/۱/۲/۳ - گروه اسمی

۲۳/۲/۱/۲/۴ - اسم

۱ - اسم اصلی در این صورت مبدل منه نام دارد.

۲ - اسم اصلی در این صورت موصوف نام دار.

۲۳/۲/۱/۳ - متمم (مفعول با واسطه): کلمه یا گروهی از کلمات

است که به وسیله یکی از حروف اضافه به جمله

پیوند خورده و راجع به فعل توضیحی می‌دهد.

۲۳/۲/۱/۴ - متمم مفعولی: واحد نحوی خاصی که از لحاظ

معنایی مفهوم خاصی را به گروه فعلی می‌افزاید که به

گروه اسمی در جایگاه مفعول صریح مربوط می‌گردد.

۲۳/۲/۱/۵ - تمیز: وابسته‌ای است که قید یا مفعول یا متمم نباشد

و معنای فعل با آن تمام شود.

۲۳/۲/۱/۶ - گروه اسمی: وابسته فعل ممکن است گروه اسمی

باشد.

۲۳/۲/۲ - وابسته فعل مرکب: وابسته ممکن است وابسته فعل

مرکب باشد.

۲۳/۲/۲/۱ - متمم:

۲۳/۲/۳ - وابسته مسند: وابسته‌ای که به مسند وابسته شود.

۲۳/۲/۳/۱ - متمم قیدی: وابسته مسند ممکن است متمم قیدی

باشد.

۲۳/۲/۳/۲ - متمم اسمی: وابسته مسند ممکن است متمم اسمی

باشد.

۲۳/۳ - وابسته وابسته: وابسته‌ای که به یکی از وابسته‌های اسم یا فعل وابسته

باشد.

۲۳/۳/۱ - زنجیره وابسته‌ها: وابسته اگر بیش از یکی باشد زنجیره

وابسته نام دارد.

۲۳/۳/۱/۱ - صفت

۲۳/۳/۱/۲ - مضاف الیه

۲۳/۳/۱/۳ - بدل

۲۳/۴ - جمله وابسته (یا فراکرد پیرو): جمله‌ای است که خود، وابسته به اسم، فعل یا یکی از وابسته‌ها باشد.

۲۳/۶ - وابسته پیشین: به وابسته‌ای که قبل از اسم ذکر می‌شود وابسته پیشین گویند.

۲۳/۶/۱ - وابسته پیشین ۱: نزدیکترین وابسته پیشین به اسم وابسته پیشین ۱ است.

۲۳/۶/۱/۱ - اسم: گاه وابسته پیشین ۱ از نوع اسم است.

۲۳/۶/۱/۲ - صفت: گاه وابسته پیشین ۱ از نوع صفت است.

۲۳/۶/۲ - وابسته پیشین ۲: دومین وابسته پیشین، وابسته پیشین ۲ است.

۲۳/۶/۲/۱ - صفت شمارشی (عدد و ممیز): اعداد اصلی به

همراه ممیز و یا بدون آن ممکن است به عنوان وابسته

پشین ۲ به کار روند.

۲۳/۶/۲/۲ - صفت برترین: وابسته صفت برترین نیز می‌تواند در

جایگاه وابسته پیشین ۲ به کار رود.

۲۳/۶/۲/۴ - صفت‌های «تنها» و «یگانه»: تنها و یگانه نیز همانند

صفت برترین در جایگاه وابسته پیشین ۲ به کار

می‌روند.

۲۳/۶۳ - وابسته پیشین ۳: سومین وابسته پیشین، وابسته پیشین ۳
نام دارد.

۲۳/۶۳/۱ - صفت اشاره: وابسته اشاره در جایگاه وابسته پیشین
۳ می‌تواند به کار رود.

۲۳/۶۳/۲ - صفت پرسشی: وابسته پرسشی نیز می‌تواند در
جایگاه وابسته پیشین ۳ به کار رود.

۲۳/۶۳/۳ - صفت تعجب: این وابسته نیز می‌تواند در جایگاه
وابسته پیشین ۳ به کار رود.

۲۳/۶۳/۴ - صفت نامشخص (مبهم): چنانکه از اسم‌شان
پیداست به طور نامشخص به فردی یا موردی و یا
افراد و موارد یک نوع اشاره می‌کند و می‌تواند در
جایگاه وابسته پیشین ۳ به کار رود.

۲۳/۷ - وابسته پسین: وابسته‌هایی که بعد از اسم به کار می‌روند وابسته پسین
نام دارند.

۲۳/۷/۱ - وابسته پسین ۱ (وابسته صفتی): اولین وابسته پسین بعد از
اسم وابسته پسین ۱ است.

۲۳/۷/۱/۱ - صفت: وابسته صفت، «حالت» اسم را بیان می‌کند.
مانند: معلم دانا

۲۳/۷/۱/۲ - وابسته توضیحی (اسم خاص): وابسته توضیحی
اسم خاص است که در جایگاه وابسته صفتی ظاهر
می‌شود و در واقع اسم را توضیح می‌دهد. مانند: شهر
تهران.

۲۳/۷/۱/۴ - وابسته تشبیهی (اسم): وابسته تشبیهی نوعی وابسته
 صفتی است که بیانگر شباهت اسم به وابسته است.

مانند: قد سرو

۲۳/۷/۲ - وابسته پسین ۲ (وابسته اسمی): دومین وابسته پسین اسم
 را وابسته پسین ۲ گوئیم.

۲۳/۷/۲/۱ - گروه اسمی: در جایگاه وابسته اسمی، گروه اسمی
 ظاهر می‌شود، به این معنا که یک گروه اسمی به عنوان
 وابسته اسمی در درون گروه اسمی بزرگتری قرار
 می‌گیرد.

۲۳/۷/۲/۲ - مضاف الیه (مالکیت و یا تعلق): ممکن است گروه
 اسمی به مالکیت چیزی در مورد دارنده انسان اشاره
 کند. مانند: خانه احمد.

۲۳/۷/۲/۳ - مضاف الیه (اختصاص): ممکن است برخی از
 صورت‌های نحوی گروه اسمی به اختصاص داشتن و
 یا مربوط بودن چیزی به چیز دیگر اشاره کنند. مانند:
 در این باغ.

۲۳/۷/۲/۴ - ضمیر متصل: عنصر دیگری که ممکن است در
 جایگاه وابسته اسمی ظاهر شود ضمیر متصل است.
 مانند: برادرم - دوست

۲۳/۷/۳ - وابسته پسین ۳ (وابسته بدل): سومین وابسته پسین وابسته
 پسین ۳ است.

۲۳/۷/۳/۱ - گروه اسمی: در جایگاه وابسته بدل گروه اسمی
 می‌تواند به کار رود.

۲۳/۷/۳/۲ - ضمیر مشترک تأکیدی: در جایگاه وابسته بدل ضمیر

مشترک تأکیدی می‌تواند به کار رود.

۲۳/۷/۳/۳ - گروه صفتی: در جایگاه وابسته بدل، گروه صفتی

می‌تواند به کار رود.

۲۳/۷/۳/۴ - صفت: در جایگاه وابسته بدل، صفت می‌تواند به

کار رود.

۲۳/۷/۴ - وابسته پسین ۴ (متمم اسم): چهارمین وابسته بعد از اسم

وابسته پسین ۴ است.

۲۰ - جمله

۲۱ - نهاد

۲۲ - گزاره

۲۳ - وابسته

(۳۰) - احکام ترتیب «جایگاه»

(۳۱) - احکام حذف

(۳۲) - احکام کاربرد

(۳۳) - احکام خاص

۱/ (۳۱)/ ۲۰ - گاهی همه اجزاء جمله حذف می‌شوند.

مانند: حسن امروز به مدرسه نرفته است؟ ج: نه

۲/ (۳۱)/ ۲۰ - در اصطلاحات نظامی، ورزشی، علائم رانندگی و امثال آن معمولاً بخشی از جمله حذف می‌گردد.

۳/ (۳۱)/ ۲۰ - در برخی از مثل‌ها و ضرب‌المثل‌ها نیز قسمتی از جمله حذف می‌گردد.

(۳۱) ۳ - ۱ - ۲۰ - در جمله امری، نهاد همیشه محذوف است.

۱/ (۳۱)/ ۱/ ۲۰ - گاهی پیش از جمله امری نام کسی را که باید کاری انجام دهد یا حالتی را بپذیرد ذکر می‌کنیم، این نام بردن «ندا» خوانده می‌شود.

۲/ (۳۱)/ ۱۳۳/ ۲۰ - گاهی قسمتی از جمله که در تعاریف و دعا و نفرین و امثال آن است در عرف زبان حذف می‌گردد.

مانند: سلام، که در اصل «سلام بر شما باد» می‌باشد.

۲۰/۱/۴/۳۱/۲/۱ - کلمه پرسش گاهی ضمیر و گاهی صفت است.

۲۰/۱/۴/۳۲/۲ - ضمیر پرسشی جانشین صفت می‌شود.

۲۰/۱/۴/۳۱/۳ - اسمی که ضمیر پرسشی جای آن را گرفته است ممکن است در جمله فاعل، مفعول، مضاف الیه، قید، و یا متمم فعل باشد.

۲۰/۱/۴/۳۳/۱ - جمله پرسشی درست مانند جمله خبری است و تفاوت آن دو را می‌توان از آهنگ جمله دریافت.

۲۰/۱/۴/۳۳/۲ - در جمله پرسشی کلمه «آیا» در اول و کلمه پرسش در ضمن جمله با هم می‌آیند

۲۰/۱/۴/۳۳/۳ - جمله پرسشی غالباً محتاج پاسخ است.

۲۰/۱/۴/۳۳/۴ - در جمله پرسشی هر گاه پاسخ نزد گوینده و شنونده آشکار باشد، غرض گوینده تأکید مفهومی است (که به این جمله پرسش تأکیدی می‌گویند)

۲۰/۱/۱۱/۳۲/۵ - شرطی که در فراکرد پیرو می‌آید در حکم قید است.

۲۰/۱/۱۱/۳۳ - جمله مرکب شرطی چه در پایه و چه در پیرو صیغه خاص ندارد.

۲۰/۱/۱۱/۱/۳۳ - گاهی فرض در فعل شرط نوعی از تجاهل است یعنی گوینده آنرا به یقین می‌داند اما به صورت شرط بیان می‌کند تا تأکیدی برای جمله پایه باشد.

مانند: اگر حکم خدا دیگر نگرده به انده خوردن از ما برنگردد

۲۰/۲/۱/۳۳/۱ - جمله ساده گاهی مستقل است.

۲۰/۲/۱/۳۳/۲ - در جمله‌های ساده معطوف به یکدیگر هیچ‌یک از دو جمله ساده متوالی جزئی از دیگری شمرده نمی‌شود.

(۳۲)/۲/۲۰ - در جمله‌های مرکب همیشه فراکرد پیرو جزئی از جمله است و جای یکی از اجزاء یا قسمت‌های جمله را می‌گیرد. مانند:

می‌دانستم که می‌آیی

(۳۲)/۱/۲/۲۰ - تبدیل فراکرد پایه به نهاد ممکن نیست.

۱/(۳۲)/۲/۲/۲۰ - با تبدیل فراکرد پیرو به گروه اسمی، جمله مرکب به جمله

ساده تبدیل می‌شود.

۲/(۳۲)/۲/۲/۲۰ - فراکرد پیرو هیچ‌گاه جانشین اصل گزاره که فعل پایه است

نمی‌شود.

۳/(۳۲)/۲/۲/۲۰ - فعل فراکرد پیرو یا از وجه اخباری است و یا وجه التزامی.

(۳۲)/۲/۲/۲۰ - هر گاه حروف ربط^۱ (آنجا که چون، هرچند، ...) بر سر

فراکردی - در آید آن را پیرو فراکرد پایه قرار می‌دهد که این‌گونه

فراکردها همیشه در حکم متمم فعل پایه هستند. در این حال

فراکرد پیرو غالباً در آغاز جمله می‌آید.

(۳۲)/۲/۲/۲۰ - فراکردی که پس از حرف ربط یا گروه ربطی می‌آید متمم

فعل شمرده می‌شود، و دارای یکی از معانی زیر است.

۱ - حروف ربط مرکب عبارتند از:

آنجا که، با آنکه، پیش از آنکه، چون، وقتی که، آندم که، بدانسان که، بیشتر از آنکه، چونکه،

هرچند، اگر، پس که، تا، درحالیکه، هر وقتیکه، اگرچه به شرط آنکه، تابوکه، علاوه بر آنکه،

هرگاه، اگرچند، به فرض آنکه، جائیکه، کجا، هر گه که، از آنروز که، بجز که، چنانکه، گذشته از

آنکه، همان‌دم که، از آنکه، به محض آنکه، چندانکه، مگر که، همان روز که، بجز که، چنانکه،

گذشته از آنکه، همانند که، از آنکه، به محض آنکه، چندانکه، مگر که، همان روز که، اکنون که،

بی آنکه، چنین که، نه ... و بس - الا که، پس از آنکه، چون، نه ... و بس ... که.

۱- زمان ۲- وضع حالت ۳- علت ۴- غرض ۵- تطابق یا تضاد ۶-

نتیجه ۷- مقایسه و تشبیه ۸- الحاق ۹- استثناء ۱۰- شرط

مثال ۱: من از آتروز که در بند توام آزادم

مثال ۲: چو خلوت با میان آمد نخواهم شمع کاشانه

مثال ۳: از آن به دیر مغانم عزیز می دارند

که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

(۳۲)/۲/۲/۲۰ - فراگرد پیرو هر گاه جانشین جزء اصلی نهاد باشد با

حرف‌های «که» و «تا» به فراگرد پایه می‌پیوندد و فعل پایه نیز در

این حال همیشه غیرشخصی است.

(۳۳)/۳/۲/۲۰ - هرگاه فراگرد پیرو جانشین صفت و مضاف الیه شود برای

توصیف و بیان اسم یا ضمیری می‌آید که جزء اصلی نهاد است.

مانند: آنکس که به دست جام دارد

سلطانی (جَم) مدام دارد

(۳۲)/۴/۲/۲۰ - فراگرد پیرو غالباً در فعل‌های گفتن، شنیدن، پرسیدن،

فرمودن و مانند آنها، جانشین مفعول است که در این مورد

فراگرد پیرو گاهی با حرفهای «که»، «تا» به فراگرد پایه می‌پیوندد.

مانند: گفتم که حق داشتی = حق داشتن تو را گفتم

و گاه نیز پیوند معنوی بین آنها است.

مانند: گویند، خواه‌های را بنده‌ای بود

(۳۲)/۴/۲/۲۰ - فراگرد وابسته مفعول مانند وابسته‌های نهاد، برای اسم یا

ضمیری که مفعول واقع شده است صفت یا مضاف الیه و یا بدل

قرار می‌گیرد.

مانند: جانشین بدل

هر که را اسرار حق آموختند

مهر کردند و دهانش دوخندند

جانشین صفت و مضاف الیه: سخنی که دلی بیازارد مگوی

۲۰/۲/۲/۲/۵/(۳۲) - هرگاه فراکرد پیرو جانشین قید یا متمم فعل و یا وابسته به یکی از آن دو باشد با حرف‌های ربط ساده مانند «چون»، و «چو» به فراکرد پایه می‌پیوندد.

۲۰/۶/۱/۱/(۳۲) - مطابقت: دو جمله مطابق با حرف، «و» به هم می‌پیوندند

مانند: می‌روم و به او می‌گویم.

۲۰/۶/۱/۲/(۳۲)/۱ - تساوی: دو جمله متساوی با حروف «چه» در اول هر جمله

به هم می‌پیوندند

مانند: چه بیائی، چه نیائی

۲۰/۶/۱/۲/(۳۲)/۲ - فعل جمله‌هایی که با حرف «چه» به هم می‌پیوندند همیشه

از وجه التزامی است.

۲۰/۶/۱/۲/(۳۳)/۱ - گاهی کلمات «خواه» و «خواهی» نیز دو جمله مستقل را به

هم معطوف می‌کنند.

۲۰/۶/۱/۲/(۳۳)/۲ - فعل جمله‌هایی که با کلمات «خواه» و «خواهی» به هم

می‌پیوندند غالباً به وجه امری است.

۲۰/۶/۱/۳/(۳۱) - گاهی حرف یا، از آغاز جمله نخستین (دو جمله متناوب)

حذف می‌گردد.

مانند: این مطلب درست نیست، یا من نمی‌فهمم.

۲۰/۶/۱/۳/(۳۲)/۱ - تناوب: دو جمله متناوب با حرف «یا» در اول جمله به هم

مربوط می‌شوند مانند: یا بکش، یا دانه ده، یا از قفس آزاد کن؟

۲۰/۶/۱/۳/(۳۲)/۲ - در جمله‌های متناوب، فعل جمله‌هایی که با حرف «یا» به

هم می‌پیوندند همیشه از وجه اخباری یا وجه امری است.

۱/ (۳۳)/۴/۲۰/۷۱/۴ - مقابله و منافات: جملات مقابل با حروف «ولیکن»، «ولیک»، «اما» به هم مربوط می‌شوند.

مانند: پس از دشواری آسانی است «ولیکن» آدم باید صبر کند.

در کار شتاب باید کرد «اما» احتیاط لازم است.

۲/ (۳۳)/۴/۲۰/۷۱/۴ - جمله‌هایی که با این حروف و نظایر آنها به هم پیوند

یافته‌اند در صورتی از حیث معنا یا از حیث لفظ با هم متقابل‌اند

که یکی مثبت و دیگری منفی باشد.

(۳۲)/۵/۲۰/۷۱/۵ - توالی: دو جمله متوالی با کلمه «پس» و آنچه به این معنا باشد

به هم می‌پیوندند.

مانند: قاضی به سرای اندر شد، پس باز آمد.

(۳۲)/۷/۲۰/۷۱/۷ - اثبات و نفی: دو جمله اثباتی و نفی، غالباً با واسطه کلمه «نه»

«نی» در اول یکی از جمله‌ها به هم می‌پیوندند.

مانند: تو برای وصل کردن آمدی

«نی» برای فصل کردن آمدی

۱/ (۳۲)/۷/۲۰/۷۱/۷ - مشارکت و نفی: این دو جمله با حرف «نه» که در اول هر

جمله تکرار می‌شود پیوند می‌پذیرد.

مانند: نه، از جورش به قاضی می‌توان شد

نه، از دستش به داور می‌توان رفت

۲/ (۳۲)/۷/۲۰/۷۱/۷ - فعل در این گونه جملات مشارکت و نفی همیشه از وجه

اخباری یا امری است.

(۳۲)/۷/۲۰/۷۱/۷ - مشارکت در اثبات: جملات مشترک در اثبات به وسیله حرف

هم در آغاز هر جمله به هم می‌پیوندند.

مانند: هم خدا را می‌خواهد، هم خرما را

۲۰/۶/۱/۹/(۳۲) - بیان علت: در جملات تعلیلی، رابطه جملات، «زیرا که»، که (تعلیل)، چرا که، ازیرا است.

مانند: تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن

که خواجه خود روش بنده پروری داند

۲۰/۶/۱/۱۰/(۳۲) - بیان نتیجه: رابطه در این گونه جملات، کلمات «پس»، بنابراین، لهذا» و مانند این هاست.

مانند: دریا طوفانی بود پس لنگر انداختیم.

۲۰/۶/۲/۲ (۳۳) - گاهی ترتیب زمانی، خود متضمن ترتیب منطقی نیز هست.

مانند: درویشی را ضرورتی پیش آمد، گلیمسی را ازدوستی دزدید.

۲۰/۷/(۳۳)/۱ - منادا در زبان فارسی امروز معمولاً با تغییر آهنگ صدا و نیز از ساخت جمله شناخته می شود و نشانه خاصی ندارد.

مانند: احمد بیا

۲۰/۷/(۳۳)/۲ - منادا در زبان شعر و ادب به صورت های زیر دیده می شود:

- بدون هیچ نشانه و با آهنگ مخصوص ندا

۲۰/۷/(۳۰)/۱ - اگر با «ای» باشد در اول اسم است.

مانند: ای گبند گیتی ای دماوند

۲۰/۷/(۳۰)/۲ - با «الف» در آخر اسم

مانند: هر کجا هست خدایا به سلامت دارش

۲۰/۷/(۳۰)/۳ - با «یا» در اول کلمه «رب» و برخی اسم های دیگر یا رب، یا

حسین مظلوم(ع)

۲۰/۷/(۳۰)/۴ - «آیا» در اول اسم «آیا ملک ایران زمین»

۲۰/۷/(۳۲) - ضمیر و صفت نیز می تواند در جمله نقش ندائی پذیرند.

مانند: ای دانای رازها

(۳۰)/۲۱ - اصل آن است که نهاد در ابتدای جمله واقع شود.

(۳۱)/۲۱ - نهاد، اغلب در جمله‌های امری حذف می‌شود.

مانند: برو، یعنی: تو برو

(۳۱)/۲۱ - در جمله‌های پاسخ‌دهی نیز نهاد مانند دیگر اجزاء جمله حذف می‌گردد.

مانند: ابراهیم کجاست؟

ج: مریض است. (ابراهیم)

۱/ (۳۲)/۲۱ - اگر نهاد جاندار باشد عنصر صرفی فعل با نهاد مطابقت دارد.

۲/ (۳۲)/۲۱ - اگر نهاد جمع غیرجاندار باشد عنصر صرفی فعل را هم مفرد و هم جمع می‌توان آورد.

۳/ (۳۲)/۲۱ - اگر نهاد اسم جمع باشد معمولاً عنصر صرفی فعل آن را، هم جمع و هم مفرد می‌توان آورد.

۴/ (۳۲)/۲۱ - گروه اسمی که در جایگاه نهاد واقع می‌شود اگر همراه «همه»، «برخی» و «بعضی» آمده و درباره انسان به کار رود همیشه عنصر صرفی، فعل جمع می‌گردد.

۵/ (۳۲)/۲۱ - اگر نهاد متعدد شود عنصر صرفی فعل به صورت جمع می‌آید.

مانند: ابراهیم، اسماعیل با ادبند.

۱/ (۳۲)/۲۱ - اگر نهاد، جمع و اسم معنا یا اسم زمان باشد (روزها - هفته‌ها) معمولاً عنصر صرفی فعل را مفرد می‌آورند.

مانند: سالها گذشت ولی وعده‌ها انجام نیافت.

۲/ (۳۳)/۲۱ - گاهی از روی احترام برای نهاد مفرد عنصر صرفی فعل جمع می‌آورند.

مانند: پدرم فرمودند

۳/۲۱/(۳۳) - نهاد می تواند به وسیله گروه اسمی ساخته شود.

۴/۲۱/(۳۳) - هر گاه نهاد (گروه اسمی) با فعل بودن بیاید نشانه «را» ظاهر می شود.

۵/۲۱/(۳۳) - ممکن است در جمله، نهاد، ضمیر مشترک واقع شود.

۳۱/۱/۱/(۳۱) - در جایی که نهاد و مفعول هر دو ضمیر متصل باشند، ضمیر فاعلی بر مفعولی مقدم می باشد.

۱/۲۱/۳/(۳۱) - در جایی که قرینه باشد می توانیم مسند الیه را حذف کنیم.

۲/۳۲/۳/(۳۱) - در مورد سؤال غالباً مسند الیه حذف می شود.

مانند: احمد چطور است؟ ج: سالم است.

۳/۲۱/۳/(۳۱) - اگر مسند الیه اسم زمان باشد به طور غالب حذف می شود.

۴/۲۱/۳/(۳۱) - هر جا قرینه لفظی و یا معنوی باشد مسند الیه ممکن است حذف شود.

۳/۲۱/۳/(۳۳) - اگر مسند الیه متعدد باشد، در این صورت آنها را به یکدیگر عطف

نمایند و ممکن است حرف ربط را نیز در عبارت حذف کنیم.

حافظ، سعدی شاعر بودند.

۳۰/۲۲/ - در گروه فعلی، فعل معمولاً در آخر جمله ذکر می گردد.

۳/۲۲/ - (گروه فعلی) در ماضی نقلی «اند» نیز گاهی مانند ماضی بعید، فعل

معین به قرینه جمله عطفی حذف می شود.

مانند: سیب را از درخت کنده و خورده اند.

که در اصل: «سیب را از درخت کنده اند و خورده اند» بوده است.

۱/۲۲/۱/(۳۰) - مسند پس از نهاد و پیش از فعل ربطی جای دارد.

۲/۲۲/۱/(۳۰) - اگر جمله دارای قید یا متمم باشد، مسند پس از آنها می آید.

مانند هوا بسیار گرم است.

(۳۱)/۲۲/۱ - در صورت وجود قرینه لفظی یا معنوی می‌توانستیم مسند را در عبارت بیندازیم.

(۳۲)/۲۲/۱ - اگر مسند یکی باشد، فعل مفرد است.

مانند: **ابراهیم مانند اسماعیل با ادب است.**

(۳۳)/۲۲/۱ - گروه اسمی که مسند را تشکیل می‌دهد ممکن است وابسته یا زنجیره‌ای از وابسته‌ها باشد.

مانند: **زبان، کلید در گنج صاحب هنر است.**

(۳۱)/۲۳/۱/۱ - گاهی مضاف پس از مضاف الیه می‌آید و کسره اش حذف می‌شود.

مانند: **خانه کتاب - کتابخانه**

۱/۲۳/۱/۱/(۳۲) - وابسته اسم اگر مضاف الیه باشد مستقل از مضاف وجود دارد.

۲/۲۳/۱/۱/(۳۲) - وابسته اسم اگر مضاف باشد میان مضاف و مضاف الیه، «یاء» نکره را نمی‌توان آورد.

۳/۲۳/۱/۱/(۳۲) - وابسته اسم اگر مضاف باشد بر مضاف الیه می‌توان صفت اشاره «این» و «آن» را افزود.

۴/۲۳/۱/۱/(۳۳) - اصل این است که مضاف به وسیله کسره به مضاف الیه اضافه شود و پیش از آن بیاید.

۱/۲۳/۱/۱/(۳۳) - در برخی از مضاف و مضاف الیه‌ها، کسره اضافه بدون تعویض جای مضاف و مضاف الیه حذف می‌شود. این‌گونه ترکیب‌ها را اسم مرکب گویند.

مانند: **مادر زن - پدر زن**

۲/۲۳/۱/۱/(۳۳) - اگر مضاف به یکی از دو حرف «الف» یا «او» ختم شود در آخر آن به جای کسره اضافه، یای مکسور می‌افزایند.

مانند: دریای خزر، جاروی برقی

۳۳/۱/۱/(۳۳)۳ - گاهی مضاف الیه (متمم) وابسته فاعل یا مفعول است.

۳۳/۱/۱/۵/(۳۳) - در اضافه تشبیهی، مضاف و مضاف الیه هر دو می‌آیند.

مانند: قد سرو

۳۳/۱/۱/۶/(۳۲) - در اضافه استعاری یکی از طرفین تشبیه می‌آید و به جای

دیگری، لوازم و متعلقات آن می‌آید.

مانند: دست روزگار

۳۳/۱/۲/(۳۰) - بدل گاهی به دنبال اسم و گاهی پیش از آن قرار می‌گیرد.

۳۳/۱/۲/(۳۲) - بدل ممکن است وابسته به فاعل یا مفعول باشد.

۳۳/۱/۲/(۳۳) - بدل گاهی به تنهایی می‌آید. مانند: بقال، ...

۳۳/۱/۳/(۳۰) - صفت معمولاً پس از موصوف می‌آید.

۳۳/۱/۳/(۳۲)۱ - صفت در همراهی اسم همیشه مفرد است.

۳۳/۱/۳/(۳۲)۲ - اگر صفت را به جای اسم به کار ببریم احکام اسم بر آن

جاری است.

۳۳/۱/۳/(۳۲)۳ - وابسته اسم اگر صفت باشد جدای از موصوف در عالم خارج

وجود ندارد.

۳۳/۱/۳/(۳۲)۴ - وابسته اسم اگر صفت باشد میان موصوف و صفت می‌توان

«یاء» نکره آورد.

۳۳/۱/۳/(۳۲)۵ - وابسته اسم اگر صفت باشد نمی‌توان صفت اشاره «این» و

«آن» را همراه موصوف آورد.

۳۳/۱/۳/(۳۲)۶ - متمم صفت ممکن است در جمله نهاد واقع شود.

۳۳/۱/۳/(۳۳)۱ - گاهی صفت پیش از موصوف می‌آید و در این صورت

موصوف کسره نمی‌گیرد.

مانند: حسین، خوب پسری است.

۲/۲۳/۱/۳/۳۳) - بسیاری از صفت‌ها ممکن است در جمله قید واقع شوند، یعنی به جای آنکه وابسته اسم باشند در مقام «متمم فعل» قرار گیرند.

۳/۳/۲/۱/۳/۳۳) - صفت گاهی وابسته فاعل یا مفعول است.

۱/۲۳/۱/۳/۱/۳۲) - صفت برتر همیشه محتاج متمم است و این متمم، اسم یا ضمیر است.

۲/۲۳/۱/۳/۱/۳۲) - اسمی که متمم صفت برتر است با حرف اضافه «از» به آن مربوط می‌شود.

۲/۲۳/۱/۳/۲/۳۲) - اسمی که متمم صفت برترین است گاهی به صورت مفرد می‌آید، در این حال نشانه «ل» میان آن دو نیست.

۲/۲۳/۱/۳/۲/۳۳) - گاهی متمم صفت برترین به صورت جمع می‌آید و در این حال میان صفت و متمم آن حرف نشانه «ل» (کسره اضافه) باید بیاید.

۲/۲۳/۱/۴/۳۲) - متمم اسم گاهی وابسته نهاد یا فاعل، گاهی وابسته مفعول، گاهی وابسته متمم فعل و گاهی وابسته متمم اسم دیگر است.

۲/۲۳/۲/۳۲) - ممکن است یک گروه اسمی یا همین چهار جزء (اسم - صفت - متمم اسم - بدل) به قسمت گزاره متعلق باشد.

۱/۲۳/۲/۱/۳۳) - وابسته فعل ممکن است چند قید و چند متمم باشند.

۱/۲۳/۲/۱/۱/۳۰) - متمم قیدی یا قید ممکن است در آغاز و یا در میان جمله و یا در گزاره ظاهر شود.

۲/۲۳/۲/۱/۲/۳۰) - هر گاه مفعول پس از فعل قرار گیرد، نهاد، اسم ظاهر و مفعول، ضمیر متصل است.

۱/ (۳۳)/۲/۱/۲/۲۳ - مفعول بی واسطه غالباً در جواب «که را» و «چه را» واقع می شود.

۲/ (۳۳)/۲/۱/۲/۲۳ - گاه مفعول مستقیم به صورت یک فعل مرکب در می آید.
مانند: درس می خوانم که در اصل «درس را می خوانم» بوده است

۳/ (۳۳)/۲/۱/۲/۲۳ - گاه مفعول، در جمله نهاد واقع می شود.

۱/ (۳۳)/۲/۱/۲/۲۳ - مفعول اگر ضمیر متصل مفعولی باشد گاه به آخر کلمه غیر از فعل در می آید.

۱/ (۳۲)/۲/۱/۲/۲۳ - مفعول صریح اگر از گروه اسمی که در هسته آن اسم معرفه، اسم خاص ضمیر است، باشد نشانه «را» الزاماً ظاهر می شود. مانند: کتاب را خریدم.

۲/ (۳۲)/۲/۱/۲/۲۳ - مفعول صریح اگر از گروه اسمی که یکی از ضمائر پرسشی «که» یا «کدام» و یا یکی از وابسته های پرسشی «چندمین» و یا یکی از وابسته های اشاره باشد در آنجا نشان «را» الزاماً به کار می رود.

مانند: کدام را خریدید؟ که را ملاقات کرد؟ کدام کتاب را خریدید؟ چندمین نفر را دیدید؟

۱/ (۳۳)/۲/۱/۲/۲۳ - در مواردی که در جایگاه مفعول صریح اسم نکره به کار رود «را» می تواند ظاهر شود یا نشود.

مانند: مردی را دیدم، مردی دیدم.

۱/ (۳۲)/۲/۱/۲/۲۳ - گاهی مفعول همراه «را» می آید و آن در صورتی است که مفعول معرفه باشد. مانند: باغ را خریدم (آن باغ)

۲/۳۲/۲۱/۱/۴ - گاهی مفعول همراه «ی» است و آن در صورتی است که مفعول نکره باشد. مانند: باغی خریدم.

۳/۳۲/۲۱/۲/۴ - گاهی مفعول بدون «را» و «ی» می‌آید و این در صورتی است که مفعول بیشتر بیان جنس کند. مانند: حمید، کتاب خریده است.

۴/۳۲/۲۱/۲/۴ - گاهی مفعول با «را» و «ی» می‌آید.

مانند: من کتابی را که خریدم، خواندم.

۳۳/۲/۱/۲/۴ - مفعولی که اسم نوع یا اسم جنس باشد و نشانه «را» داشته باشد معنی تأکید یا تقابل را می‌دهد.

۳۳/۲/۱/۳/۴ - وابسته فعل گاهی متمم است و دنبال حرف اضافه می‌آید.

۱/۳۳/۲/۱/۳ - متمم فعل (مفعول با واسطه) غالباً در جواب «از که، به که، از کجا، به کجا، باچه، در که، در چه» و نظایر این‌ها گفته می‌شود.

۲/۳۳/۲/۱/۳ - متمم فعل (مفعول با واسطه) ممکن است در جمله، نهاد واقع شود.

۳/۳۳/۲/۱/۳ - متمم (مفعول با واسطه) در فعل‌های لازم و متعدی هر دو می‌آید.

۴/۳۳/۲/۱/۳ - ممکن است همراه یک فعل لازم، چند متمم (مفعول با واسطه) بیاید.

۳۳/۲/۱/۶/۳ - ممکن است گروه اسمی در جایگاه قید زمان یا مکان با نشانه «را» ظاهر شود.

مانند: من شب را در خانه دوستم ماندم.

۱/۳۰/۴/۲۳ - جمله وابسته به دنبال همه وابسته‌های پسین در گروه اسمی ظاهر می‌شود.

۲/۳۰/۴/۲۳ - در جلوی جمله وابسته حرف ربط «که» می‌آید.

۳۲/۴/۳۳ - در مواردی که نشانه «ی» پس از جمله وابسته به دنبال اسم معرفه ظاهر می‌شود یا ی ربط را نشان می‌دهد.

(۳۳)/۴/۲۳ - پیش از جمله وابسته ممکن است اسم با نشانه «ی» و یا بی آن به کار رود.

۱/ (۳۳)/۱۲/۲۳/۷ - با وابسته صفت بیشتر ضمیر «من» به کار می‌رود و آمدن ضمائر دیگر نادر است.

مانند: من معلم، من کارگر.

۲/ (۳۳)/۱/۲۳/۷ - اگر اسم وابسته صفتی داشته باشد به آخر موصوف، کسره‌ای که جزء حروف نشانه است افزوده می‌گردد.

مانند: شاگردِ باهوش

۳/ (۳۳)/۱/۲۳/۷ - وابسته صفت معمولاً به دنبال اسم یا موصوف می‌آید.

مانند: لباس آبی روشن

مانند: آدم از پا افتاده

۴/ (۳۳)/۱/۲۳/۷ - وابسته صفت ممکن است کلمات قیدی باشد.

مانند: آدم بسیار دانا

اسم + - + قید + صفت

۴ / (۳۳)/۱/۲۳/۷ - وابسته صفتی می‌تواند به صورت گروه صفتی یعنی تکرار

صفت، توالی صفت و عدد ترتیبی ظاهر شود که با کسره یا

واو به هم مربوط می‌شوند.

۶/ (۳۳)/۱/۲۳/۷ - صفت + - + یا «و» + صفت

۷/ (۳۳)/۱/۲۳/۷ - صفت + - + عدد ترتیبی

۸/ (۳۳)/۱/۲۳/۷ - عدد ترتیبی + - + «واو» + عدد ترتیبی

(۳۰) / ۴/۲۳/۷ - در مواردی که وابسته‌های پیش از متمم اسم ظاهر نشود،

وابسته متمم اسم به دنبال اسم قرار می‌گیرد.

(۳۲) / ۴/۲۳/۷ - ممکن است وابسته متمم اسم تکرار شود.